۱۲۴۲
۱۵/۲/۴۲

تاریخ جلوس خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار اسکنه الله فی جنانه

که ملقب به باباخان بود بابابت بنصرت که ...

بابالله بجاب بنشسته ... هزار و دویست و دوازده

محمد علی مشهدی

بهجری تاریخ

مشهور ب ا ب ا

۱۲۱۲

در شیراز تحریر شد

یکهزار و دویست ...

در شب غره ذی قعده الحرام ۱۲۵۷

نمره ۱۶۴

# لب التواریخ

این کتاب کمیاب یا منحصر بفرد است مؤلف
در دیباچه اسم خود را نبرده تالیف میر یحیی بن
عبداللطیف قزوینی است المتوفی در سنه ۹۶۰ تقریباً هجری
حرره محمد حسین شعاع الملک شیرازی
فی یوم پنجشنبه ۲ ذیحجه ۱۳۴۶
هجری قمری شیراز

تاریخ سلاطین



بسم الله الرحمن الرحیم



حمد و سپاس خدایرا که سلاطین جهان بر آستانهٔ عظمتش کمینه بندگانند
و خواقین زمان بر درگاه جلالش با سوار امر و فرمان مملکتش ارمنت اشتغال
مصروفست و بزرگی ذات بی همالش از وصمت تغیر و زوال مأمون و صلوات
زاکیات بر پیغمبر آخر الزمان ابو القاسم محمد مصطفی و وصی او علی المرتضی و ائمهٔ هدی
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بعد این مختصریست در بیان احوال حضرت
مصطفی صلی الله علیه افضل الصلوات و اشرف التحیات و تواریخ طبقات
حکام و سلاطین که قبل از اسلام و بعد از ان لوای سلطنت برافراشته اند
بر بلاد و امصار استیلا یافته در ممالک ایران متصدی امر حکومت و ایالت
شده اند و ذکر بعضی از علما و وزرا نامدار بر سبیل تفصیل بر طریق اجمال
و ایجاز بموجب فرمان واجب الاذعان نواب کامیاب علیحضرت مهر سپهر
سلطنت و کامرانی ماه آسمان معدلت و جهانبانی مظهر الطاف الهی و روح
سعادت و پادشاهی مطلع انوار هدایت دودمان پیغمبر منبع آثار عنایت

خاندان

خاندان حیدری انکه در باغ شهریاری و اقبال نهالیست بی همال و در بستان
رافت و افضال سرویست بلند و کمال حدت طبع نقادش بمرتبه اعلی و وفور
وذهن وقادش بدرجهٔ قصوی **نظم** دلش بچشم یقین از دریچهٔ ابروز
همه مشاهد احوال عالم فرد است **لا** نتایج اقلام مظهر انوارش رقم نسخ
بر خطوط استادان تعلیق کرده و آثار ارقام مشکین بدایع نگارش غبار
نشو بر چهره گل و ریحان توقیع نموده **و** محقق است که گر این مقاله زنده شود
نوشته قلمش را بنقله بردارد **و** همیشه گوی سبقت در میدان سعادت از ارباب
دولت ربوده و پیوسته زبان اهل بیان بحسن شمایل و لطف خصایل محمود
بوده **نظم** کمال ذات شریفش رشح مستقنیست **م** با مهتاب صحبت
شب تجلی را **لا** رکن السلطنة القاهره عضد الخلافة الباهره شمع عالم السلطنة
دارا فر العداله والنصفه والاقبال ابو الفتح بهرام میرزا الحسینی الصفوی
لازالت ایات نصرة و علائم منصوره ایات حکمت و معانیت دلکاتی
یا شوره منشوره در سلک کتاب منتظم میگردد و در ترتیب و ترصیف کلام بمقتضا
ایات و اخبار و امثال طریق تکلف مسلوک نمیدارد تا مقصود محجوب نگردد
هرکس فهم مطلوب از آن بسهولت تواند کرد و این مختصریست موسوم
التواریخ و مشتمل است بر چهار قسم **قسم اول** در بیان هدایت مآل
حضرت سید المرسلین و ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو فصل است

فصل اول در ذکر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فصل دوم در ذکر ائمه هدی
علیهم افضل التحیة والثنا والدعا قسم دوم در ذکر پادشاهانی که قبل از اسلام بوده
اند و آن بر چهار فصل است فصل اول در ذکر پیشدادیان یازده تن مدت ملکشان دو هزار
و چهارصد و پنجاه سال فصل دوم در ذکر کیانیان ده تن پادشاه مدت ملکشان هفتصد و
سی و چهار سال فصل سیوم در ذکر ملوک طوایف دو شعبه بیست و دو تن مدت
ملکشان سیصد و هفده سال فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره
نیز خوانند سی و یک تن مدت ملکشان پانصد و بیست سال قسم سیوم
در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت و سلطنت داشته اند و آن مشتمل است بر سه مقاله
و نتیجه مقاله اول در ذکر جمعی که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
متصدی امر حکومت شده اند مقاله دوم در ذکر خلفای بنی امیه مقاله سیوم
در ذکر بنی عباس باب اول در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس
متصدی امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است فصل اول در ذکر غزنویان
در ذکر طاهریان دوم در ذکر صفاریان سیوم در ذکر سامانیان چهارم
پنجم در ذکر غوریان ششم در ذکر آل بویه هفتم در ذکر سلجوقیان هشتم
در ذکر خوارزمشاهیان نهم در ذکر اتابکان دهم در ذکر اسماعیلیان و آن دو شعبه اند
شعبه اول اسماعیلیان مصر شعبه دوم اسماعیلیان ایران فصل ۱۱
در ذکر سلاطین قراختای کرمان باب دوم در ذکر سلاطین مغول باب سیوم در ذکر ملوک

طوایف که بعد از سلاطین مغول در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است
بر پنج فصل است فصل اول در ذکر چوپانیان فصل دوم در ذکر ایلکانیان فصل سیوم
در ذکر شیخ ابو اسحق اینجو و مظفریان و آن دو مقاله است در ذکر شیخ ابو اسحق مقاله دوم در ذکر
مظفریان فصل چهارم در ذکر ملوک کرت فصل پنجم در ذکر سربداران باب چهارم
در ذکر امیر تیموریان باب پنجم در ذکر پادشاهان ترکمان و آن دو فصل است فصل اول
در ذکر قراقوینلو فصل دوم در ذکر آق قوینلو باب ششم در ذکر سلاطین اوزبکیه
که بعد از سنه تسعمائه بما وراء النهر و خراسان آمده اند قسم چهارم در ذکر پادشاهان
خاندان ولایت و دودمان امامت و هدایت علیه عالیه صفویه حفظهم الله
بالانوار العلیه القدسیه والدوله الرضیه که مقصود اصلی از این تألیف
نشر مناقب بهیه و مآثر رفیعه ایشان است والله المستعان و علیه التکلان قسم اول
در بیان احوال هدایت مآل حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و آن بر دو فصل است فصل اول در ذکر حضرت مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم ولادت آنحضرت روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ربیع
الاول و بروایت عامه روز دوشنبه بعد از طلوع صبح صادق دوازدهم ربیع الاول
عام الفیل در عهد کسری انوشیروان عادل در مکه مبارکه شرفها الله تعالی بوده
کنیت مبارکش ابوالقاسم است و نام مشهور آنحضرت محمد و احمد است چنانچه
قرآن عظیم بدان ناطق است و نسب شریفش اینست محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب

بن هاشم بن عبد مناف بن زهره بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی
بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن نزار بن معد بن کنانه بن خزیمه بن
مدرکه بن الیاس بن مضر بن عدنان و نسب عدنان باسمعیل بن ابراهیم
علیهما السلام می پیوندد اما محقق نشده که واسطه چند است و مادر
آنحضرت آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب
بن مره است و مرضعه آنحضرت اول چند روز ثویبه کنیزک ابولهب بوده
و بعد از و حلیمه بنت عبد الله بن الحارث السعدیه از بنی بکر بن هوازن
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنوز متولد نشده بود که پدرش عبد الله
درگذشت و چون سن مبارکش بشش سالگی رسید مادرش آمنه وفات یافت
و بعد از فوت آمنه خاتون جدش عبد المطلب محافظت آنحضرت مینمود
و چون هشت ساله شد عبد المطلب درگذشت بعد از آن ابوطالب که عم
اعیانی آن حضرت بود کفیل آنحضرت شد و رعایت و حمایت آن حضرت
قبل از ظهور نبوت و بعد از آن بواجبی مینمود و بر تمام فرزندان خود ترجیح
و تقدیم میکرد و چون دوازده ساله شد ابوطالب آنحضرت را همراه
خود بتجارت شام برد و بصواب دید بحیرای راهب که علامات نبوت
در آنحضرت مشاهده کرده بود باز گردانید که مبادا یهودان در حق
او غدری کنند و در بیست و پنج سالگی بجهت خدیجه علیها السلام تجارت

شام رفت چون ازین سفر مراجعت فرمود خدیجه را در نکاح
آورد و چون سی و پنج ساله شد قریش خانه کعبه را عمارت میکردند و آنحضرت
در آن کار حکم فرمود و حجر الاسود را بدست مبارک خود بر رکن [illegible]
[illegible] و چون سن شریف آنحضرت چهل سال تمام شد جبرئیل علیه السلام
در غار حرا برو ظاهر شد و حق سبحانه و تعالی او را بشرف وحی مشرف
گردانید و به نبوت بخلق فرستاد و قرآن نازل گشت آنحضرت
تا مدت سه سال مردم را در خفیه بدین اسلام دعوت میفرمود
و مردم اندک اندک بدین در می آمدند بعد از سه سال بفرمان الهی
دعوت دین آشکارا کرد و بتان قریش را دشنام داد و کفار
قریش در مقام اذیت و انکار شدند و مسلمانان را اذیت
بسیار رسانیدند و مبالغه در ایذای ایشان میکردند پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم در ماه رجب سال پنجم از نبوت بواسطه ایذای کفار
بعضی از مسلمانان را بحبشه فرستاد و در سال ششم کفار قریش
از غایت خشم و عداوت اتفاق نمودند که با بنو هاشم مناکحت
و مبایعت و مکالمت نکنند و عهدنامه درین باب نوشتند
و بر در خانه کعبه آویختند و قصد آن حضرت داشتند ابوطالب
جهت احتیاط که مبادا کفار در حق آن حضرت غدری کنند

وی را با سایر بنو هاشم در حصاری که ازان شعب خوانند
در آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بنو هاشم قریب سه سال در آن
شعب که تعلق با ابو طالب داشت بسختی و تنگی گذرانیدند عبد الله
عباس رضی الله عنه در آنجا متولد شد و بعد از آن بعضی از قریش که
میل بجانب بنو هاشم داشتند آن عهدنامه را باطل کردند و پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم و ابو طالب و بنو هاشم از آن شعب بمنازل خود آمدند و در
منتصف شوال سال دهم از نبوت ابو طالب وفات یافت و بعد از او
خدیجه بسه روز درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را عام
الحزن خواند و بعد از آن برادرش عباس امیر مکه شد ابو طالب واو
مردی حلیم بود اذیت قریش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دفع
نمیتوانست کرد دست جفا و جور دراز کردن و آن حضرت را
ایذای که پیشتر بر آن قادر نبودند می نمودند چنانکه آنحضرت در مکه
نتوانست بود و بجانب طائف رفت و یکماه در طائف بسر برد
کسی دین او نپذیرفت و با او جفاها کردند متوجه مکه شد در راه
گروهی از جن بدو رسیدند و مسلمان شدند و مکیان اتفاق
کرده بودند که آنحضرت را در شهر نگذارند مگر مطعم بن عدی از
اهل مکه بخلاف ایشان برخواست و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم امان

داد و بمکه آورد و پس حضرت را بخانه خود تشریف داد و مطعم و اولاد وی آن
سرور را خبرداری مینمودند و محافظت وی مینمودند و آن حضرت با رخصای قبائل
بر ایذای کفار صبر مینمودند و در سال دوازدهم معراج اتفاق افتاد و در
سال سیزدهم هفتاد مرد و سه زن از مردم مدینه در شب دوم از ایام
تشریق در عقبه مسلمان شده با آنحضرت بیعت کردند که متابع فرمان
بردار باشند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نقیب در میان ایشان معین کرد
و مصعب ابن عمیر را همراه ایشان بمدینه فرستاد تا ایشان را قرآن
تعلیم دهد و اکثر اهل مدینه بر دست او مسلمان شدند و چون کفار قریش قصد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اجماع کردند آن حضرت صحابه را بتفاریق بمدینه فرستاد
و حضرت امیر المومنین علیه السلام را در مکه بمنزل خود بگذاشت تا ودائعی که از
مردم نزد آن حضرت بود باصحابان رسانند و خود از عقب ایشان [illegible]
سال چهاردهم از نبوت در ماه ربیع الاول در مدینه آمد و در محله قبا نزول کرد
و در آن ایام حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از مکه بر وی آمده بود با آنحضرت ملحق شد
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از چهارده شبانروز از خانه ابو ایوب انصاری
نقل فرمود و در حدود آن خانه زمینی که اکنون بقعه مبارکه است بخرید و
مسجد و خانه ساخت و مردم مدینه آنحضرت را نصرت کردند و بدین سبب بانصار
لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از جهودان که در شهر مدینه و حوالی آن بود

صلح نمود و سلمان فارسی بخدمت آنحضرت آمد و مسلمان شد
و پیغمبر صلی الله علیه و آله میان یاران عقد مواخاة بست حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرمود که میان یاران عقد مواخاة بستی و مرا هیچ
برادری تعیین ننمودی آنحضرت فرمود که انت اخی فی الدنیا و الاخرة تو
برادر منی در دنیا و آخرت بتول آلهی فاطمه علیها السلام با حضرت امیر المؤمنین علی
تزویج فرمود و قبله بجانب کعبه تحویل شد مدت ده سال که پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم در مدینه تشریف داشت پنجاه و شش سریه بر سر دشمن فرستاد و
بیست و هفت بار با کفار بامر حق تعالی غزا کرد و تفصیل آن در کتب مفصله مذکور است
اما در نه غزوه آنحضرت را بنفس مبارک خود با کفار مقاتله واقع شد
اول غزوه بدر است که در چاشت روز جمعه هفدهم رمضان سال دوم از هجرت
واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با سیصد و پنج نفر از مهاجر و انصار و بعضی
گفته اند سیصد و سیزده کس در موضعی که آن را بدر خوانند با هفتاد بیش
که مقدم ایشان ابوجهل بود و نهصد و پنجاه کس همراه داشت غزا فرمود
و در لشکر اسلام هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر بیش نبود و
درین غزوه فتح پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بود و ابوجهل و عتبه و شیبه پسران ربیعه و ولید
بن عتبه و امیه بن خلف با هفتاد کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد کس
اسیر گشتند و غنایم ایشان بدست مسلمانان افتاد و از اهل اسلام چهارده

کس از مهاجر و انصار شهید شدند دوم غزوه احد است که در هفتم ماه شوال
سال سیوم از هجرت واقع شد ابوسفیان و عکرمه بن ابوجهل و صفوان
بن امیه و خالد بن ولید و ابو عامر راهب با سه هزار کس بجنگ آنحضرت از
مکه آمده بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با هفتصد کس در پای کوه احد با ایشان
غزا کرد درین غزوه اول ظفر حضرت را بود و بعد دو کس از کفار کشته شدند
در آخر نکبتی رسید حمزه عم آنحضرت را با هفتاد کس شهید کردند
و هفتاد دیگر مجروح گشتند و روی مبارک آنحضرت بضرب سنگ مجروح شد
و مغفرهای خود در جبین پر انوار روی نشست و خون بر روی و محاسن مبارکش
فرود آمد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بضرب ذوالفقار کفار را
منهزم گردانید و آنحضرت را از شر ایشان باز داشت و پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم در حق او فرمود لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
بعد از آن کفار بمکه رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درین غزوه
هفده کس از کفار که مقدم ایشان حارث بن ابی ضرار بود کشته شدند
و از مسلمانان یک کس شهید گشت و اموال و اسباب و زنان ایشان را اسیر کردند
چهارم غزوه خندق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر گرد مدینه با لشکر خود
بصوابدید سلمان فارسی خندقی حفر فرموده بود و آن غزوه را احزاب نیز گویند
در ذوالقعده سال پنجم واقع شده ابوسفیان با ده هزار کس بر گرد خندق

فرود آمده بود و مسلمانان با ایشان مدت بیست روز محاربه نمودند و در این
غزوه عمرو بن عبدود که از مشاهیر مبارزان قریش بود بر دست امیر المؤمنین
علی علیه السلام بقتل آمد بعد از آن خوف کفار را که در پیش رفت و
خوف و هراس بر ایشان غالب شد یکبار گریختند و مسلمانان از شر
ایشان خلاص یافتند درین غزوه تیری بدست سعد بن معاذ رسید و
بعد از فتح بنی قریظه بدان در گذشت غزوه بنی قریظه است پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در همان روز که از غزوه خندق فارغ شد بسبب آنکه
بنی قریظه نقض عهد کرده بودند و در غزوه خندق با کفار حاضر گشته بجنگ
ایشان رفت و بعد از پانزده شبانه روز فتح کرد و بصوابدید سعد
بن معاذ مردان ایشان را که بروایتی ششصد و بروایتی هفتصد کس بودند فرمود
که گردن زدند و کودکان ایشان را برده گرفتند و اموال ایشان را در میان
مسلمانان قسمت فرمودند غزوه خیبر است که در سال ششم از هجرت
واقع شده و آن هفت قلعه بود و در آن امیر المؤمنین علی علیه السلام در یک روز
از سه قلعه را فتح فرمود و با چهار قلعه دیگر با آنجه با آن صلح کرد و شجاعت
و مبارزت آنحضرت در استخلاص آن قلاع مشهور است درین غزوه پانزده
از مسلمانان بشهادت رسیدند و نود و سه کس از یهود کشته شدند
فتح مکه است که در رمضان سال هشتم از هجرت واقع شده پیغمبر صلی الله

باده هزار مرد

باده هزار مرد بمکه رفت بعضی از اهل مکه در موضعی که آنرا خندمه خوانند با مقدمه
لشکر اسلام جنگ کردند از صحابه سه کس شهید شدند و از اهل مکه بیست و چهار
کس بقتل آمدند و شهر مسخر گشت و پیغمبر صلی الله کعبه معظمه را پاک کرد و اهل مکه
مسلمان شدند غزوه حنین است که در ماه شوال سال هشتم
واقع شده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از فتح مکه با دوازده هزار کس
بجنگ رفت بجنگ کفار هوازن و ثقیف و امیر هوازن مالک بن عوف
نصری و پیشوای ثقیف کنانه بن عبد یالیل ثقفی بود و با ایشان چهار هزار مرد
بود درین غزوه اول شکست بر مسلمانان افتاد و منهزم شدند و پیغمبر صلی الله
با حضرت امیر المؤمنین علی و عباس و ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب و شش
دیگر از بنی هاشم ثبات قدم فرمودند تا مسلمانان بر وی جمع شدند و بر کفار
حمله کردند هفتاد کس از کفار کشته شدند و چهار کس از مسلمانان شهید گشتند
و اموال و اسباب هوازن و ثقیف بدست مسلمانان افتاد غزوه
طائف است که هم در ماه شوال سال هشتم واقع شده پیغمبر صلی الله بقصد
عوف بن مالک و جمعی از هوازن و ثقیف که از حرب حنین فرار کرده
بودند و در حصارهای طائف متحصن گشته بودند متوجه شد و هیجده شبانه روز
آن طائفه را محاصره کرد و در آن مدت جنگهای عظیم واقع شد و جمعی کثیر
از اصحاب جراحت یافتند و دوازده کس شهید شدند بعد از آن از پای حصار

فتح ناکرده کوچ فرمود و بمنزل جعرانه آمد و غنایمی که از حرب طایف
بدست مسلمانان آمده بود در آن موضع قسمت فرمود و درین منزل بیست
و چهار کس از هوازن از حصار طایف مسلمان شدند و بنزد آنحضرت آمده
از اسلام سایر خبر دادند و از عقب ایشان مالک بن عوف نیز بیامد و مسلمان شد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام سبی هوازن را بایشان باز داد و بالجمله آنحضرت
در زمان نبوت سیزده سال در مکه و طایف اقامت فرمود و ده سال در مدینه
و درین مدت اهل مکه و مدینه و طایف و یمن مسلمان شدند و قبایل عرب
از هر طرف میل مسلمانی کردند و باسلام در آمدند و قواعد دین تکمیل یافت و
اشعه انوار دین حنیف منتشر گشت و آثار ظلمت کفر و ضلالت محو شد
و اصحاب که بجانب حبشه هجرت کرده بودند و مقدم ایشان جعفر طیار بود باز آمدند
و آنحضرت هفت رسول از مدینه به پادشاهان اطراف فرستاد و بهر یک نامه نوشت
و ایشان را باسلام خواند عمرو بن امیه ضمری را به نجاشی ملک حبشه فرستاد نجاشی نامه
پیغمبر را احترام نمود و از تخت بزیر آمد و با ادب بر زمین نشست و نامه را مطالعه کرد
و جواب نامه نیکو نوشت و تحفها فرستاد و مسلمان شد و دحیه بن خلیفه کلبی را
بهرقل قیصر روم فرستاد او نیز جواب خوب نوشت و در اسلام او اختلاف است
و عبدالله بن حذافه سهمی را به پرویز پادشاه ایران فرستاد و مسلمان نشد و نامه
را پاره کرد و در حق رسول صلی الله ناسزا گفت آنحضرت او را نفرین کرد بدان

ملک او برافتاد و کشته شد و از نسل او کسی نماند و از پادشاهی
تمتع نیافت و حاطب بن ابی بلتعه را بمقوقس باسکندریه فرستاد
و مسلمان نشد اما نامه را جواب نوشت و تحفه فرستاد و بعضی
گویند دلدل از آن تحفهاست که بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
بخشید و شجاع بن وهب اسدی را بحارث غسانی شام
فرستاد و مسلمان نشد و نامه را نیز جواب ننوشت و سلیط
بن عمرو عامری را بهوذه حنفی پادشاه یمامه فرستاد مسلمان نشد
و نامه را نیکو جواب نوشت اما سلیط را جامهای خوب پوشانید
و انعامی فراخور داد و علاء حضرمی را بمنذر بن ساوی
ملک بحرین فرستاد و مسلمان شد و جواب خوب نوشت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال دهم از هجرت با اهل
بیت و اصحاب بکعبه معظمه توجه فرمود و آنرا حج الوداع
گویند و در حین معاودت در غدیر خم با اصحاب گفت الست اولی
بالمؤمنین انفسهم یعنی هستم من اولی بمؤمنان از نفسهای
ایشان اتفاق فرمودند که بلی هستی که خدای تعالی مولای منست
و من مولای جمیع مؤمنانم بعد از آن دست امیرالمؤمنین علی علیه
السلام گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال

من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق
معه حیث کان چون بمدینه رسید در ماه صفر بیمار شد و خواجه شیخ جمال
الدین الحسن بن یوسف ابن مطهر حلی در تحریر آورده پیغمبر صلی الله در بیست و هشتم صفر
سنه عشر من الهجره از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده بعضی گفته اند در ربیع الاول
سنه احدی عشر من الهجره آن حضرت از عالم رفته امیر المومنین علی علیه السلام و عباس
و فضل و قثم پسران عباس در غسل آنحضرت حاضر بودند امیر المومنین علی آنحضرت را
بشست و دیگران مدد کردند و چون تجهیز و تکفین کردند حضرت امیر المومنین نماز گزارد
و در همان خانه که آنحضرت در آنجا از عالم رفته بود ابو طلحه انصاری باشارت امیر المومنین
بحفر قبر مشغول شد و لحد کرد و حضرت امیر المومنین و عباس و فضل آن حضرت را در قبر نهادند
و صورت قبر رسول صلی الله اینجا که اکنون هست راست کردند و سن مبارک آنحضرت شصت
و سه سال بود و آنحضرت را بعد از وفات بغیر از فاطمه علیها السلام فرزندی دیگر
نمانده و مادر وی خدیجه است علیها السلام و در معجزات و خوارق عادات و شمایل
و فضایل و کرایم اخلاق آنحضرت مجلدات پرداخته اند این مختصر احتمال آن
نکشید و اعظم معجزات قرآنست که تا قیام قیامت باقیست ؛ ناسخ کتب
و دفتر زاد ؛ آفتابی چو او نزاد و نیاد ؛ فیض فضل خدای دایه او ؛ قرص مهتاب پایه او
ادست نقد بقیه خزینه جود ؛ هر عالم طفیل او مقصود ؛ **فصل دوم** در ذکر ائمه هدی علیهم التحیه
والثنا و ایشان دوازده امام اند **اول** حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب بن عبد المطلب

ابن هاشم

بن هاشم بن عبد مناف که پسر عم اعیانی حضرت مصطفی صلی الله و زوج بتول فاطمه
زهرا است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ولادت آنحضرت در جمعه سیزدهم ماه
رجب و بروایتی سیم شعبان بعد از عام الفیل بسی سال در حرم مکه بود و مادرش
فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است که بفضایل بسیار و برکات بیشمار
اتصاف دارد و کنیت مشهور آنحضرت ابو الحسن و ابو تراب است و لقب شریفش
مرتضی و امیر المومنین و یعسوب المسلمین بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
امام بحق و افضل عالم و غوث اعظم و خلیفه الله و وارث علوم نبی و وصی رسول
و ولی جمیع مومنان اوست و مقصود از آیه انما ولیکم الله و سوره هل اتی
و صاحب قول لو کشف الغطا است در همه مشاهد و غزوات رفیق حضرت
مصطفی بوده مگر در غزوه تبوک که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت
را در مدینه قایم مقام خود کرده بود و در شان او فرموده انت منی
بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در وقتی دیگر فرموده علی
منی و انا منه همیشه کافه علمای مومنین در مسایل مشکله از مشکاة علم آنحضرت
بمقتضای حدیث صحیح مصطفوی انا مدینة العلم و علی بابها و بمودای قول
صریح مرتضوی سلونی عما شئتم مستنیر و مستفید بوده اند و مومنین
عامه برایا مسلمین از مصابیح کرامات و خوارق عادات آنحضرت مقتبس
و مستفیض گشته مناقب و فضایل و خوارق عادات و معجزات خارق عادات

وحلم و علم و کرم و سایر خصایل سنیه و شمایل علیه آن حضرت بیش از آنست که
بتقریر زبان و تحریر بیان استقصای آن توان نمود کفی فی فضل مولانا علی وقوع
الشک فیه انه الله در اواخر ذی الحجه سنه خمس ثلثین من الهجره مسلمانان
در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم با آنحضرت بیعت کردند و تصدی انتظام
کافه انام گشت جهان از آفتاب هدایت آنحضرت نورانی شد معاقد
دین حنیف تقویت و ترویج یافت و مبانی شرع شریف تاسیس و
تشیید پذیرفت و اهل عالم در سایه مرحمت آن حضرت بسعادت
دارین فایز گشتند بعد از آن آن حضرت را سه نوبت با مخالفان جنگ واقع
شد اول جنگ جمل است که در ماه جمادی الاولی سنه ست و ثلثین من الهجره اتفاق
افتاد در بصره درین جنگ از مخالفان که ایشان را ناکثین خوانند طلحه و
زبیر با جمعی کثیر کشته شدند و حق بر باطل غالب آمده آنحضرت نصرت یافت بکوفه
تشریف آوردند و آنرا دار الخلافه ساخت دویم جنگ صفین است که در صفر
سنه سبع و ثلثین من الهجره با معاویه و اهل شام دست داد و در حرب
قرب صد و نود تنادی شد و هفتاد هزار کس و بروایتی هشتاد هزار از اهل نفاق
که ایشان را قاسطین گفته اند درین جنگ کشته شدند و از جانب حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام عمار یاسر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود که او بر دست اهل بغی کشته
شود و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت انصاری از صحابه کبار و اویس قرنی از تابعین

با جمعی

با جمعی کثیر شهادت یافتند در آخر چون شامیان بمکر عمرو عاص مصحفها بر سر
نیزها کردند و گفتند ما و شما را کتاب خدا حکم خوانیم لشکر امیر المؤمنین علیه السلام
ببعضی در جنگ سستی کردند آنحضرت معاودت نموده بجانب کوفه روان شد
و معاویه بشام رفت سیوم جنگ نهروانست که در سنه ثمان و ثلثین با
خوارج که ایشان را مارقین گویند واقع شد جمله خوارج چهار هزار
کس و بروایتی شش هزار کس بودند کشته شدند مگر نه تن که بیرون رفتند
و ذو الثدیه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از قتل او خبر داده بود از خوارج
درین جنگ بقتل آمد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فتح فرموده بکوفه
مراجعت فرمودند و دیگر باره عزم جنگ معاویه و اهل شام داشتند
درین اثنا عبد الرحمن ملجم علیه اللعنه بوقت صبح نوزدهم رمضان سنه
اربعین من الهجره و بروایتی هفدهم رمضان در مسجد کوفه آنحضرت را زخم
زد و کارگر آمد و در شب بیست و یکم رمضان مذکور بدار جنان و روضه
رضوان خرامید فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مدت عمر شریف آنحضرت
شصت و سه سال و بقول شیخ شهید مشهد مبارکش نجف کوفه است
که تا انقراض زمان مقصد جهانیان و مطلب و مطاف عالمیانست و آنحضرت
را بروایت شیخ مفید بیست و هفت فرزند بوده امام حسن و امام حسین و زینب کبری
و زینب صغری که کنیت او ام کلثوم است و مادر ایشان فاطمه

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و محمد حنفی کنیت او ابو القاسم و مادر او
خوله بنت جعفر و عمر و رقیه توأمانند مادر ایشان ام حبیب بنت ربیعه
و عباس و جعفر و عبد الله و عثمان مادر ایشان لیلی بنت عمیس خثعمیه است و ام الحسن
و رمله مادر ایشان ام مسعود بن عروه بن مسعود ثقفی است و نفیسه و رقیه
صغری و ام هانی و ام الکرام و ام جعفر و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه
از امهات مختلف اند (۲) امام حسن بن علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیهما آن
حضرت بعد از والد بزرگوار خود افضل و اکرم اهل عالم است و فرزند امیر
المؤمنین و فاطمه بنت سید المرسلین است کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقب تقی
و طیب و زکی و سبط و سید ولادت آنحضرت روز سه شنبه نیمه
رمضان سنه اثنین من الهجره در مدینه بوده بعد از وفات حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام اهل عراق با او بیعت کردند این خبر بمعاویه رسید بمحاربه او
برخاست و آهنگ عراق کرد حضرت امام نیز با لشکر عراق برابر رفت چون
بعضی از اهل عراق در مقام غدر شدند و آنحضرت در ربیع الاول سنه احدی
و اربعین من الهجره از حکومت معاویه باز گذاشت و در مدینه شریفه توطن نمود
و بعبادت مشغول گشت و در آخر باغوای معاویه علیه اللعنه الماس سوده در کوزه
آب آنحضرت ریختند و آنحضرت مسموم ساختند مدت چهل روز بیمار بود و در روز
پنج شنبه هفتم صفر سنه تسع و اربعین و بروایتی در سنه خمس و اربعین بعالم بقا

انتقال

انتقال یافت و در بقیع مدفون گشتند مدت عمر شریفش چهل و هفت سال
و بروایتی چهل و هشت بود و آنحضرت را بروایت شیخ مفید پانزده فرزند
بوده زید و ام حسن و ام حسین مادر ایشان ام بشیر بنت ابی سعود و حسن
مادر او خوله بنت منظور و عمر و قاسم و عبد الله مادر ایشان ام ولد بوده
و عبد الرحمن مادر او نیز ام ولد بوده و حسین اثرم و طلحه و فاطمه مادر
ایشان ام اسحق و ام عبد الله و ام سلمه و رقیه از امهات مختلف اند
و عقب از اولاد کرام آنحضرت از زید و حسن باقی مانده
(سیوم) امام حسین بن امیر المؤمنین علی مرتضی است ولادت آنحضرت
شیخ شهید در دروس نقل نموده آخر شهر ربیع الاول سنه ثلث
من الهجره و بروایتی روز پنج شنبه سیزدهم رمضان بوده و بروایت
شیخ مفید پنجم شعبان سنه اربع بوده کنیت آنحضرت ابو عبد الله
است و لقب رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط
و التابع لمرضات الله بعد از برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام اشرف
و افضل عالمیانست چون معاویه در رجب سنه ستین رحلت کرد
اهل عراق بطلب آنحضرت فرستادند آنحضرت مسلم بن عقیل را
که ابن عم آنحضرت بود از پیش بکوفه فرستاد و قریب بیست هزار
کس بیعت در آمدند و صورت حال معروض داشت حضرت امام

حسین علیه السلام را طلب داشتند درین اثنا عبید الله زیاد را فرموده
یزید علیه اللعنه از بصره بکوفه آمده مسلم را بقتل آورد و چون حضرت امام
از مکه بعراق آمد اهل عراق خلاف کردند عبید الله زیاد در قصد آنحضرت
متفق شد و آن حضرت را با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد و دو تن
از اهل بیت و اتباع روز جمعه عاشر محرم سنه احدی و ستین شهید ساختند
مدت عمر شریفش پنجاه و شش سال و پنج ماه و هشت روز بود جسد مبارکش با
سایر شهدا در حایر بدشت کربلا مدفون گشت اولاد آنحضرت بقولی بروایتی
شش اند علی اکبر کنیت او ابو محمد است و مادر او شاه زنان دختر کسری
یزدجرد شهریار که ملک عجم بود و علی اصغر مادر او لیلی بنت ابی مره
که در کربلا شهید شد به بعضی روایات او را علی اکبر گویند و جعفر مادر او
قضاعیه که در زمان حیات حضرت امام علیه السلام وفات یافته و
عبد الله که در کودکی در جنگ کربلا تیری بدو رسیده و شهید شد
و سکینه مادر ایشان رباب بنت امرء القیس و فاطمه مادر او
ام اسحق بنت طلحه و بعضی گفته اند آنحضرت را پسری دیگر بوده
او را علی اوسط میگویند امام چهارم امام علی زین العابدین بن امام حسین
بن علی مرتضی است صلوات الله و سلامه علیهم کنیت آنحضرت ابو
محمد و ابو القاسم و بروایتی ابو الحسن است و لقبش سید العابدین

و لد

است و سجاد و ذو الثفنات بوده بود از امام حسین علیه السلام امام و افضل
اهل عالم است ولادتش بروایت شیخ شهید روز پنجشنبه پنجم شعبان
سنه ثمان و ثلثین در زمان حیات امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه بوده و
مادرش شاه زنان دختر کسری چنانچه گذشت آنحضرت در روز واقعه
عاشوره امام حسین علیه السلام بیمار بود و اتباع یزید لعین آنحضرت را با مخدرات
اهل بیت بشام بردند و یزید ملعون ایشان را بمدینه فرستاد و آنحضرت
در جوار مرقد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ساکن شد و چون سن
شریفش به پنجاه و هفت سال رسید بروایت شیخ شهید روز شنبه
دوازدهم محرم سنه خمس و تسعین و بروایتی سنه اربع و تسعین به تسمیم
اعدای دین بجوار قدس رحمت العالمین انتقال فرمود و در بقیع مدفون
گشت آنحضرت را پانزده فرزند بود امام و قایم مقام محمد باقر
علیه السلام مادرش ام عبد الله و بروایتی ام حسن بنت ابی محمد حسن
بن علی بن ابی طالب و زید و عمر مادر ایشان ام ولد بود و عبد الله
مادرش ام ولد و حسن و حسین و الده ایشان نیز ام ولد و حسین اصغر
و عبد الرحمن و سلیمان مادر ایشان نیز ام ولد و علی که خورد تر از همه بود
فرزندان بود با خواهر خود خدیجه نیز از ام ولد است و محمد اصغر مادرش
نیز ام ولد است و فاطمه و علیه و ام کلثوم و الده ایشان معلوم نیست که ام ولد

باغرام ولادت و بروایتی عبید الله نیز از اولاد ام حضرت امام
است و لعبید الله اعرج مشهورست و سادات بنی المختار از نسل
وی‌اند امام پنجم امام محمد بن علی زین العابدین بن امام حسین است صلوات الله
علیهم اجمعین کنیت آن حضرت ابو جعفر و لقبش شاکر و هادی و مشهورترین القاب وی
باقر است جهت تبقر آن حضرت یعنی توسعش در علم و نسب شریف آنحضرت از دو وجه
منتهی میشود بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب پدر و از مادر چنانچه مذکور
شد بعد از حضرت امام زین العابدین خلیفه و قایم مقام و امام او شیخ
مفید گوید آنچه از علم دین و آثار و سنن و علم قرآن و سیرت و فنون آداب
از امام محمد باقر علیه السلام ظاهر شده از دیگر اولاد امام حسن و امام حسین
علیهما السلام ظاهر نشده و ولادت آن حضرت بروایت شیخ شهید روز دوشنبه
سیوم صفر سنه سبع و خمسین و بروایتی روز جمعه غره رجب سنه مذکوره در مدینه
شریفه بود و عمر عزیزش بروایت اصح پنجاه و هفت سال بوده و رحلت آن حضرت
بقول شیخ شهید روز دوشنبه هفتم ذوالحجه سنه اربع عشر و مایه بود و در اکثر
کتب مسطور است که در زمان ولید بن عبد الملک مروان بسعی ابراهیم بن ولید
مسموم شد حضرت امام جعفر علیه السلام متصدی غسل آنحضرت شد بعد از
قیام بلوازم تجهیز و تکفین در بقیع نزد جد عالی مقدار و والد بزرگوار مدفون
گشت اولاد آن حضرت بروایت شیخ مفید هفت اند ابو عبد الله جعفر بن محمد

و عبد الله

و عبد الله بن محمد مادر ایشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم
و عبید الله و الده ایشان ام حکیم بنت اسد و علی و زینب مادر ایشان ام
ولد و ام سلمه مادرش زینب و نیز مخفی است که امام را همین دختر ام سلمه بود
امام ششم امام جعفر صادق علیه السلام بن امام محمد باقر است علیهما السلام کنیت مبارکش
ابو عبد الله و ابو اسمعیل نیز گفته اند و لقب مبارکش صابر و فاضل و طاهر و مشهورترین
القاب صادق است آنحضرت در زمان امامت خود اشرف اولاد رسول اکرم
افضل و قبول بود و امام عالمیان حضرت امام محمد نص فرموده بر امامت امام جعفر
صادق علیه السلام چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نص کرده بر امامت امیرالمؤمنین
علیه السلام و حضرت امیرالمؤمنین بر امامت امام حسن نص کرده امام حسن نص کرده بر امامت
امام حسین علیه السلام و همچنین هر امامی بر امامت امام دیگر نص فرموده تا منتهی شده
سلسله امامت بامام حجة القایم محمد المهدی صلوات الله علیهم اجمعین و این نصوص بطریق
تواتر خلف از سلف نقل کرده اند ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس
آورده روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین بوده و بروایتی
سنه ثمانین بوده در مدینه شریفه و صاحب کشف الغمه روایت سیوم را اصح گفته
والده آنحضرت ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است چنانچه گذشت در
ایام جد و پدر بزرگوار و حرامات آثار دوازده سالگی رسید و بعد از وفات جد
شریف خود امام علی بن الحسین علیهما السلام نوزده سال دیگر در خدمت پدر نامدار و امام در

کمتر زنید و بعد از وفات پدر بزرگوار سی و چهار سال زمان امامت آنحضرت
پس عمر مبارکش شصت و پنج سال بوده باشد وفات آنحضرت بروایت شیخ شهید
در شوال و بروایتی روز دوشنبه نصف رجب سنه ثمان و اربعین و مایه بوده مدفن
عالیقدرش در بقیع در پهلوی مرقد شریف امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین واقع شده و بروایت طبرسی آنحضرت را ده فرزند بوده
اسمعیل و عبدالله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت الحسین الاثرم بن حسن بن علی بن ابی طالب
حضرت امام موسی و اسحق و فاطمه و محمد از حمیده بربریه که ام ولد بوده متولد شده اند
و عباس و علی و اسما از امهات اولاد اند اما اسمعیل بزرگترین برادران خود است
و حضرت امام جعفر را با او محبت و شفقت بسیار بود چنانچه گروهی از شیعه در حیات امام
گمان بردند که بعد از امام قایم مقام او خواهد بود و لیکن در حیات پدر وفات یافت و در
محل حمل جنازه تا رسیدن به مرقد حضرت امام جعفر نوبت بوضع جنازه اسمعیل امر
فرموده هر نوبت روی مبارکش را گشوده بمردم مینمودند تا موت او بر مردم یقین گردد
و در بقیع مدفون است و بعد از وفات اسمعیل از خواص امام جمعی که گمان امامت او داشتند
از آن رجوع کردند و بعضی که از خواص امام نبودند از دور آن بودند بحیات او قایل
شدند و بعد از آنکه امام فوت شد فرقه ازین طایفه که قایل بحیات اسمعیل بودند
از آن اعتقاد برگشته بامامت امام موسی علیه السلام قایل شدند و باقی این طایفه
دو فرقه شدند یکی از آن دو قایل بامامت محمد بن اسمعیل گشتند بگمان آنکه اسمعیل

امام بوده

امام بوده پسر احق است بامامت از برادر و دیگری بحیات اسمعیل قایل
بودند دعوی امامت او کردند و این هر دو گروه را اسمعیلیه گویند و عبدالله
جعفر بعد از اسمعیل از باقی برادران بزرگتر بود بعد از فوت حضرت امام
دعوی امامت کرد و بامامت امام موسی علیه السلام قایل شدند تابعان
وی را افطحی خوانند جهت آنکه عبدالله پا یا پهای بزرگ داشت و افطح
مرد بزرگ پا را گویند یا آنکه داعی ایشان بدین مذهب عبدالله بن افطح
بود و امام محمد بن جعفر بر عقیده زیدیه بود که امام را خروج بسیف
لازم است و او سخی و شجاع بود و دیباج مشهور است او یک روز روزه
داشتی و روزی افطار کردی و بر مامون در سنه تسع و تسعین خروج
کرد و عیسی جلودی بقتال او رفت و اصحاب او منهزم شدند و او را
گرفته نزد مامون فرستاد و مامون او را گرامی داشت و در خراسان
با مامون می بود تا در سنه ثلث و مائتین وفات یافت در تاریخ گزیده آورده اند
که قبر امام محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام در جرجان است و بگور سرخ مشهور
و در تاریخ مرآت الجنان آورده که مامون او را بدست خود در قبر نهاد اما
اسحق بن امام جعفر صادق علیه السلام بغایت متورع و فاضل و مجتهد بود و از او
روایت و احادیث و آثار بسیار است و علاقه بحضرت امام موسی را لازم
داشت و بامامت او قایل بود و بعد از او بامامت حضرت امام رضا علیه السلام

وبعد ازو بامامت امام محمد جواد علیه السلام نایل بود و از پدر خود امام جعفر
صادق نص امامت برادر خود امام موسی علیه السلام نقل نموده و عباس
بن جعفر صادق علیه السلام نیز مرد بزرگ بوده **امام هفتم** امام موسی بن الامام
جعفر صادق کنیت آنحضرت ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی و ابو اسمعیل نیز
گفته اند ولقب عبد صالح وکاظم لقب مشهور آنحضرت از کثرت تحمل و بردباری
وصبر بر محنت و بعضی صابر و امین و صالح را نیز از القاب او شمرده اند [illegible] بزرگوار
مسند نشین امامت وولایت بود ولادت آنحضرت بروایت شیخ شهید در سنه ثمان
وعشرین ومایه بوده در روز یکشنبه هفتم صفر بمنزل ابواء که میان مکه و مدینه است
وبعضی گفته اند سنه سبع وعشرین ومایه بوده و در آخر عهد [illegible] بود
محبوس بود بعد از یکسال آن حضرت را ببغداد نقل کردند و بفضل بن ربیع سپردند
و مدتی دراز حبس ماند بعد از آن او را از فضل بن ربیع گرفته بفضل بن یحیی برمکی
سپردند و فضل بن یحیی در شرایط حرمت گذاری آنحضرت قصور نمیکرد بنا بر این
هارون بر فضل بن یحیی غضب کرد و سندی بن شاهک ملعون آن معصوم را خواست
که میل نفس نمود و مسموم کرده بخورد آنحضرت داد و آنحضرت از انجمعی اخبار فرمودند
که زهر در خرما [illegible] کردند [illegible] بسیار
میل خواهد کرد و در سه روز این الوان بر جسم مبارک آنحضرت ظاهر شده ووفات
حیات [illegible] وفات [illegible] بروایت شیخ شهید در رجب

سنه ثلث وثمانین ومایه واقع شد و بروایتی روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه احدی و
ثمانین ومایه و آنحضرت را بمقبره که بنی هاشم را در آنجا میبردند و بمقابر قریش اشتهار دارد
بردند و در آنجا بجوار رحمت الهی سپردند و درین سالها در زمان هدایت نشان اعلیحضرت
پادشاه عالیان ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان الصفوی الحسینی خلد الله ملکه [illegible]
فرادیس خانه که [illegible] بر سر قبر مبارک آنحضرت امام علیه السلام گنبد بزرگ و
عمارات عالی ساختند و در جمیع مشاهد ائمه علیهم السلام [illegible] و وظایف مقرر داشتند
که در هیچ زمان مثل آن نبوده [illegible] مذکور شد [illegible] بوده
و اولاد و احفاد آنحضرت بروایتی سی و هفت و بروایتی سی و هشت بوده اند [illegible]
و [illegible] دختر اما اولاد ذکور الامام الهمام ابو الحسن علی الرضا علیه التحیة والثنا و زید و ابراهیم
و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبد الله و محمد و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و ابو القاسم
و حمزه که نسب [illegible] سادات عالیه علیه صفویه خلدهم الله بالانوار القدسیه بان
امام زاده منتهی میگردد و تفصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و عبد الرحمن و قاسم و جعفر
[illegible] و اما دختران خدیجه و ام فروه و اسما و علیه و فاطمه الکبری و فاطمه الصغری و ام القاسم
و [illegible] و اسما الصغری و محموده [illegible] اولاد آنحضرت امام زاده احمد
متصف بمزید کرم بوده و از کمال کرم و تقوی و ورع [illegible] بزرگوار خود
بودی و امام زاده محمد نیز بصفت کرم و تقوی اتصاف داشت و ابراهیم [illegible] و
سلوک میکرد و [illegible] اولاد آنحضرت [illegible] آراسته بزیور کمال ومزین بانواع فضل

و افضال بودند امام هشتم امام علی الرضا بن امام موسی بن امام جعفر صادق است
علیهم السلام کنیت آن حضرت ابو الحسن و لقبش صابر و رضی و وفی و مشهورترین القابش
رضی است چنانکه راضی بودند موافق و مخالف از آن حضرت و علمای امامیه متفق‌اند
بر امامت آن حضرت است ولادت شریفش بروایت شیخ شهید در روز پنجشنبه یازدهم ذی الحجه سنه
ثلث و خمسین و مایه در مدینه شریفه و بروایتی در سنه ثمان و اربعین و مایه در روز یازدهم
ذی القعده والده آن حضرت ام ولد مسماة بشقرا و ملقبه به نوبه بوده و بروایتی نجمه نام داشت
در زمان مامون رجاء بن الضحاک که از خال مامون بود با جمعی از معتبران بجانب حضرت
امام علیه السلام بمدینه فرستاد و آن حضرت را با عزاز و اکرام آوردند بمرو و در روز
دوشنبه پنجم رمضان سنه احدی و مایتین بولایت عهد مامون در مجمع عظیم با آن حضرت
بیعت کردند و نام مبارک آن حضرت را در خطبه و سکه در آوردند و لباس سیاه عباسیان
بلباس سبز علویان تبدیل کردند و بعد از مدتی رای مامون در آن حضرت امام تغیر داد و بهر
آن حضرت را مسموم ساختند و این صورت در طوس در ماه صفر سنه ثلث و مایتین واقع
شد و بروایتی در ماه رمضان و قبر آن حضرت در سناباد از موضع قانون از
اعمال طوس است و آن مشهد الحال بمشهد معروف است و در تاریخ آورده سوری ابن معتز که در زمان سلطان
محمود غزنوی حاکم نیشابور بود عمارت کرد و آن حضرت را شش فرزند بود ابو جعفر
الامام محمد جواد و ملقب بتقی و ابو محمد الحسن و جعفر و ابراهیم و حسین امام نهم امام محمد
بن امام ابو الحسن علی الرضا است علیهما السلام کنیت موافق آن حضرت ابو جعفر ثانی
جواد

جد آن حضرت در اسم و کنیت موافق حضرت امام ابو جعفر محمد باقر است و القاب آن حضرت
منتجب و تقی و جواد و مرتضی و قانع و زکی است ولادت آن حضرت در مدینه شریفه
نوزدهم ماه رمضان سنه خمس و تسعین و مایه بوده و والده آن حضرت ام ولد بود که
حضرت امام رضا علیه السلام او را خیزران نام فرموده از اهل بیت ماریه قبطیه است
آن حضرت در زمان مامون بسیار معزز و مکرم بود و مامون دختر خود ام الفضل را بوی داد
و چون نوبت بمعتصم رسید آن حضرت را در بیست و ششم محرم سنه عشرین و مایتین از
مدینه ببغداد آوردند و در روز سه شنبه آخر ذی القعده سنه مذکوره بعالم بقا انتقال
کرد و بروایتی بیست و سیم از عالم رفت و مدت عمر آن حضرت بیست و پنج سال و دو ماه
و کسری بوده مدت امامتش هفده سال تقریبا در بغداد بعقب جد بزرگوار ابو الحسن
موسی کاظم در مقابر قریش مدفون شد سلام الله تعالی علیهم اجمعین اما فرزندان آن حضرت
چهار بودند امام علی هادی و فاطمه و امامه امام دهم امام علی بن محمد بن امام ابو الحسن علی الرضا
صلوات الله علیهم اجمعین القاب آن حضرت ناصح و فتاح و نقی و متوکل است و چون در سر
من رای که او را عسکر گویند اقامت داشت او را عسکری نیز گویند و ولادت
آن حضرت چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه در دروس آورده و صاحب کشف الغمه از شیخ مفید نقل
کرده منتصف ذی الحجه سنه اثنا عشر و مایتین بوده و با گزر روایات سنه اربع عشر و مایتین
در موضع صریا مدینه و آن حضرت ام ولد سمانه مغربیه است و در روز دوشنبه سیم رجب سنه
اربع و خمسین و مایتین در سر من رای بروضه رضوان خرامید و قبر مبارک آن حضرت مشهد

سر من رای است و آنحضرت چهار فرزند بود باختلاف روایات ابو محمد حسن العسکری
وحسین وجعفر المشهور بالکذاب ودختر عالیه وبعضی عالیه را نام نبرده و عبارا رامی اقرا سه
والله اعلم امام یازدهم حسن بن علی بن محمد بن امام ابو الحسن الرضا است صلوات الله علیهم
کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقبش خالص و زکی و هادی و سراج و عسکری ولادت آنحضرت
در مدینه روز دوشنبه چهارم ربیع الاول سنه اثنین و ثلثین و مائتین
بوده والده آنحضرت ام ولد است نام او حدیث در زمان معتمد عباسی در روز جمعه
باختلاف روایات هشتم ربیع الاول سنه ستین و مائتین در سر من رای بروضه
رضوان خرامید و باکثر روایات این واقعه در روز یکشنبه بیست دوم محرم بوده و در
پهلوی پدر بزرگوار مدفون شد طبری گوید بسیاری از اصحاب ما بر آن رفته اند که
امام بجهت زهری که اعدا باو دادند آن اهتمام کرده بودند رحلت نمودند و همچنین ائمه
علیهم السلام از اجداد آنحضرت بعز شهادت قطع نظر ازین عالم فانی کرده اند
و دلیل جسته اند بقول امام جعفر صادق علیه السلام حیث قال الله ما منا الا مقتول
شهید و آنحضرت را غیر از خلف دایم و حجت قایم فرزندی نبود امام دوازدهم
امام محمد مهدی بن امام حسن العسکری بن علی بن محمد بن امام ابو الحسن علی بن امام موسی
بن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین ابن امام حسین بن امیر المومنین علی
مرتضی است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین با حضرت رسالت پناهی در اسم و
کنیت متحد است و از القاب آنحضرت حجت و قایم و مهدی و خلف صالح و صاحب الزمان

وصاحب

و صاحب مطلق لی قبه زمان شیعه در غیبت اولی آنحضرت بزبان زیرا آنحضرت
بناحیه مقدسه تعبیر میکرده اند و غریم و صاحب الدار نیز گفته اند و ولادت آنحضرت
شب جمعه نصف شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین بوده در سر من رای و چون والد ماجد
آنحضرت امام حسن عسکری از عالم رفت آنحضرت پنج ساله بود حق سبحانه و تعالی آن
حضرت را در طفولیت علم و حکمت داد چنانکه در مهد بعیسی مریم و یحیی معصوم علیهما السلام
حکمت و نبوت ارزانی داشت و امروز قطب اعظم و مدار عالم و امام دوازده اشراف
بنی آدم اوست و او کسی است که پر کند عالم را از قسط و عدل چنانکه از جور
و ظلم پر شده باشد و مثل او در این امت چون خضر است علیهم السلام و آنحضرت
را دو غیبت است و یکی از دیگری درازتر است غیبت اول در وقت معتمد عباسی
و بزعم اهل تاریخ در سنه ست و ستین و مائتین بوده و در غیبت سفارت آنحضرت
سفیران آنحضرت واقع بوده و از جمله سفیران ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و محمد
بن علی بن بلال و ابو عمرو عثمان بن سعید السمان و پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان و احمد
بن اسحق و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم و جماعت دیگر استند که ذکر ایشان
موجب تطویل است امامدت این غیبت که سفارت جاری بود صاحب کشف الغمه نوشته هفتاد و
چهار سال بوده و بر روایت ثقات ثابت گشته که ابو عمرو عثمان بن سعید بدین
مظهر کرامات و مظهر دلالات امام بوده و چون او وفات یافت پسر او
قائم مقام او شد بنص پدر که ناشی از حکم حضرت امام بود و او در زمان سنه

اربع وخمس وثلثمائه از عالم رحلت کرد و بعد از و ابوالحسن بن روح از
بني نوبخت بنص ابوجعفر بجاي او نشست و او در شعبان سنه ست
وعشرين وثلثمايه بدار بقا نقل نمود و ابوالحسن علي بن محمد السمري قايم مقام
ابوالحسن بن روح شد و او در شعبان سنه ثمان وعشرين وثلثمايه دنيا را
باز پرداخت و واقعه وفات او چنانست که روايت کرده اند از ابا
محمد الحسن بن احمد المکتب که گفت در مدينه السلام بغداد بودم در سالي
که علي بن محمد از عالم ميرفت نزد او رفتم قبل از وفات او توقيعي بيرون
آورد نزد جمعي که پيش او بودند و نسخه او اينست بسم الله الرحمن
الرحيم يا علي بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك
وبين ستة ايام فاجمع امرك ولا توص الى احد يقوم مقامك بعد
وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى و ذلك
بعد طول الامد وقسوة القلب وخروج السفياني والصيحة فهو كذاب مفتر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم راوي گويد که چون روز ششم شد ما
گشتيم و نزد علي بن محمد بيرون آمديم او در نزع بود وفات کرد و کسي را
وصيت نکرد بجاي خود و بعد ازين غيبت کبري است تا زمان ظهور علامات
بعد از آن باذن الله تعالى از مکه معظمه ظاهر خواهد شد و عالم را از عدل
و انصاف مملو خواهد ساخت قسم دوم در ذکر پادشاهاني که قبل از

السلام

اسلام بوده اند و آن بر چهار فصل است فصل اول در ذکر پيشداديان يازده
تن مدت ملکشان دو هزار و چهارصد و پنجاه سال اول کيومرث بعضي از مورخان
او را آدم ميخوانند و بعضي او را از نسل سام بن نوح عليه السلام ميدانند
و قاضي بيضاوي در کتاب نظام التواريخ ترجيح اين قول نموده و بعضي گفته اند
آدم ثاني است اما پيش از نوح بوده و از نسل شيث بن آدم است حقيقت
آن ايزد تعالى ميداند بهر تقدير پيش از او پادشاه نبوده مقام او در غارها بود
و پوست حيوانات پوشيدي در آخر عمر عمارت ساخت و خانه کرد و شهر
از آن پيدا گشت کيومرث را هزار سال عمر بود اما سي سال پادشاهي کرد
از آثار او بعضي از اصطخر فارس و دماوند و بلخ است هوشنگ بن سيامک
بن کيومرث بعد از جد پادشاه شد صاحب فرهنگ بود بجهت اين او را هوشنگ
خواندند در عدل و داد کوشيد چون پيش از وي داد نديده بودند او را پيشداد
لقب کردند و بعضي او را ايران خواندند ايران زمين بدو منسوبست و بعضي گويند بايرج
بن فريدون منسوبست و او کتابي در حکمت عملي ساخته و او را جاودان خرد گويند و تعريف
از آن حسن بن سهل وزير مامون يافته بود و بزبان عربي آورده و شيخ علي مسکويه در کتاب
آداب العرب والفرس تضمين کرده و مطالعه دليل ظاهر است بر جهانت نفس و کمال
ظاهر فضل او از معادن و بحار بعضي از فلزات و حليات او بيرون آورد و از آثار او
شهر سوس و شوشتر و بعضي اصطخر فارس است ادريس عليه السلام معاصر او بود

پادشاهی او چهل سال طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث
او را ملقب دیوبند گویند تمامت اسلحه را کار فرماینده اوست
رسم بت پرستی در زمان او پیدا شد از آثار طهمورث کهن دز مرو است
و اصل طبرستان و اصفهان و بابل و کرد آباد از جمله بنا این شعبه عراق است
پادشاهی او سی سال طهمورث هیچکس را در کار دین متعرض نبود گفت هر کس
هر دین خواهد نگاه دارد جمشید بن طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث
بعضی گویند برادر طهمورث بود نام او جم لقب شید جهت آنکه از خوبی صورت
روشنی از روی او می یافت او را بخورشید نسبت کردند پادشاهی بزرگ
بود اقوام مردم را از هم جدا کرد و بعضی را سپاهیگری و بعضی را به برزیگری
مشغول کرد و اکثر صنعتها در زمان او پیدا شد آهن از سنگ بیرون
آورد و آلت حرب و کار فرمایها ساخت علم طب در زمان او آغاز کردند
بت پرستی در عهد او غلبه کرد آورده اند که در آخر دعوی خدایی کرد و بر شکل خود
تمثالی ساخت و باطراف فرستاد و فرمود تا آنرا پرستند از آثار او تمامی اصطخر است
خانه دوازده فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض داشت و در اندرون مواضع و دیه ها
و شهر همدان و شهر طوس و پول سنگین بر دجله که اکنون آنرا ابدید گویند اثری از آن ظلم است
پادشاهان و نوروز از آثار اوست گفت او در شهر بابکان خوانده است که عمارت کنند کسی نداد و از
تخت جبر بست مدت پادشاهی جمشید هفتصد سال در آخر از ضحاک بگریخت صد سال گرد جهان

بگرد

میگشت تا وفات یافت ضحاک از نسل سیامک بن کیومرث است مار سیال
بلقب او را ده آک گفتندی یعنی خداوند ده عیب زشتی و پیری و کوتاهی و بیداد
گری و بی شرمی و بسیار خواری و بدزبانی و دروغ گوئی و شتاب زدگی و بد دلی و بیخردی
معرب لفظ ده آک معرب کردند ضحاک گفتند خواهرزاده جمشید بود بر وی خروج
کرد و پادشاهی از او بستد ظالم و ستمکار بود و در آخر دو کتفش او را دو قرحه بر
درش از ربع سرطان پیدا شد مجروح گشت و درد دیگر و تسکین آن از مغز
سر آدمی بود از حکم او خلقی بی شمار بدین واسطه کشته شدند مردم او را اژدها
خواندند در اصفهان آهنگری بود کاوه نام دو پسر داشت آنها را بدان دوای
ضحاک بگرفتند فریاد بر آورد و پوست آهنگری بر سر چوب کرد و روان شد خلقی
بی شمار از مخالفت ضحاک برو گرد آمدند او با فریدون بموافقت به بیت المقدس رفتند
و ضحاک را بگرفتند و بر آویختند از آثار ضحاک کنگ دز بود و بابل مدت پادشاهی او
هزار سال افریدون بن آبتین از نسل جمشید بود آفریدون بعهد کاری کاوه آهنگر و با
ایران بر ضحاک خروج کرد و او را بگرفت و در کوه دماوند بند کرد و در جایی که آن روز
که بر و بستند باشد مهرجان نام نهاد آفریدون در آباد کردن جهان بعدل و داد کوشید
و آن پوست آهنگری که کاوه بر سبیل درفش برافراخته بود بر خود مبارک دانست آنرا
بجواهر زمین مرصع کرد و درفش کاویانی نام نهاد و بعد از او پادشاهان بر وی افزودند
تا بمرتبه رسید که مقدم از جمع بهای آن عاجز گشت و بوقت فتح قادسیه بدست مسلمانان
افتاد و بر لشکر بخش کردند آفریدون را سه پسر بود دنیا را از مملکت خود بر ایشان بخش کرد

مغرب تا رود فرات به پسر مهتر سلم داد و دیار مشرق تا رود جیحون به پسر میانه تور
داد و میان ملک که تختگاه بود و بایران منسوب به پسر کهتر ایرج داد برادران
مهتر جهت تختگاه بر او رشک بردند و او را بکشتند و سرش پیش آفریدون فرستادند از
ایرج دختری مانده بود افریدون او را به پسر خود داد منوچهر از او متولد شد افریدون او را
تربیت کرد تا چون بمردی رسید سلم و تور را بکشت و سر ایشان پیش آفریدون فرستاد از آثار
آفریدون آباد و خندق نهرهاست افریدون افسونها نیکو دانستی تریاک مار افعی او بر
وضع زهر او ساخت خر بادیان در عهد او جهانیدند تا اکثر حاصل شد در عهد او
گوشن فیل دندان برادر ضحاک بر ولایت بربر مستولی شد و دعوی خدایی کرد
فریدون سام نریمان را بجنگ او فرستاد میان ایشان محاربات عظیم رفت
اما ظفر سام را بود گوشن را بطاعت در آورده نمرود بن کنعان از نسل گوشن است
فریدون بعد از قتل هر سه پسر وفات یافت مدت پادشاهی او پانصد سال از
سخنان اوست که روزگار نامه کردار شماست بر آنجا کردار نیکو باید نگاشت

### منوچهر

نبیره زاده افریدونست چون فریدون درگذشت بحکم ولی عهدی بجای او
نشست و بهر اقلیمی پادشاهی و بهر دهی دهقانی بگماشت و او جهان پهلوانی بسام
نریمان داد و نهر فرات و شط حفر کرد و بعراق آورد و بوستانها ساخت و انواع اشجار
و ریاحین از شهرها و کوهها بدانجا نقل کرد و بعمارت عالم مشغول شد و چون ایام دولتش
بشصت سال رسید در آن ایام افراسیاب از نسل تور بن فریدون آهنگ وی کرد
با لشکری تمام منوچهر از وی بگریخت و بطبرستان شد افراسیاب از پی او رفت

شدن

شدن و صلح بر آنکه ماوراء جیحون افراسیاب را باشد و بازگشت هم در زمان
وی باری تعالی شعیب را علیه السلام باولاد مدین بن اسمعیل فرستاد و موسی را علیه السلام بار وی
دال فرعون و مدت سلطنتش صد و بیست سال بود بعد از آن درگذشت

### نوذر بن منوچهر

بعد از
پدر بپادشاهی نشست او افراسیاب با او محاربت کرد میان ایشان محاربات عظیم واقع
شد نوذر اسیر شد و بحکم او افراسیاب کشته گشت مدت ملکش هفت سال

### افراسیاب

از نسل تور بن فریدون بعد از قتل نوذر بر ایران مستولی شد قتل و غارت عام کرد و در خرابی
این مملکت کوشید و عمارات بشکافت و کاریزها بینباشت و در جهان بر بود در حال
سام نریمان وفات یافته بود زال پسر سام او را از این ملک براندند و پادشاهی بزو

### زو

بن طهماسب داد و استیلای افراسیاب بر ایران دوازده سال بود
بن منوچهر در بعضی تواریخ او را زاب نوشته اند در نسخه ساکنی بعد از زال پادشاه
شد و در عمارت ملک سعی نمود و هفت سال خراج از جهان برداشت تا مردم در عمارت
ملک فرو دند و معمور شدند و از خرابی پادشاه ماضی که دست افراسیاب بدان
رسیده بود گنج خود و اتباع خود کرد از آثار او رودخانه خود در دیار ترک
که آب از نهر کرد اشده است و بدجله رسیده و آنرا زاب گویند و در آن رودخانه
دیهات چون او جشن بود در حال حیوة پادشاهی به پسر داد و مدت پادشاهی او
بروایتی پنج سال و بعضی یازده سال و بعضی سی سال گفته اند

### گرشاسب بن زو

بن طهماسب در حال حیات پدر پادشاه شد و بعضی گفته اند برادرزاده زوست

و در نظام التواریخ آورده که مادر او دختر ابن یامین بن یعقوب علیه السلام است و بعضی
نقل کرده که رستم دستان از نسل رست افراسیاب با او جنگ کرده و او در آن جنگ کشته
شد مدت سلطنت او بروایت نظام التواریخ سی سال و بروایت صاحب تاریخ
گزیده شش سال و بعضی از مورخان پادشاهی او را مسلم نداشته اند فصل دوم در ذکر
کیقباد بعد پادشاه مدت ملکش یکصد و سی و چهار سال اول کیقباد بن زاب بن زو
بن طهماسب بن نوچهر بعد زال و پسرش رستم ایران از دست افراسیاب مستخلص کردند
و ملک او را صافی شد و او جهان پهلوانی که این زمان امیر الامرایی بخوانند
برستم داد و او ده یک خراج جهت لشکر نهاد و مردم بعهد او بکشت و زرع کوشیدند
و فرسنگ او بدید آورد و چون کیقباد با تورانیان صلح کرد سرحد رود جیحون مقرر
کرد مدت پادشاهی او صد سال دار الملک او صفهان بود و آنرا او معمور گردانید
و یک نیمه عراق که در آن حدود است از توابع او کرده اند و از پیغمبران که در زمان
او بوده اند حزقیل و الیاس و الیسع و اشمویل علیهم السلام اند کیکاوس بن کیقباد
کوهی گویند که نبیره کیقباد است بوصیت کیقباد پادشاه شد بعد از مدتی بجانب
مازندران رفت و آنجا گرفتار گشت رستم زال براه هفت خوان جریده در رفت
و نگهبان مازندران بکشت و کاوس را خلاص کرد و با پادشاه مازندران جنگ کرد
و او را بکشت و کاوس را بدار الملک رسانید دیگر باره کاوس به هاماوران رفت
و گرفتار گشت رستم لشکر کشید با پادشاه هاماوران و مصر و شام و روم جنگ کرد و ایشان را

بگرفت و کاوس را از ظفر با گنجها آورد و کاوس مکافات خواهر خود مهر ناز را بزنی
برستم داد و او را خطاب از سپهبدی و امارت بیادشت هر رسانید بعد از آن
رستم بر سبیل شکار بشهر سمنگان رفت و دختر پادشاه آنجا را بخواست و سهراب از او
حاصل شد چون بحد بلوغ رسید با لشکر افراسیاب بجنگ کاوس بایران آمد و بدست
رستم ناشناخته کشته شد مادرش تهمینه خواهش آمد رستم او را خوش دل کرد
و فرامرز را بزاد و کاوس زنی را از نسل گرسیوز که ابرخشان از توران
بدست آورده بودند بخواست و سیاوش از او بزاد بسیار خوب صورت بود سیاوش
بسبب سودابه زن کاوس که بر او عاشق شده بود ملک پدر بگذاشت
و با سپاه بترکستان رفت افراسیاب دختر خود فرنگیس نام را بدو داد
و چون فرنگیس حامله شد سیاوش بقصد گرسیوز برادر افراسیاب کشته شد چون
خبر قتل او بایران آمد رستم زال که اتابکش بود سودابه را بکشت و با لشکر ایران
بترکستان رفت با افراسیاب جنگ کرد و او را منهزم گردانید رستم تا هفت سال
زمین در ولایت ترکستان خراب کرد و قتل عام کرد مدت پادشاهی کاوس
صد و پنجاه سال در نظام التواریخ آورده اند که از پیغمبران و حکما که در زمان وی بودند
داود و سلیمان علیهما السلام و لقمان حکیم و او در حدی در بابل و کی در بغداد
بخت نصر کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس بن کیقباد بعد از قتل پدر بچهار ماه از
فرنگیس متولد شد و چون بحد بلوغ رسید گیو بن گودرز از ایران بتوران رفت

و او را با ورد و رود ... با لشکر افراسیاب محاربات نمود کیخسرو ... بنا کرد و از کشتی از
جیحون عبور نمود و در ایران طوس بن نوذر جهت فریبرز کاوس با او در کار
پادشاهی تنازع کرد قرار بر فتح دژ بهمن در اردبیل نهادند فریبرز از آن عاجز
شد کیخسرو آنرا فتح کرد و پادشاهی بر او قرار گرفت لشکر بجانب افراسیاب فرستاد
در میان لشکر ایران و توران در عهد او مکرر محاربات رفت از طرفین جمعی
بهزیمت پیوستند و مردانگی رستم از این حروب مشهور است تفصیل آن در شاهنامه
فردوسی معلوم میشود در آخر ایام طرفین دوازده پهلوان مقرر کردند تا پهلوانان
توران بر دست ایرانیان کشته شدند و جنگ نیز بر توزانیان افتاد و آن جنگ را
دوازده رخ خوانند پس از آن کیخسرو خود بجنگ شیده برادر افراسیاب رفت و او را بکشت
پسر افراسیاب بر دست کیخسرو کشته شد و افراسیاب منهزم گشت کیخسرو از عقب رفت
و او را گرد جهان میگردانید تا در آذربایجان بدست هوم اسیر شد کیخسرو او را با برادرش
گرسیوز بقتل رسانید بعد از این فتحات پادشاهی کرد پس لهراسب را ولیعهد
کرد و از پادشاهی کرانه گزید گروهی گویند کیخسرو در کوه ... کیلویه در
مرد در عهد او اژدهای عظیم در کوه که میان عراق و فارس است و آنرا کوه ... گویند
... خورند پیدا شد مردم از بیم آن آبادانیها را گذاشتند کیخسرو و لهراسب رفتند و
اژدها را بکشت و در آن کوه آتشخانه ساخت آنرا آذر گشسب خوانند
از سخنان او ... سعادت در مساعدت قضاست و از مشاهیر حکما که در عصر او بوده‌اند

[illegible]

فیثاغورس بوده است تلمیذ داود نبی و لقمان حکیم **لهراسب** بن اورند شاه بن
کی بن کیقباد چون کیخسرو را پسر نبود پادشاهی بدو داد چون پدران او تا سه پشت پادشاه
نبودند بر دل اکابر گران آمد چنانچه فردوسی میفرماید همی هر کسی از شگفتی بماند
که لهراسب را شاه بایست خواند • لهراسب چون بر تخت نشست دیوان
عرض لشکر نهاد و جهت لشکریان نان پاره معین کرد و امرا را بر تخت زرین نشاند
و جهت خود سراپرده زر و مروارید ... بتسخیر ملوک و ممالک مشغول بود تا بیشتر اقالیم
بگشود و آورده اند که بخت النصر که بمحاربه رحبعم بن سلیمان رفت و بیت المقدس
خراب کرد گماشته او بود و فارسیان بخت النصر را نام گویند پسرش گشتاسف
را هوس پادشاهی بود و پدر بدو نمیداد بخشم بجانب روم رفت و دختر قیصر روم را
بنکاح در آورد و بسیاری از ولایات در ملک قیصر افزود و قیصر بقوت او آهنگ ایران
کرد لهراسب را معلوم شد که قوت قیصر بواسطه گشتاسب است تاج و نگین را
پیش گشتاسب فرستاد و پادشاهی بدو تسلیم کرد و بعبادت مشغول شد و لهراسب مقام
کرد ارجاسب نبیره افراسیاب ببلخ آمد و لهراسب را بکشت مدت پادشاهی او صد و
بیست [سال] از مشاهیر انبیا که در عهد او بوده اند ارمیا و عزیر علیهما السلام
بن لهراسب بن اورند شاه در شهر بلخ تاج و نگین بدو رسید و پادشاهی از ... نشست
مشهوری گران در عهد او دعوت کرد گشتاسب در اصطخر مقام گرفت و زرتشت
خواندن مشغول شد و آتشکده ها ساخت و در کوه اصطخر و صحرای آن صورتها

و دخمها باشد و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجا بوده است و گورهای ملوک عجم
که پیشتر از اسلام بوده سه گونه باشد بعضی در غارها و دخمها که در کوهها ساخته
و بعضی در دامن کوه نهاده اند و سنگ بسیار بر آن ریخته چنانکه تلی گشته و بعضی
در دخمها نهاده اند و خم را در زمین تعبیه کرده چون ارجاسب لهراسب را بکشت گشتاسب
در زابلستان بر کوه گریخت و برادر خود جاماسب حکیم را بفرستاد تا اسفندیار
پسر او را که در قلعه گرد کوه که بدژ گنبدان مشهور است بند کرده بود برون
آورد و نوید پادشاهی داد اسفندیار با ارجاسب جنگ کرد ارجاسب از تو
بگریخت اسفندیار از راه هفت خوان بعقب او بترکستان رفت و
بشکل بازرگانان در روئین دز درآمد و ارجاسب را بکشت و پادشاهی
توران یکی از فرزندان اغریرث داد چون اسفندیار مظفر با ایران
باز آمد و از پدر پادشاهی طلبید گشتاسب از جهت آنکه از رستم آزرده
بود او را بجنگ رستم فرستاد و رستم بر وی دست یافت و او را به تیر
گز هلاک کرد مدت پادشاهی گشتاسب صد و بیست سال از آثار
گشتاسب قلعه سمرقندی و دیواری در میان ایران و توران
صد و بیست فرسنگ از آن سوی سمرقند و شهر بیضا بفارس است
و از حکما که در زمان او بوده اند سقراط و جاماسب که در علم نجوم
بی نظیر بوده است و مدفن او در فارس است بهمن بن اسفندیار

بن گشتاسب

بن گشتاسب بحکم وصیت پادشاه شد و بکین جنگ خاندان
رستم مشغول شد و فرامرز بن رستم را بکشت و زال را محبوس کرد تا بعد از چندی خلاصی
داد و رستم در آن حال بمکر برادر در چاه مجروح شده بود در آن ورطه بگذشت
بهمن ولایت بسیار بحکم آورد و بخت النصر را از بابل معزول کرد و کورش را از اسباط
جاماسب بن لهراسب که مادرش از یکی از انبیای بنی اسرائیل بود بحکومت نشاند
و بفرمود تا جمله بنی اسرائیل را به بیت المقدس آوردند و کسی را که ایشان خواهند بر سر ایشان
بگمارد و کورش ایشان را جمع کرد و در زمان عزیر علیه السلام را باتفاق ایشان اتابک کرد
و ملک شام داد و ایشان را باز بمقام خود تسلیم کرد و بیت المقدس را عمارت کرد و مادر
بهمن از اولاد طالوت بود و زنش از نژاد رحبعم بن سلیمان او را لبری بان
نام و دختری همای نام بهمن همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد و سالها از
رشک بعبادت مشغول شد مدت پادشاهی او صد و دوازده سال از اکابر
حکما که در عصر او بوده اند بقراط طبیب و بقراطیس بوده است همای بنت بهمن زنی عاقله
با حزم و رای بوده و سیرتی پسندیده داشته بحکم وصیت پدر پادشاه شد داراب
از پدر حامله بود وضع حمل پسری شد حب پادشاهی بر سر غالب آمد و او را فرزند بسیار
او را در صندوقی نهاد و به آب انداخت گازری آن صندوق را بگرفت و سر آن بگشود
و پسر را داراب نام نهاد و به پرورد چون بحد بلوغ رسید گوهر پادشاهی در وی بحال بود
ترک کار گازری فرمود آورد بسلاح و زین مشغول شد و با لشکری فرستاد او را

که داراش جنگ رومیان بفرستاد منهزم شده ایرانشکر در راه فرو آمد و دولت شباهه
میکرد چون بروم رسیدند مردمی بسیار کرد و احوال او با بهای نفر تفحص
احوال او نمود محقق شد که پسر دارست پادشاهی بوی تسلیم کرد و خود کناره گزید
گویند که چهل مناره و خانه عظیم که در وسط اصطخر بوده است و مسلمانان آنرا مسجد جمعه
اند و اکنون نجاست خرابست وی ساخته مدت پادشاهی او سی و دو سال از آثار
او شهر جرد باد و قانست داراب بن بهمن بجای پدر پادشاه شد و او پادشاهی با عدل
ورای بود و بیشتر ملوک عجم متابع و منقاد وی بودند و صاحب خراج الصین
کردندی جزیه تر رسانند و جهت ایشان در بنشان از ابسبب داراب دختر
فیلقوس را بگرفت و بسبب بوی ناخوش که از دهانش می آمد او را باز بپدر
فرستاد و دختر از داراب باسکندر حامله بود چون بزاد فیلقوس گفت از منست
و داراب را پسر دیگری بود دارا نام او را ولی عهد کرد و مدت پادشاهی او
دوازده سال بود و بیشتر مقام وی بفارس بوده از آثار وی شهر داراب جرد
و کورها که بدان منسوبست و از حکیمان که در عهد او بودند افلاطون الهی شاگرد سقراط
است دارا بن داراب بحکم وصیت پدر پادشاه شد میان او و اسکندر رومی بر
سر بعضی خراج از ولایت ایران که با طرف رومیان بود و مخاصمت افتاد
آهنگ جنگ یکدیگر کردند دو مرد همدانی از لشکر دارا وی را زخم زدند و بلشکر
اسکندر گریختند و اسکندر فی الحال بیامد و سر وی را بر زانو نهاد و سوگند

مغلظ

مغلظ خورد که من بیخبر بوده ام و قصد قتل تو نداشتم دارا از وی التماس کرد که کشندگان
وی را بکشد و دختر وی را زن کند و بر اولاد ملوک فرس بیگانه نگمارد و دارای الاحرار
نژاد و اسکندر از وی بپذیرفت و بر آن وفا کرد و در نخبه ملوک طوایف بنگاشت
و نخواست که مخالفت عهد کند و بیازردست از اقارب دارا کسی تا بمقام خود وا بنشستن
تا او اگر مستولی شوند و از وی و از اولاد وی کینه خواهند و نیز گویند که ارسطالیس
تلمیذ افلاطون اسکندر را بدین اشارت کرد تا بر قتل پادشاه زادگان اقدام
ننماید مدت پادشاهی دارا چهارده سال از آثار او شهر ابهرست اسکندر
بن داراب که لقب او ذو القرنین و بعضی گویند که اسکندر پسر فیلقوس رومیست
بعد از برادر پادشاهی ایران بدو رسید و او تمامت ایران و جهان در ضبط آورد
و بطلب آب حیوان رفت و خضر علیه السلام بر مقدمه او بود و بآب حیوان رسید
و از آن بخورد و اسکندر محروم ماند ارسطالیس حکیم وزیر او بود حکمت و فلسفه
و منطق و مجسطی و اقلیدس و الهیات و غیر آن از ایران بروم فرستاد از
آثار اسکندر سد یاجوج و ماجوج است بمشرق و اسکندریه بمغرب و دمشق
شام و مرو و هرات در خراسان و سمرقند در ماوراء النهر و بردع اران
و بقول بعضی مورخان سد یاجوج و ماجوج را اسکندر اکبر ساخته و بطلب
آب حیوان نیز او کرد و چون اسکندر وفات را رحلت خواست کرد
جهان بر ملوک طوایف بخش کرد و در ایران نود و پادشاه معین فرمود

چنانکه هیچ یک فرمان دیگری نبردی و بدین سبب کس بروم حکم نکرد مدت
پادشاهی چهارده سال و وفات او در شهر زور بوده است و در آن وقت سی کس از عالم
حکما بر سر او حاضر بودند و هر یک سخنی مناسب حال مشتمل بر موعظت و نصیحت بگفتند
ارسطالیس از جمله ایشان بوده است و اسکندر را اخر این بسیار بود و او را
اجزای باسکه مالیده بودند و در تابوت طلا نهادند و با اسکندریه فرستادند
مادرش او را از تابوت طلا بیرون آورد و در تابوتی از سنگ مرمر که از
مصر آورده بودند در اسکندریه دفن کردند و امثق و عذرا می حمر او بودند بعد از او
ملک بر برادرش نام کرشاکرد ارسطالیس بود عرض کردند قبول نکرد
و بعلم و عبادت مشغول شد از اهل بیت او مردی اغوس نام را بپادشاهی
برداشتند و او را بطلیوس گفتند و معنی این ملک بزرگ بود و خالد جم و اکسری
بخوانند و ملک یونان تا مصر و شام و مغرب تا حد عراق و لب و حیله از او
شد او بنی اسرائیل را از زمین بیت المقدس نیکو داشت و بکشتن ایشان مهتر کرد
و ترویج دین شریف و توریت فرمود و اغوس بعد از سی سال از پادشاهی
درگذشت و بعد از و دقیانوس بپادشاهی نشست و او بود که اصحاب کهف
از وی بگریختند و بکهف افتادند و بعد از و مردی دیگر بپادشاهی رسید نام او
عرسطوس چون از پادشاهی وی پنجاه و شش سال بگذشت عیسی مریم علیه السلام
از مادر بزاد و میان عیسی و اسکندر صد و شش سال و بعضی زیاده از این نیز گویند

فصل

**فصل سیوم** در ذکر ملوک طوایف از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان
سیصد و بیجده سال ایران را ملوک طوایف داشته اند و ایشان با یکدیگر
کوشش بمایل منقل کردند لاجرم مردم در عهد ایشان در تحصیل علوم مشغول شدند
و اهل عالم در علم بدرجه اعلی رسیدند و از ایشان سه فرقه از همه یک
پادشاه بودند از دیگران بزرگتر بودند **فرقه اول** الطحنیان چون اسکندر
جهان بر ملوک طوایف بخش کرد خراسان و عراق و بعضی از فارس و کرمان
بدو داد مدت چهار سال پادشاه بود تا بروت اشک بن دارا کشته شد
**فرقه دوم** اشغانیان اند دوازده پادشاه مدت حکومت ایشان صد و شصت و پنج سال
**اشک** بن دارا در زمان عمش اسکندر از بیم او پنهان شد بعد از آن بر الطحنیس
خروج کرد و او را بکشت و ملک بر او مسلم شد پادشاهان اطراف مقرر
کردند که نام او بر بالای نامهای خود نویسند و او نیز از ایشان باج نخواهد
و بوقت تشویش لشکر مدد یکدیگر دهند و عزل و نصب هیچ کس بدست دیگر را
نباشد مدت پادشاهی او پانزده سال **اشک** بن اشک بن دارا بعد از
پدر بحکم ارث پادشاه شد و مدت هفت سال حکم کرد در گذشت
**سابور** بن اشک بن دارا او را پادشاهی بزرگ خوانند بعد از پدر پادشاهی
بدو تعلق گرفت او بجنگ اروم رفت و خلقی بیشمار بقتل آورد و از اموال
و خزاین که اسکندر برده بود بسیار باز آورد مدت پادشاهی او شصت سال

بهرام بن شاپور بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد و مدت یازده سال
پادشاهی کرد و نماند بلاش بن بهرام بن شاپور بعد از پدر مملکت موروث ملک گرفت
و یازده سال بهرام پادشاه بود و درگذشت هرمز بن بلاش بن بهرام بن شاپور
بعد از پدر پادشاه شد چهارده سال در پادشاهی بماند و درگذشت فیروز
بن هرمز بن بلاش بعد از عم پادشاه شد مدت هفده سال پادشاهی کرد
درگذشت بلاش بن فیروز بن هرمز بعد از پدر پادشاه گشت و مدت دوازده سال
حکم کرد و بگذشت خسرو بن بلاش بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد
باستقلال مدت بیست سال در پادشاهی بماند و درگذشت بلاسان
بن بلاش بن فیروز مرغزار بلاسان اصفهان بدو منسوب است بیست و دو سال
در پادشاهی بماند و درگذشت اردوان بن بلاسان بعد از پدر پادشاه شد
و سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در جنگ اشغانیان کشته شد فرقه
سیوم اشغانیان اند از نسل فرزند کاوس است پادشاه مدت ملک ایشان صد
و پنجاه و سه سال اشغ بن اشغ با اشغانیان جنگ کرد و دولت از خاندان
ایشان بیرون رفت و بر ملک قرار گرفت و با ملوک طوایف [illegible] شرط
کرد و بیست و هفت سال در پادشاهی بسر برد و درگذشت خسرو
بن اشغ بحکم وصیت بعد از پدر پادشاه شد و نوزده سال بسر برد و نماند
بلاش بن اشغ بعد از برادر پادشاه شد دوازده سال پادشاه بود و درگذشت

عیسی علیه السلام

عیسی پیغمبر علیه السلام در عهد او متولد شد گودرز بن بلاش بن اشغ او را گودرز
بزرگ خوانند کشتن یحیی علیه السلام از بنی اسرائیل او باز خواست مدت [illegible] سال
پادشاه بود و نماند نرسی بن گودرز بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد مدت
بیست سال در پادشاهی بماند و فوت شد و [illegible] در عهد او پادشاه خراسان بود
از قبل او هرمز بن نرسی بن گودرز بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد و مدت
ده سال حکم راند و نماند نرسی بن نرسی [illegible] بن گودرز بعد از پدر پادشاه
شد پادشاه روم بعهد او قصد ایران نمود و از پادشاهان طوایف
مدد خواست و ایشان را از ایران دفع کرد و مدت یازده سال در پادشاهی
بماند و درگذشت اردوان بن نرسی آخر ملوک طوایف بود بعد از پدر پادشاه
شد و مدت سی و یک سال در پادشاهی بماند و در جنگ اردشیر بابکان کشته شد
و دولت ملوک طوایف سپری شد فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره
خوانند سی و یک پادشاه بودند مدت ملک ایشان پانصد و سی و یک سال اردشیر بابکان
نسبت مادری منسوب است به بابک و این بابک از قبل اردوان حاکم فارس بود
و شهر بابک میان فارس و کرمان بدو منسوب است پدر اردشیر ساسان نام از نسل
بهمن پدر اردشیر شبانی بابک کردی بابک در جبین او خوابی دید [illegible]
برسید اظهار کرد و بابک او را معزز کرد و دختر بدو داد و از او اردشیر متولد شد
چون بحد بلوغ رسید بخدمت اردوان رفت و با [illegible]

و هر دو بگریختند و بفارس رفتند اردوان پسر خود را بجنگ او فرستاد اردشیر
برو مظفر شد و بجنگ اردوان رفت و او را بظاهر ری بود بمحاربه بکشت و بر
ملک مستولی شد و دختر او را زن کرد دختر بتقریب برادر اردشیر را
زهر خواست داد اردشیر فهم کرد و او را بوزیر داد تا بکشد زن گفت حامله ام
چون اردشیر را فرزند نبود وزیر او را از نهار [illegible] خود داد خصی کرد بعد از چند ماه شاپور
از وی متولد شد وزیر او را پرورد و در ده سالگی در حالت گوی باختن بر اردشیر
ظاهر گشت وزیر احوال عرضه داشت اردشیر بعد وزیر را نوازش کرد [illegible]
از نسل آن فرزند بود اردشیر پادشاهان ملوک طوایف را هر کدام که مطاوعت
او کردند و خراج بدو فرستادند بگذاشت و هر کدام که مخالفت او کردند بکشت
و اکثر بعد از محاربه بطاعت در آوردن مقبول داشت از آثار اردشیر جوره فارس است
که عضدالدوله دیلمی آن را فیروزآباد نام کرد و شهر گواشیر است که دار الملک کرمان
بود اول بود اردشیر بخوانند و اهواز و بنداد و سرقان بخوزستان و هرمز اردشیر
و کرخ بن بهار فارس و نرجه بفرود که اکنون دهیست و شهر بهمن اردشیر که الله
رکبان خوانند و [illegible] در میان سپیتان و کرمان و شهری از عراق [illegible]
در بم و النعمان از زمان اردشیر [illegible] و آب زند او و در اصفهان [illegible] بخش کرد
و نصب ولایت مقرر کرد ایندر مدت پادشاهی اردشیر چهل سال و دو ماه بود و او
پادشاهی بود با عدل و داد و سخاوت و رای و شجاعت بود در عدل و سیاست قاعدها

نهاد

نهاد که نسل از وی نهاده بود و او را وصایا و عهود است نهایت خوب و او از آن
سلطنت حکم وی بر اکثر ربع مسکون نفاذ یافت شاپور بن اردشیر پادشاه
بود بعدل و سیاست و شجاعت بعد از پدر سی و یک سال و چند ماه پادشاهی کرد از جهان
عمارت بسیار ساخت از جمله یکی آن بود که ظهور شهر شاپور از اسکندر خراب کرده
بود آبادان گردانید و در شعبی که در صوب آن شهر است عمارتها ساخت و صورت شاپور را
از سنگ تراشیده بشکل ستونی در میان عمارت است و بر سر شعب صورتی چند از او کرده اند
و جندیشاپور بخوزستان او ساخت و بهر ولایت روستاهای بسیار ساخت و شاپور بن
لفظی تازیست بمعنی پسر ملک هرمز بن شاپور مردی بود با جمال و قوت و بهادر
علم و مدت دو سال پادشاهی کرد از آثار او شهر رامهرمز بخوزستان و دستگرد میان
بغداد و خوزستان است بهرام بن هرمز چون بعد از پدر پادشاه شد شنوبانی را
معزز و مکرم داشت و بخود و ایشان نزدیک کرد تا مانی بروی اعتماد کرد و پیش او
حاضر شد بهرام وی را تعظیم کرد تا اتباع او را جمله بدست آورد و اتفاق حکما را
جمع او بحث کردند و ملزمش گردانیدند و کفر او مبین شد توبه بروی او
عرض کردند قبول نکرد بفرمود تا پوستش برون کردند و کاه در آکندند و بیاویختند و
تا سیان را بفرمود تا [illegible] را هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده
بود بفرمود تا در زندان محبوس داشتند و مذهب وی از این سبب برطرف شد
گویند اثر او در چین مانده است و مدت ملک او سه سال و سه ماه بود از آثار او

خبری مشهور نیست بهرام بن بهرام بن بهرام بن نارس در روی نهایت نیکو سیرت بود مدت
ملکش بیست سال از آثار وی خبری ظاهر نیست مقام وی بجندیشاپور بود
بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز اورا شکانشاه خوانند و بهرام بهرامیان نیز گویند
بعد از پدر مدت چهار ماه حکم کرد نرسی بن بهرام بن بهرام بود از پدر بر سریر
پادشاهی نشست مدت نه سال در حکومت ماند هرمز بن نرسی بعد از پدر
پادشاه شد و اول پادشاهی از اکاسره که بنفس خود در مظالم نشست او بود
و سیرت نیکو داشت و داد مظلوم دادی مدت نه سال جهان در تحت فرمانش بود از
آثار او روستاهای بسیار در ولایت خوزستان است شاپور ذوالاکتاف بن هرمز بن نرسی
بوقت وفات پدر او هنوز متولد نشده بود هرمز هیچ فرزند نداشت ارکان دولت احتیاط
کردند مادر شاپور حامله بود پادشاهی بدو دادند بعد از چهل روز شاپور متولد شد طفل را
بر تخت خوابانیدند و تاج را بالای سر او آویختند چون او کودک بود ملک خراب
شد از عرب طایر غسانی لشکر کشید و تیسفون دارالملک ساسانیان غارت کرد و خواهر هرمز را
اسیر کرد چون شاپور بحد مردی رسید بجنگ طایر رفت دختر ملکه نام داشت با او
متفق شد و اورا در قلعه راه داد طایر را بکشت و بسیاری از قوم عرب را بالقتل
رسانید چون از قتل ملول شد فرمود تا شانه اعراب سوراخ کرده رسن در آن کشیدند
بعضی بمردند اعراب اورا بدین سبب ذوالاکتاف خواندند از اجداد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم مالک بن نضر پیش او رفت و اورا سبب آزار عرب پرسید
شاپور

شاپور گفت از منجمان شنیده‌ام که از عرب شخصی خیزد که ملوک عجم را از میان براندازد
بدین کینه این قتل میکنم مالک گفت شاید که قول منجمان دروغ باشد
و اگر راست است والبته خواهد بود اولی آنکه این قتل کمتر باشد تا آن صاحب
دولت را نیز کینه کمتر باشد بدین سخن شاپور دست از آزار عرب باز
داشت شاپور برسم رسل پیش قیصر روم رفت قیصر اورا بشناخت
گرفت و محبوس کرد و بایران آمد و خرابی بسیار کرد و در ملک متمکن شد
شاپور بمدد کنیزکی که بر او عاشق شده بود از زندان قیصر بگریخت و بااندک لشکری
بایران آمد و تا زمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت در آن زمین باغی که اکنون
شاپوران مشهور است ساخته و در انجا باغی که جنگ و جمله بردان [illegible]
نزول کرد از حال ایرانیان استکشاف نمود و صومعه دار با او گفت وزیر
شاپور در روم است و امرای لشکر در [illegible] با استغفار امر شاپور
کرده مجتمع شده‌اند باتفاق بر قصد قیصر بجانب بغداد روان شدند
و بر سر قیصر رسیدند و اورا دستگیر کردند ملک شاپور را همانجا [illegible]
زمین قزوین را بر خود مبارک داشت فرمود تا انجا شهری بنا نهادند
منقول است که دیلمیان فراخ [illegible]
ساختند و دیلمیان شب خراب میکردند معماران بحضرت شاپور انها
کردند شاپور بدفع اعراب و دیگر خاصان مشغول بود با کار دیلمیان

نمی پرداخت جواب فرستاد که دیلمیان را بجال مشغول کنید و شهر را
بر زیادت چنین کردند و شهر را بنا کرده آغاز عمارت قزوین در ماه ایار سنه ست
و ستین و ثلث مایه اسکندری بطالع جوزا بوده جمعی از لشکریان جهت دفع
شر دیلمیان در آنجا ساکن شدند چون شاپور دفع طاغیان ملک کرد جنگ
دیلمیان آمد تا کنار دریای خزر رفت و قتل عام کرد و بر سبیل دیلم الغا کرد
در هر جا عمارت لشکریان از آن برده بودند بعضی را سوخت و بعضی را زیر و زبر کرد
و از بیرون آن عمارت انداخت و در تاریخ گزیده آورده است که مانی نقاش
در زمان شاپور ذو الاکتاف دعوی پیغمبری کرد و بعضی گویند در زمان شاپور
بن اردشیر و صاحب نظام التواریخ و حمزه اصفهانی بر آنند که در زمان بهرام
اول بوده چنانچه مذکور شد و دعوی پیغمبری بآن کردی که خطها بی پرگار و دایره
کشیدی و دایره ها بی پرگار و مسطر چنانکه به پرگار و مسطر از خط [illegible]
و صورت ربع مسکون بر کوبی نگاشته بود چنانکه تمامت شهرها و دریا
و کوهها و رودها از آن معلوم می شد و بر اینجا نیز نوشته بود که چون او [illegible]
مرتکب بودی و چون از پی برگشتندی تا مرض [illegible] مناظره با علما در روح
زن شد و گفته زود بعد از آثار شاپور رستمان [illegible] که [illegible]
از آن و شهر [illegible] و تجدید عمارت انبار و خوره شاپور که [illegible]
خواندند [illegible] شهر [illegible]

و دو سال

و در سال **اردشیر نیکوکار** برادر شاپور ذو الاکتاف بود از مادر چون شاپور کوچک
بود پادشاهی بدو دادند تا چون شاپور بزرگ شد بدو سپرد
اردشیر مردی عاقل بود با مردم در دولت نیکو زیست و نیکویی کرد بدین سبب نیکوکار
لقب یافت مدت دولت او دوازده سال **شاپور** بن شاپور ذو الاکتاف
بعد از عم پادشاه شد شکار دوست بود در نخجیرگاه بادی سخت برآمد و ستون
بارگاه اش بشکست و بر سرش آمد و بدان درگذشت مدت پادشاهی او
پنج سال و چهار ماه شیروی و خوارزمی معاصر او بودند قیصر روم را پسر
کوچک بود وقت مرگ نزد شاپور فرستاد که کسی را [illegible] شد تا ملک
در [illegible] نگه دارد و چون پسر بزرگ شود ملک تسلیم کند شاپور شیروی را خلیفت
داد شیروی تا عهد بهرام گور در روم ماند **بهرام** بن شاپور ذو الاکتاف ظالم
و جبار بود و او کس نداد مدت سیزده سال در پادشاهی بماند و درگذشت
**یزدگرد** بن بهرام بعد از پدر پادشاه شد و یک سال حکم کرد و فارسیان او را
در عداد پادشاهان بشمار آورده اند اما حمزه اصفهانی و مورخان بر درستی احوال
مبالغه کرده اند **یزدگرد بزه‌کار** بن شاپور بعد از برادرزاده حاکم شد ظالم و ستمکاره
بود فارسیان او را بزه کار لقب کردند مدت پادشاهی او [illegible] و
نیم در عهد او اکثر ایران از ظلم خراب شد **بهرام گور** بن یزدگرد بعد از پدرش
ارکان دولت بسبب ظلم یزدگرد او را اختیار نکردند و پادشاهی بکسری

نامی داوند بهرام با او منازعت کرد بمحاربت انجامید بهرام رنج لشکر نخواست
وگفت دعوی من و او در این است تاج بر تخت می‌نهیم و دو شیر گرسنه در پای تخت می
بندیم هر که شیران کشد تاج بردارد پادشاهی او راست کسری گفت من صاحب
علم و تو مدعی بهتر تو را باید بهرام شیران را بکشت و تاج برداشت پادشاهی
بر وی مقرر شد بجز اجحافی که پدرش کرده بود مرهم نهاد و در عدل و داد کوشید
و دیگر داد نیکو مردم را هوا خواه خود کردانید و نیابت مردانه بود تیر انداختن
ز فنی شکار دوست داشتی خر گور بسیار کشتی بدین سبب او را بهرام گور خوانند
زمان او زمان عشرت و طرب بود مردم تا نیمروز بکار مشغول بودندی و نیمه روز
بعشرت کار مطربان رواجی عظیم گرفت بهرام از هند دوازده هزار لولی
بجهت مطربی مردم بیاورد و نسل ایشان هنوز مطربی می‌کنند بهرام بعشرت مشغول
بود و کار ملک بوزیر گذاشته بود و وزیر ولایت خراب کرد و لشکر را رنجانیده
بود روزی بر سبیل شکار بیرون رفت بر در خیمه چوپانی سگی دید آویخته دید متعجب شد بپرسید
گفت این سگ بر این گله متعهد بود ناگاه نقصانی در گله می‌آمد و موجب معلوم
نمی‌شد متفحص شدم این سگ با ماده گرگی الفت گرفته بود و با او در ساخته
و گرگ نقصان از آن گله میکرد بهرام از این سخن متنبه شد و تفحص احوال وزیر کرد
گناه بیشمار داشت او را بسیاست رسانید مدت پادشاهی او شصت و سه سال
بعضی موفق بر گورش نوشتند از این جهان همه کامی برداشتیم تا بکام تمنا گذاشتیم
داداد

یزدجرد بن بهرام گور بعد از پدر هجده سال پادشاهی کرد هرمز
بن یزدجرد بن بهرام گور بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد برادرش
که از او بزرگتر بود فیروز شاه هیطال را التجا ساخت و با او جنگ کرد و او را اسیر
گردانید مدت پادشاهی او یک سال فیروز بن یزدجرد بعد از ظفر بر برادر پادشاه
شد در زمان او قحطی عظیم خاست هفت سال خراج برداشت داد مظلومان
نیکو دادی مجرم بزندان فرستادی و هم در مجلس حکم خوابانید و قصاص فرمودی او را
با خوشنواز ترک مصاف افتاد و کشته شد مدت پادشاهی او دو سال
بود بلاش بن فیروز بن یزدجرد بعد از پدر پادشاهی یافت برادرش قباد از او
بر تخت بعهد سوخرای که از پهلوانان جهان بود برفت و خوشنواز را
بگرفت مدت پادشاهی او پنج سال قباد بن فیروز بن یزدجرد بعد از برادر
پادشاه شد در زمان او مزدک علیه اللعنه دعوی پیغمبری کرد و مال و زن
همه مشترک کردانید قباد بر وی گروید جهانیان بر قباد بشوریدند عاقبت
برادرش جاماسب بجای او نشست اما موبد خان نام او را از بند پادشاهان
بیاورده اند باز بمدد پادشاه هیطال قباد پادشاه شد و ملک بر وی قرار گرفت
نوشیروان بن قباد مزدک و اتباع او را دفع کرد و جهان از شر او پاک
شد از آثار قباد ارجان و حلوان و شهر آباد جرجان و چند موضع در
جارستان مدت پادشاهی قباد شصت و چهار سال انوشیروان عادل

بن قباد بود از پدر پادشاه شد و او را کسری گفتند و هر که بود از و
او را کسری خواندند انوشیروان عادت و آیین نیکو نهاد و ترتیب ملک و حفظ
لشکر نیکو کرد و دفتر عرض عارض او بنا کرد ابوذرجمهر را او وزارت داد
بعد از مدتی عزم روم کرد و ملک روم بگرفت و قیصر را در فرمان آورد و بر و خراج
نهاد و در روم بود باز گذشت بر قرار لشکر هر چند سال به درگاه آمد و چون از روم فتح
فارغ گشت بماوراء النهر رفت و با خاقان صلح کرد بشرط آنکه تا فرغانه او را
باشد و دختری بخواست و باتفاق بمحاربه هیاطله رفتند و ایشان را قهر کردند و
خراج ممالک بر خود گرفتند و کابل و سند و چین رفت ایشان صلح کردند و خراج ممالک چند
گرفتند چون باز گشت از دربند خبر آمده بود که قبچاق مستولی شده اند انوشیروان
آهنگ ایشان کرد و آن جماعت را قمع کرد و دربند معمور کرد و جمعی از لشکریان
آنجا بداشت تا آن ثغر نگاه میدارند و [illegible] و بلها و عمارات
کردند و در آنجا نگاه داشتند از دزدان و مفسدان گیلان و دیلمان او را مسخر
شد کتاب کلیله و دمنه و شطرنج در عهد او از هند بایران آوردند و بزر
ابوذرجمهر در مقابل شطرنج نرد ساخت و در ایام او سیف ذی الیزن از ابنای
ملوک حمیر نزد وی آمد و استمداد کرد بر مسروق بن ابرهه که سوره الفیل در شان
پدرش آمده است انوشیروان مدد داد تا یمن از ایشان مستخلص کرد و بالجمله
انوشیروان عادل جهان را بنام نیکو داد و انصاف بگرفت و چون [illegible] سال

از پادشاهی

از پادشاهی او بگذشت عمارت عالی بدانجا رسید که امتحان را جای خراب
رفتند خراب هر چند در ممالک او جستند نیافتند و بهتر و بهتر از وی [illegible]
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در آخر زمان وی بوجود آمد و آن روز را کنگره ها
فرو مردند و دریای ساوه خشک شد و دوازده کنگره از ایوان کسری
بیفتاد و انوشروان از آن متفکر شد و احوال با سطیح کاهن گفتند
سطیح گفت این دلالت کند بولادت نبی عربی و استیلای آن بر وی
و چندانکه کنگره ها ببرد هر کنگره که افتاده است یکی از فرزندان او پادشاهی کنند
پس از ایشان منقطع شود و از سخنان وی [illegible] بفضل الخطاب گفته
است بر جنب ایوان و بر ستونه دربارگاه وی چهار کرسی از زر بودی
یکی از برای ابوذرجمهر دوم برای قیصر روم سوم جای ملک چین چهارم
ملک قبچاق را بودی مدت ملکش چهل و هشت سال [illegible]
تا بر گورش نویسند هر چه از پیش فرستادیم ما را ذخیره است
بیش کسی که فردای نیکی نماید و در بدی اقرار نماید لایکون العمران حیث
یجور السلطان **هرمز بن نوشیروان** بعد از پدر پادشاه ظالم و ستمکار بود
ارکان دولت کسری را به بهانه های ناواجب براندا خته و خراج زیادت کرد
بدین سبب ارکان دولت در هیبت ازو متنفر شدند و پادشاهان [illegible]
ملک ایران کردند ساوه شاه از ترکستان با لشکر بیشمار بطرف خراسان آمد

پادشاه دشت خزر و قیصر روم و قوم عرب بر آهنگ ایران لشکر کشیدند هرمز
متحیر شد موبد موبدان تدبیر کرد تا پادشاه دشت خزر و قیصر روم و قوم عرب را
بهدایا خشنود گردانید تا باز گشتند و بهرام چوبین را با لشکر گران بجنگ ساوه
شاه فرستاد و بهرام او را در جنگ بکشت و با پرویز پسرش بی حرمتی کرد از غنیمت آنچه
لایق پادشاه باشد نفرستاد و جهت خود تصرف کرد هرمز از این حرکت برنجید
و دوکی زنانه پیش او فرستاد بهرام برو عاصی شد و پسرش پرویز را برو متهم کرد و سکه
بنام پرویز زده پرویز از پدر بترسید و بگریخت و بولایت ارمن رفت و بردع
پادشاه آنجا شیرین نام عاشق شد چون هرمز ظلم میکرد ارکان دولت او را
خلع کردند و میل کشیدند مدت ملک هرمز دوازده سال بود بهرام چوبین
نقل است از فرزندان آنکس بلاد بود و نقل است از تخم یزدگرد بزه کار بعضی گفته‌اند از نژاد
بعد کس نشین خواهی هرمز پیش امد بهرام او را با پرویز ملاقات افتاد محاربت انجامید
پرویز منهزم شد بهرام بر تخت ملک نشست پرویز بعد خالان خود بسطام و بندوی
بروم رفت و دختر قیصر روم مریم را در نکاح آورد و مدد لشکر قیصر بایران آمد و از جانب
با بهرام جنگ کرد بهرام شکسته بخراسان رفت و از آنجا پیش خاقان چین رفت
و دختر او را بخواست پرویز نفرستاد و یکی را فرستاد تا او را بکشت
مدت استقلال او در ایران دو سال و کسری پرویز بن هرمز بن انوشیروان
عادل از زمان اردشیر بابکان بیست و نهم پادشاه بودند بعد از بهرام چوبین پادشاه



بدو وادار رفت کسانی که پدرش را کشته بودند اگرچه خالان او بودند و او با بعضی
از ایشان از ورطه بهرام چوبین خلاص شده بود بقصاص پدر بکشت فارسیان
در شرح بزرگی او مبالغه کنند و چنین گویند که ملوک خسروان از کس ندیده‌اند گویند
پانزده هزار کنیزک مطربه و خنیاگر و شش هزار خادم و حارث و بیست و سه هزار بالعهد
اسب بارگیر عربی و رومی و اشتر زینی داشت و نهصد و شصت زنده پیل در
حضرت او بودند غیر آنچه در شهرها داشت و چون سوار شدی دویست کس
با مجمرهای زرین در جوالی او رفتندی تا باد بوی خوش بوی برسانیدی و هزار
آدمی و چهارپای در رهگذرش آب پاشیدندی تا گرد فرو نشستی و او بخوبی
و لطف و حسن خلق و زور و دلیری و قوت شهوانی سرآمد زمان خود بود و از تحفه
او را بود دیگری را نبود اول آنکه پاره طلا داشت نرم چون موم از آن شکل که
خواستی بی آتش از آن ساختی و دستی از عاج با پنج انگشت چون او را فرزندی
خواسته شدی آن پنجه را در آب نهادی چون فرزند متولد شدی آن انگشتان
فراهم آمدی بنجم طالع گرفتی و احتیاج نبودی از هم خبر رسیدن دگر کاسه
چون آب بخوردندی و اگر آب مسموم بودی باز بر شدی و فیل سپیدی در عهد
او در ایران بچه آورد و بایران فیل را توالد نشده و باربد مطرب که تا غایت
مثل او درین علم نبوده است او را لقبی و استادان موسیقی از قول او حجت
و گنج باد آورد را آنجا بود که میان او و قیصر مخالفت اتفاق افتاد و پرویز آهنگ ملک ازو کرد

در کنار دریا قبر از بیم خزاین آبا و اجداد خود تمام در کشتی نهاد و تا در جزایر دریا نهند
باد آن کشتیها را بساحل پرویز رسانید و آن را مال خواسته او روزی او شد چون این ملک بخسرو پرویز
نوزده سال گذشت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و چون او را نوزده
سال بگذشت به پرویز نامه کرده و او را باسلام خواند پرویز از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم نام خود بالای نام او نوشته بود برنجید و نامه را بدرید چون این خبر به پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم رسید در حق او فرمود مزق الله ملکه کما مزق کتابی و مستجاب گشت پرویز
بباذان که ملک یمن بود نامه کرد که بفرست تا آنکه در تهامه دعوی پیغمبری میکند باز
بدین قوم خود رود و الا او را بر من فرست باذان فیروز دیلمی را با چند نفر
دیگر بفرستاد و چون این جماعت بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتند آنحضرت فرمود
که پرویز را دوش کشتند شما این حکایت برای که میگوئید ایشان تاریخ ضبط کردند و
بعد از مدتی که خبر قتل او برسید موافق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود آن جماعت جمله
مسلمان شدند و سبب کشتن او آن بود که پرویز بد خویی بود و اکابر در سر با یکدیگر
مواضعه کردند و پسرش شیرویه را بر آن داشتند که پدر را محبوس کرد و از وی راضی
نشدند تا بفرمود او را بزه کمان هلاک کردند و این واقعه در شب سه شنبه منتصف جمادی
الاول سنه سبع من الهجرة النبویه صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد و شش ماه بعد از آن [illegible]
گذشته از آثار وی قصر [illegible] بن ... که در ... کوه بیستون ساخته بود تمام نشد
مدت پادشاهی پرویز سی و هشت سال شیرویه بن پرویز بعد از قتل پدر پادشاه

شد سلطنت بر قیصر از دیگر فت او بدین سبب برادران و اقربای خود را بکشت بدی
کار او برنج تن مبتلا شد و بعد از شش ماه بمرد مدت عمرش بیست و دو سال اردشیر
بن شیرویه بعد از مرگ پدر پادشاه شد کودک بود بعد از یکسال و نیم بدست
بنده کشته شد امیری بود از امرای پرویز بعضی نام او شهرایران و بعضی شهریار
نوشته اند حاکم ملک روم بود چون دولت ساسانیان روی در انحطاط
نهاد او طمع در ملک کرد بعد از استیلا پادشاه شد مدت دو سال حکم کرد
ارکان دولت با او ساختند و او را کشتند و منادی ندا میکردند که هر کس از
خاندان ملک باشد و دعوی پادشاهی کند سزای او اینست ایراندخت
بنت پرویز چون از اهل بیت کسری کس نیافتند مر آن دختر را بپادشاهی
بر داشتند زنی عاقله بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عهد او بدار القرار رحلت
کرد مدت پادشاهی او یکسال و چهار ماه بود آزرمیدخت بنت پرویز بود خواهرش پادشاه
شد بغایت عاقله و جمیله بود والی لشکر خواست که با او عشق بازی کند
او را بخلوت راه داد و بکشت مدت حکمش چهار ماه بود فرخ زاد
بن پرویز از سلاله لشکر نام اصفهانی حامل شده بود نسب او مصدق نمیداشتند
چون از آن نسل دیگری حاضر نبود بدو دادند قریب یکماه حکم کرد بر وی اکثر
کشت ناگاه در دست بنده کشته شد یزدگرد بن شهریار بن پرویز از ملوک عجم
بود چون شیرویه بن پرویز اقربای خود را میکشت دایه او را بجانب اصطخر

وانجا بیرون رود و او بقلع عزلت خود کرد چون از آن نسل جز وی نمانده بود پادشاهی بدو

دادند در زمان او کار اسلام قوی شده بود و دولت عجم ضعیف گشته بود چون لشکر اسلام

بجنگ او آمدند یزدگرد رستم فرخزاد را برابر فرستاد منجم بود و دانست که دولت اکاسره

باخر رسیده است میخواست که صلح کند میسر نشد و رستم فرخزاد در آن جنگ کشته شد لشکر

اسلام قوت گرفت یزدگرد از عراق بخراسان رفت و در مرو قرار گرفت و دو نوبت حرب کردند

ماهوی امیر مرو اعتماد کرد و ماهوی ترک او با طرخان که پادشاه ترک بود متفق شدند و با یزدگرد

حرب کردند یزدگرد بگریخت و در آسیایی پنهان شد کسی ماهوی را از حال او اعلام کرد

حکم بقتل او رفت و بفرمان ماهوی یزدگرد را در آن آسیا کشتند و طرخان پادشاه

ترکستان ماهوی را با فرزندان بکشت و مدت پادشاهی یزدگرد

بیست سال اما چهار سال پیش رواج بود و شانزده سال دیگر از اطراف الارض

گریزان بود تا در سنه احدی وثلثین هجری کشته شد و دولت اکاسره سپری

شد **قسم سیوم** در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت داشتند از ایشان مشتمل بر

شش باب **باب اول** در ذکر ابو بکر و عمر و عثمان که بحکومت نشستند و مردم ایشان را در باب خطاب

خلیفه اند و گفتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از جهان فانی بعالم

باقی انتقال فرمود و مصیبت زدگان اهل بیت بغسل و تکفین و تجهیز و دفن

آنحضرت مشغول بودند انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و میخواستند سعد

بن عباده را بر خود امیر کنند چون این خبر بابوبکر رسید باتفاق عمر بدانجا رفت

و بعضی

و بعضی از انصار با ابو بکر بیعت کردند و اکثر مهاجر تابع شدند و ابو بکر

را بر خود امیر ساختند و او دو سال و سه ماه حکم کرد و در ماه جمادی الاخر سنه ثلث

عشر من الهجره وفات یافت و در زمان او بعضی از عراق عرب و بعضی از شام

بدست مسلمانان مفتوح شد و مسیلمه کذاب که در یمامه دعوی پیغمبری میکرد

کشته شد بعد از او عمر بوصیت ابو بکر بجای او نشست و ده سال و شش ماه حکم کرد

و در آخر ذی الحجه سنه ثلث و عشرین ابو لؤلؤ او را کارد زد و در محرم سنه اربع

و عشرین بدان زخم درگذشت در زمان عمر فارس و عراقین و مصر و شام و آذربایجان

و بعضی از روم و دیار بکر بدست مسلمانان فتح شد بعد از او عثمان بن عفان

بجای او نشست یازده سال و ده ماه حکم کرد بعد از آن جمعی از مسلمانان بر او

خروج کردند و در مدینه خانه او را حصار کردند و در نصف آخر ذی الحجه

سنه خمس و ثلثین من الهجره بقتل آمد مسلمانان در زمان او خراسان گرفتند

بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام بالتماس جماعت

صحابه از اهل اسلام بر مسند خلافت نشست و مدت چهار سال و نه ماه بود

هدایت و امامت آن حضرت در صدر کتاب مذکور شده بدان الفقار

**مقاله دوم** در ذکر تغلب و تسلط بنی امیه چهارده تن مدت حکومتشان نود و یک سال

**اول** معویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه امارت شام یافت و چون در ربیع الاول

سنه احدی و اربعین هجری حضرت امام حسن صلوات الله علیه طریق انقطاع ملک

دارشت او بر جمیع ممالک اسلام حاکم شد در زمان او عبید الله زیاد در
وحسین حاکم بصره شده در سیت وخمسین معویه بنام پسرش یزید از اهل عالم
بیعت گرفت همه کس بیعت کردند مگر پنج کس حضرت امام حسین علیه السلام وعبد الله
عباس وعبد الله زبیر وعبد الله عمر وعبد الرحمن بن ابی بکر معاویه با این جماعت
مضایقه نکرد وتکلیف کردن مصلحت ندید ودر نصف رجب سنه ستین من الهجره بمرد
دوم یزید بن معویه بعد از پدر بعون لشکر بحکومت نشست در اول حکومتش لغو نموده
او حضرت امام حسین را علیه السلام با هفتاد ودو تن وبرادر وبنی اعمام هشتاد ودو تن
از برادران وبنی اعمام وشیعه اهل بیت در دشت کربلا شهید کردند در آخر
مدینه طیبه غارت وقتل عام کردند وقریب یازده هزار کس از آنها جز او انصار
وغیرهم را شهید کردند وخانه کعبه را بنصب منجنیق خراب کردند ودر آخر زمان
او عبد الله زبیر خروج کرد وحجاز وحرمین بگرفت ودر رابع عشر ربیع الاول سنه اربع
وستین بمرد ودر دوزخ رفت کار او قوی گشت وجمله اهل حجاز وخراسان
ویمن وعراق وفارس وآذربایجان هر جا که اسلام رسیده بود سوی دمشق
وناحیه اردن به بیعت او در آمدند ونه سال ملک در دست او بماند تا ایام
عبد الملک بن مروان پس حجاج بن یوسف را بفرستاد تا با وی محاربه
کرد وویرا در روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاول سنه ثلث وسبعین در مکه
معظمه از حلق بیاویخت سیوم معاویه بن یزید بعد از پدر بحکم الله حکومت کرد

ودر جمادی

در جمادی الاول سنه اربع وستین بمرد و بعد ازو خالد بن یزید را بحکومت نصب کردند
قبول نکرد چهارم مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بسعی عبید الله زیاد بحکومت
نشست در زمان او سلیمان بن صرد ومسیب بن نجبه وجمعی از شیعه علی بن ابی طالب
خون حضرت امام حسین خروج کردند واز بنی امیه هر که را در کوفه یافتند کشتند ودر
عین الورده با عبید الله زیاد وحصین بن نمیر سه روز جنگ کردند سلیمان
بن صرد ومسیب بن نجبه وبیشتر شیعه کشته شدند وبعضی گریخته گریختند ومروان از دار
رمضان سنه خمس وستین مادر خالد که در حباله او بود در شب بالش بر دهان او نهاد و
وبران نشست تا بمرد هشتاد ویک سال عمر داشت پنجم عبد الملک بن مروان
بعد از پدر پادشاه شد ودر کوفه مختار بن عبید ثقفی در نصف ربیع الاول سنه ست
وستین خروج کرد وابراهیم بن مالک اشتر علیه الرحمه از اعیان عمده او شد
وعراق ودیار بکر واهواز وآذربایجان مسخر کردند وکمر بطلب خون حضرت
امام حسین علیه السلام سعی نمودند تا عمر سعد را با پسرش وشمر ذی الجوشن علیهم اللعنه
وهر که در کربلا با حضرت امام حسین علیه السلام جنگ کرده بود مگر یافتند همه را بکشتند
عبد الملک عبید الله زیاد را با هشتاد هزار کس بجنگ ایشان فرستاد واز جانب مختار
ابراهیم بن مالک اشتر با هفت هزار مرد بجنگ عبید الله زیاد رفت در حدود موصل
جنگ کردند ابراهیم بن مالک غالب شد وعبید الله زیاد بقتل آمد وبدوزخ رفت
واکثر شامیان کشته شدند عبید الله زیاد چهار سال امارت کرده بود مختار موصل وجزیره

وآن حدود را با براهیم داد بعد از این مصعب بن زبیر از جانب برادرش عبدالله زبیر
بجنگ مختار آمد و در چهاردهم رمضان سنه سبع و ستین مختار کشته شد و عبدالملک
بن مروان در جمادی الآخر سنه اثنین و سبعین بجنگ مصعب بن زبیر بعراق آمد و او را
بکشت و عراق بتصرف عبدالملک در آمد و بشام مراجعت نمود و حجاج بن یوسف را
در ماه رمضان سنه مذکوره بجنگ عبدالله زبیر فرستاد حجاج بر عبدالله ظفر یافت و او را
بکشت چنانچه گذشت و چندانکه عبدالله زبیر در حیات بود پادشاهی بر بنی امیه قرار
نمیگرفت چون او کشته شد مردم طوعا و کرها تابع ایشان شدند بعد عبدالملک در سنه خمس و
سبعین حجاج را از حجاز عزل کرد و عراقین و فارس و خراسان و آن حدود بدو داد
و در سنه ثلاث و ثمانین شهر واسط بنا کرد عبدالملک در دمشق در نصف شوال
سنه ست و ثمانین بمرد و بیست و یک سال و کسری پادشاهی کرده بود ششم ولید بن عبدالملک
بن مروان بعد از پدر پادشاه شد و مملکت و حکومت او زیاده از عبدالملک
بود و در زمان او قتیبه بن مسلم از خراسان بترکستان رفت و ماوراء النهر و خوارزم
و دیگر ولایات بتصرف گرفت و از طرف شمال مسلمه بن عبدالملک عموریه
و قسطنطنیه مسخر کرد و مسجد بنی امیه در دمشق ولید ساخته است در سنه ثمان و ثمانین
عمر عبدالعزیز در مدینه فرستاد تا خانهای ازواج رسول صلی الله علیه و آله و سلم را
شکافتند و داخل مسجد رسول علیه السلام کردند و در آن روز مردم بسیار میگریستند
و میگفتند این خانها را میبایست نگاه داشت تا مسلمانان که از اطراف میآمدند ب

بی

بیایند ببینند که پیغمبر خدا بچه نوع خانها در دنیا اکتفا کرده در زمان ولید
حجاج بن یوسف در بیست و پنجم رمضان سنه خمس و تسعین بمرد و بیست سال
امارت کرده بود و پنجاه و چهار سال عمر داشت و زیادت از صد هزار آدمی
را کشته بود بحضور خود بخلاف آنکه در جنگها کشته شده بودند و در روز
مرگ او پنجاه هزار کس در حبس او بودند ولید بن عبدالملک در روز شنبه
نصف جمادی الاول سنه ست و تسعین بمرد و مدت نه سال و هشت ماه
پادشاهی کرده و چهل و چهار سال عمر داشت هفتم سلیمان بن عبدالملک بن مروان
که از برادر پادشاه شد در زمان یزید بن مهلب گرگان و طبرستان
بگرفت جعفر برمکی وزیر سلیمان بود و بفرمود تا از نقره تمام عیار زدند
و پیش از آن در زمان عبدالملک کم عیار کرده بودند بدین سبب زر
جعفری بدو منسوب است سلیمان عمر عبدالعزیز را ولی عهد کرد و در روز آدینه
بیستم ماه صفر سنه تسع و تسعین هجری بمرج دابق از تخمه بمرد و
دو سال و هشت ماه حکومت کرده بود هشتم عمر عبدالعزیز بن مروان
که از عم زاده پادشاه شد گویند اهل بیت نبی را صلوات الله
علیهم اجمعین احترام میکرد و مردم را از بدی او بی نسبت باشان منع نمود
از زمان او در سنه مائه هجری ابتدای دعوت بنی عباس بن عبد المطلب
و اعیان باطراف فرستاد و مردم را بخود دعوت کرد عمر عبدالعزیز

روز آدینه بیست و پنجم رجب سنه احدی و مائه بمرد و سبب موت او آنکه
هشام غلام او را الفرلیفت تا او را زهر داد و دو سال و پنجاه حکم کرده
بود و چهل و هشت سال عمر داشت نهم یزید بن عبد الملک بن مروان بعد از
عمزاده پادشاه و بحکومت نشست در زمان او در سنه اثنی و مائه ابو مسلم
خراسانی بجهت بنی عباس بدعوت مشغول شد و یزید چهار سال و یک ماه
حکومت کرد در شب آدینه بیست و یکم شعبان سنه خمس و مائه بمرد دهم
هشام بن عبد الملک بن مروان بعد از برادر بحکومت نشست و خراسان
بنصر سیار داد و عراقین بیوسف بن عمر ثقفی در زمان او زید بن
حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در کوفه در سنه احدی و عشرین
و مائه شهید کردند هشام در سادس ربیع الاول سنه خمس و عشرین و مائه بمرد نوزده
سال و هشت ماه حکومت کرده بود یازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان
بعد از عم پادشاه شد در زمان او در سنه خمس و عشرین و مائه محمد بن علی بن عباس
بن عبد الله عباس وفات یافت و پسر خود ابراهیم را و لیکن دیگری سفاح را
ولی عهد ساخت و ولید طریق زندقه پیش گرفت و لشکر بر و خروج کردند
و او را در روز چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاول سنه ست و عشرین
و مائه بکشتند و سر او بدمشق فرستادند مدت یک سال و دو ماه حکومت کرده بود
دوازدهم یزید بن ولید بن عبد الملک بعد از برادر بحکومت نشست و دو ماه حاکم بود

مروان

مروان حمار بر و خروج کرد و در صفر سنه سبع و عشرین و مائه از مروان هزیمت
و حکومت بمروان باز گذاشت و بعد از سه ماه کشته شد سیزدهم ابراهیم بن ولید
بن عبد الملک بعد از عمزاده بحکومت نشست و نماند چهاردهم مروان بن محمد بن
بن مروان حکم بن عاص بعد از فرار ابراهیم بن ولید حاکم شد و او را مروان حمار
گویند چون حکومت بنی امیه باخر رسیده بود و در عهد او فتنه بسیار شد و در خراسان
یکی از بنی مهلب مشهور بکرمانی بر نصر سیار خروج کرد و میان او و نصر سیار محاربات
رفت و در آن اثنا ابو مسلم در سابع عشرین رمضان سنه تسع و عشرین و مائه از [illegible]
بموضع مرو دعوت کرد و بخلافت بنی عباس و با کرمانی در جنگ نصر سیار متفق شد نصر سیار
بجنگ ایشان رفت و کرمانی کشته شد و نصر از ابو مسلم هزیمت خورد و در ولایت ری
ساوه در ربیع الاول سنه احدی و ثلثین و مائه بمرد و ابو مسلم درین وقایع صد هزار کس
از اتباع بنی امیه بکشت و خراسان ابو مسلم را صافی شد قحطبه بن شبیب طائی
را با لشکر بعراق فرستاد و او بلاد عراق مسخر کرد و چون از عراق عزم کوفه نمود
یزید بن هبیره که مقدم لشکر مروان حمار بود از واسط بجنگ قحطبه آمد و در کنار آب
فرات بهم رسیدند شب بود جنگ کردند قحطبه در آب غرق شد اما لشکر
خراسان جنگ کردند و یزید بن هبیره را شکستند چون روز شد قحطبه غرق شده
بود حسن بن قحطبه را بر خود امیر کردند و بکوفه شدند و سفاح ابو العباس عبد الله
بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را بیرون آوردند و در مسجد بردند و تمام اهل کوفه با او بیعت

کردند و چون مروان حمار واقف شد ابراهیم بن محمد برادر سفاح را که در بند داشت بکشت
و لشکر بجنگ سفاح کشید سفاح اعمام خود عبدالله و عبدالصمد پسران علی ابن عباس را
بجنگ او فرستاد و در کنار زاب جنگ کردند مروان منهزم شد لشکر بنی عباس
از عقب او رفتند و او را در صعید مصر در ماه ذی قعده سنه اثنی و ثلثین و مایه بکشتند
و حکومت بنی امیه بسر آمد سفاح اولاد بنی امیه را بغیر از عمر عبدالعزیز از گور بر آوردند
و بسوختند مقاله دوم در ذکر خلفای بنی عباس و ایشان سی و هفت کس اند مدت ایشان
پانصد و بیست و چهار سال السفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در روز
ثالث عشر ربیع الاول سنه اثنی و ثلثین و مایه برو بیعت کردند و او معروف بود به
نعیم خود عبدالله بن علی داد و حرمین بعم دیگر داود بن علی و برادر خود ابوجعفر را بجنگ
یزید بن هبیره بواسط فرستاد که از جانب بنی امیه امیر عراق بود ابوجعفر کار او بساخت
و باز پیش برادر آمد سفاح او را ولی عهد کرد و بخراسان فرستاد تا از کار ابومسلم واقف شود
و بیعت از و بستاند ابومسلم با ابوجعفر تواضع کرد و اعزاز بسیار نمود و بیعت کرد سفاح وزیر
خود ابوسلمه خلال را بفرمود تا بکشتند و وزارت بخالد برمکی داد و در ثالث عشر ذی حجه
سنه ست و ثلثین و مایه وفات یافت مدت حکومتش چهار سال و نه ماه المنصور ابوجعفر عبدالله
بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود از برادر بحکم بیعت بحکومت نشست و چون ابومسلم طاغی
و متبع و غالب مطلق بود ابوجعفر بتدبیر و استعفای از عبدالله بن علی او را نزد خود طلبید
و در روم به مدائن ابومسلم را بکشت و در پادشاهی حکومت مستقل گشت بسبب آنکه او را دوانقی

از علویان

از علویان محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسین علیه السلام در مدینه و برادرش
ابراهیم در بصره بر ابوجعفر خروج کردند و بعد از محاربات مقتول گشتند و منصور بغداد
رسیده بود ابوجعفر در سنه خمس و اربعین و مایه شهر بغداد ساخت و در سال سیم حج
سنه ثمان و خمسین و مایه در بئر میمون بمرد و پسر خود ابو عبدالله را ولی عهد ساخت و او را
المهدی بالله لقب کرد مدت عمرش شصت و سه سال و مدت حکومتش بیست و دو سال
المهدی بالله ابو عبدالله محمد بن منصور بعد از پدر حاکم شد در زمان او مردی در خراسان
خروج کرد و نام او حکم بن هاشم سازنده ماه نخشب اعمش از دیه کازه مرو ولایت
بادغیس اصل و در دیوان ابومسلم کاتب بود و در جنگ تیری بر چشمش آمد کور شد
برقعی بر آن چشم فرو گذاشت او را بدین سبب برقعی خوانند مقنع نیز گفتندی و دعوی
خدایی کرد خلق بسیار برو گرد شدند و در ولایت کش و نخشب قلاع حصین داشت
کار او خروج تمام یافت مهدی مسیب بن زهیر را بجنگ او فرستاد چون بتنگ آمد
اقربای خود را در شراب زهر داد تا تمامت بمردند خود را در میان آتش انداخت بسوخت
چنانچه از او عضوی و جزوی از او باقی نماند بدین سبب اتباع گمراه شدند و گفتند او بآسمان رفت
و این واقعه در سنه اثنی و ستین و مایه و بروایتی سنه ثلث و ستین و مایه بود و مهدی
در روز پنجشنبه بیست و دوم محرم سنه تسع و ستین و مایه در گذشت ده سال و یک ماه
حکومت کرد و چهل و سه سال عمر داشت الهادی بالله موسی بن مهدی بعد از پدر
حاکم شد یک سال و سه ماه حکم کرد مردی دراز بالا و خوش رو بود و لب زبرینش کوتاه

خانه کوکب بالای او حجب زبر بن بر رسید بر جنوه درت بخش بود و در شب نزدهم ربیع الاول
سنه سبعین و مایه فوت شد الرشید هرون بن مهدی بود از برادر بجای او نشست او را
چهار پسر بود یکی را محمد امین نام و یکی با مامون هرون ولایت شرقی را بمامون داد و غربی
را از عقبه حلوان تا حد آنکه اسلام رسیده بود بمحمد امین داد روم و دیار بکر و آذربیجان را
به پسر دیگر قاسم داد و او را المؤتمن لقب کرد و در خطبه اول نام محمد امین پس نام مامون و بعد از آن
نام مؤتمن معین کرد و پسر دیگر معتصم را او جا بنا ورد الا خدای تعالی خلافت و حکومت بدو
رسید بعد از مامون بخلافت نشست و نسل او ماند هرون در شهور سنه سبع و ثمانین و مایه
بر برامکه غضب کرد و ایشان را بر انداخت و وزارت بفضل بن ربیع داد و در سنه تسعین و مایه
قیصر روم بجنگ بیرون آمده بود از کار او صلح کردند برآنکه قیصر هر سال جزیه بدهد پس نقض
عهد کرد و تعرض به بلاد اسلام نمود در زمستان سخت هرون در سرما بروم رفت و بلاد بسیاری بیران
گشت قیصر دیگر باره صلح کرد و در سمرقند رافع بن لیث بن نصر سیار خروج کرد و بر ماورا النهر
مستولی شد هرون بجهت دفع او عزیمت خراسان کرد و چون بطوس رسید بیمار شد و در شب
شنبه ثالث ربیع الآخر سنه ثلث و تسعین و مایه درگذشت ولادتش در بیست و پنجم
ذی الحجه سنه تسع و اربعین و مایه مادر او خیزران است و او جاریه مهدی بود و او را آزاد
کرد او را نکاح کرد وفات خیزران در شب جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر سنه ثلث و سبعین و مایه
هرون مرد دراز بالای فربه سفید بود و زلف ها احول ... چشم در نشست الامین محمد
بن هارون الرشید او را ولی عهد داد و مامون را سلطنت خراسان ... فضل بن ...

با او شد و شد علی بن عیسی را با لشکر تمام بحرب مامون فرستاد و مامون طاهر
بن حسین را که عامل ری بود بدین لشکر فرستاد و میان ایشان مقاتله
رفت و لشکر امین منهزم گشت و از پی ایشان به بغداد رفت و امین را هلاک کرد
مدت چهار سال و هفت ماه حکومت کرده بود در چاشت محرم سنه ثمان و تسعین و مایه
کشته شد ولادتش در شوال سنه سبعین و مایه بود المامون ابو العباس عبدالله بن هرون بود از
قتل برادر حکومت یافت و چون منصب امارت و وزارت بفضل بن سهل تفویض فرموده
بود او را ذو الریاستین لقب کرد و فضل بن سهل سعی کرد تا مامون خلافت بحضرة
امام علی بن موسی علیهما السلام داد و بدین سبب بنی عباس با مامون از فضل بن سهل متغیر
گردانیدند و فضل بن سهل را در سرخس در حمام بکشتند و مامون قاتلان را بقصاص بکشت
مامون فرمود تا کتب اوایل از حکمت و از نجوم و هندسه از اقلیدس و مجسطی و منطق و غیر
آن از یونانی با عربی نقل کردند و در شهور خمس و مایتین خراسان بطاهر ذو الیمینین داد و احوال
او بعد از این خواهد آمد و در زمان او در سنه احدی و مایتین بابک خرم دین در آذربایجان
خروج کرد و مامون لشکر بدفع او فرستاد منهزم شدند و بابک قوت گرفت و فتنه او
تا زمان معتصم باقی بود و مامون در سابع عشر رجب سنه ثمان عشر و مایتین وفات کرد
مدت بیست سال و هفت ماه حکومت کرده بود و ولادت او سنه سبعین و مایه المعتصم بالله
ابو اسحق معتصم بن هارون بعد از مامون بخلافت رسید و در سنه عشرین و مایتین شهر سامره
بنا کرد و در دفع بابک سعی تمام کرد و مال بسیار بر لشکر خرج کرد بعد از جنگ بسیار

بابک را گرفته و زنان او در سنه ثلث و عشرین و مائتین فرمود تا دست و پایش از خلاف
بریدند و او را بر دار آویختند بعد از آن معتصم بروم رفت و فتح کرد و در ربیع الاول سنه
سبع و عشرین و مائتین وفات کرد و ولادت او در سنه ثمانین و مائه معتصم را مثمن خوانند
زیرا که هشتم است از بنی عباس و هشتم خلیفه و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت
کرد و چهل و هشت سال عمر داشت و هشت پسر داشت و هشت دختر داشت و هشت هزار غلام و هشت
فتح بزرگ کرد و هشت ملک معتبر را بگرفت و هشت بار هزار هزار دینار بر ارث گذاشت
الواثق بالله ابو جعفر هارون بن معتصم بجای پدر بخلافت نشست و پنج سال و نه ماه حکومت
کرد و در آخر ذی الحجه سنه اثنی و ثلثین و مائتین بمرض استسقا وفات یافت المتوکل علی الله جعفر بن معتصم
بعد از برادر بجای او نشست با اهل بیت عداوت داشت و مردم را از زیارت
حضرت امام حسین منع میکرد و آب در صحرای کربلا افکنده تا آب آنجا که آن شهید مدفون است
حیرت آورد و بایستاد بدین سبب اثر آنجا ظاهر شد مدت حکومت متوکل علیه اللعنه
پانزده سال بود در نصف شوال سنه سبع و اربعین و مائتین بدست غلامان کشته شد
و گفته اند باغوای پسرش منتصر بعد از متوکل دولت بنی عباس ضعیف شد و ترک
قوی شدند و غلبه ایشان در دولت غلامان بود المنتصر بالله ابو جعفر محمد بن متوکل بعد از
پدر بحکومت نشست شش ماه حکم کرد و در نصف ربیع الآخر سنه ثمان و اربعین و مائتین بزخم
بسم مرد و گفته اند المستعین بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم بعد از منتصر بخلافت
برنشست و ترکان او را گرفت سه سال و نه ماه حکومت کرد و در اول محرم سنه اثنی و خمسین

و مابین

و مابین غلامان بر مستعین خروج کردند و او را خلع نمودند و محبوس کردند و بند
و طعام از وی باز گرفتند تا وفات یافت در ایام او داعی الی الحق حسن بن زید
العلوی در سنه خمسین و مائتین در طبرستان خروج کرد و جبال دیلم با وی متفق شدند و از ملک
ری تا گرگان بدو گرفتند و تا سنه احدی و سبعین و مائتین حکومت طبرستان و ری داشت
داعی بود المعتز بالله ابو عبدالله زبیر بن متوکل بعد از مستعین بخلافت نشست سه سال
و شش ماه و بیست روز حکم کرد بعد از آن غلامان بر معتز خروج کردند و او را فرمودند خود را
خلع کرد و هر چه داشت بزور و زجر از او گرفتند و او را در حمام گرم آب یخ زهرآلود دادند
تا بمرد و برادرش در حبس از گرسنگی بمرد و در سابع عشر رجب سنه خمس و خمسین و مائتین
بود معتز بالله موسی بن بغا را در سنه ثلث و خمسین و مائتین بجنگ داعی علوی بقزوین فرستاد
موسی بقزوین در آمد و بهر و ... از یعقوب او بیرون آورد و داعی منهزم بطبرستان رفت و عاقبت
نمود و در سنه احدی و سبعین و مائتین وفات کرد و بعد از وی برادرش
محمد بن زید تا سنه سبع و ثمانین و مائتین حاکم طبرستان بود بعد از آن بدست
محمد بن هرون سرخسی صاحب اسماعیل سامانی کشته شد المهتدی بالله
ابو اسحق محمد واثق بن معتصم بعد از معتز یازده ماه حکومت کرد غلامان او را نیز گرفته
حبس کردند بعد از آن بکشتند در ثامن عشر رجب سنه ست و خمسین و مائتین المعتمد علی الله
ابو العباس احمد بن متوکل بعد از مهتدی بخلافت نشست و بیست و سه سال
حکم کرد و برادرزاده اش احمد بن طلحه بن متوکل یمن و حجاز و ... در عهد او

بعراق عجم حسن بن علی بن عمر بن الامام زین العابدین علیه الصلاة والسلام خروج کرد
تا در سنه سبع و ثمانین که زمان معتضد خلیفه بود بدیلمان رفت و خلق را بجهاد دعوت
دعوت نمود کار او آنجا بلند شد مردم جیلان او را ناصر الحق و ناصر الاسلام گفتند
و امام و مقتدا شناسند و قول او نزد ایشان اعتبار عظیم دارد و مذهب او معمول است
وفات او در ثالث عشرین شعبان سنه اربع و ثلثمائه در آمل واقع شد

المعتضد بالله

ابو العباس احمد بن موفق بن متوکل بعد از معتمد خلافت بدو تعلق گرفت عالی همت و کامل
و عاقل و صاحب تجربه بود پیش از خلافت بخواب دید که بر کنار دجله مردی نورانی
دست در دجله کردی و تمامی آب بر داشتی در دجله آب نماندی باز آن آب
بریختی دجله بر قرار روان شدی معتضد از احوال او پرسید گفتی من امیر المؤمنین
علی مرتضی ام معتضد برو سلام کردی و عجز نمودی و از خلافت او را اکرام کردی و گفتی
چون خلافت بتو رسد فرزندان مرا نیکو نگه دار که رحمتی بدیشان رسد معتضد پس
رعایت علویان بنهایت کردی و اموال بسیار بخشیدی و حکم کرد که بر منابر
بر معاویه لعنت کنند ارکان دولت مانع شدند و گفتند موجب خروج علویان میشود
و بدولت مضرت دارد معتضد مدت نه سال و نه ماه در خلافت بماند و در
اواخر ربیع الاول سنه تسع و ثمانین از اطراف ماثرت نماند

المکتفی بالله

ابو محمد علی بن معتضد بعد از پدر بخلافت رسید در زمان او قرامطه خروج کردند و او
حاج مسدود کردند در شهر مکتفی ایشان را برانداخت شش سال و هفت ماه و بیست روز

خلافت

---

المقتدر بالله

خلافت کرد و در ثالث عشر ذی حجه سنه خمس و تسعین و مائتین در گذشت
ابو الفضل جعفر بن معتضد بوصیت برادر خلافت بدو تعلق گرفت در عهد
او قرامطه قوت گرفتند و در مکه قتل عام کردند و حجر الاسود از مکه بکوفه
نقل کردند در زمان او بفرموده وزیر او حامد منصور بن حسین حلاج را بکشتند
مقتدر بدست بعضی از خواص در سابع عشرین شوال سنه عشرین و ثلثمائه کشته
شد بیست و پنج سال خلافت کرده بود

القاهر بالله

ابو منصور محمد بن معتضد برادر
او را بعد از او خلافت کردند بعد از یک سال و نیم خلع کردند و میل کشیدند در اواسط
جمادی الاول سنه اثنی و عشرین و ثلثمائه

الراضی بالله

ابو العباس محمد
بن مقتدر بعد از عم خلافت باو رسید ابن مقله که سبب اکثر علوی کشته
بود و دیگری را با امیر الامرائی خوانده بود ببرید و این واقعه در سنه
ست و عشرین و ثلثمائه بود راضی شش سال و دو ماه خلافت کرد و در
سابع عشرین ربیع الاول سنه تسع و عشرین و ثلثمائه در گذشت او آخر خلفا
کسی که در اول امامت و خطابت نایب تعیین کرد او بود

المتقی بالله

ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از راضی بخلافت نشست در عهد او در بغداد
قحطی شد چنانچه آدمی آدمی را میخورد در اثنای قحط وبای پیدا شد
چنانچه مردم یکدیگر را دفن نکردند قریب چهار سال متقی خلافت کرد
بعد از آن در عشرین صفر سنه ثلث و ثلثین و ثلثمائه او را از خلافت معزول

[illegible]

کردند و میل کشیدند مدت چهار سال بزیست و در شعبان سنه سبع و خمسین و ثلثمائه
درگذشت المستکفی بالله ابوالقاسم عبدالله بن المکتفی بعد از متقی بخلافت نشست
چون یک سال و چهار ماه خلافت کرد معز الدوله آل بویه او را از خلافت خلع کرد
و میل کشید و این صورت در اوایل جمادی الاول سنه اربع و ثلثین و ثلثمائه
بود المطیع لله ابوالقاسم فضل بن مقتدر بعد از مستکفی بسعی معز الدوله بن بویه
بخلافت رسید و با قرامطه صلح کرد و حجر الاسود که از مکه بکوفه نقل کرده
از ایشان بخرید و بمکه فرستاد و مطیع مدت بیست و نه سال و نیم در خلافت
بماند پس مفلوج شد و خود را خلع کرد و خلافت بپسر خود طایع داد
و این صورت در اواخر ذی قعده سنه ثلث و ستین و ثلثمائه بود مطیع
دو ماه دیگر بزیست و در محرم سنه اربع و ستین و ثلثمائه وفات یافت الطایع
بالله عبدالکریم بن مطیع بوصیت پدر خلافت بدو قرار گرفت و مدت هفده سال و
دو ماه در خلافت بماند و در آخر شعبان سنه احدی و ثمانین و ثلثمائه بالزام
بهاء الدوله دیلمی خود او را خلع کرد القادر بالله ابوالعباس احمد بن اسحق بن مقتدر
بعد از طایع خلافت بنام او مقرر شد و در عهد او سلطان محمود سبکتکین
بر خراسان پادشاه شد و مدت چهل و یک سال و چهار ماه خلافت کرد
و در یازدهم ذی الحجه سنه اثنی و عشرین و اربعمائه درگذشت القایم بامر الله
ابوجعفر عبدالله بن قادر بعد از پدر بحکومت نشست و در ایام او طغرل
برا

بیک بن میکائیل بن سلجوق خراسان فرو گرفت و قایم بامرالله او را خلعت فرستاد و
رکن الدین لقب داد بعد از آن بساسیری که سرهنگ دیلم بود و در عهد ابکالیجار
بزرگ شده قصد قایم بامرالله کرد و او را در خانه محبوس کرد قایم از طغرل بک
استعانت نمود سلطان طغرل بک با لشکری تمام برفت و با بساسیری در میانه
واسط و کوفه جنگ کرد و بساسیری بقتل رسید سلطان قایم را با دار السلام آورد
و بمسند حکومت رسانید و مال بغداد بتصرف سلطان طغرل بک آمد چهل و چهار سال
و هشت ماه حکومت کرد و در اواسط شعبان سنه سبع و ستین و اربعمائه دار الملک را بدرود کرد
المقتدی بامرالله ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن قایم بعد از جد بحکومت نشست مدت نوزده سال
و پنج ماه حکومت کرد و در نصف سنه سبع و ثمانین و اربعمائه بموت فجاه درگذشت
المستظهر بالله ابوالعباس احمد بن المقتدی بوصیت پدر بحکومت نشست باروی شرقی بغداد
و خندق و دروازه‌ها مستظهر ساخت مدت بیست و پنج سال و سه ماه حکومت کرد و داد را
در زمان حکومت هیچ تشویش نرسید و در ربیع الاول سنه اثنی عشر و خمسمائه درگذشت
المسترشد بالله ابومنصور فضل بن مستظهر بعد از پدر حکومت بدو تعلق گرفت با بنی سلجوق مخالفت
و از سلاطین سلجوقی رزمی نهادی بنابرین میان او و سلطان مسعود محاربه اتفاق افتاد
و منهزم شد و در دست مسعود گرفتار شد و در سراپرده مسعود محبوس بود ملاحده
در رجب سنه تسع و عشرین و خمسمائه بود بعد از آن مسترشد را در حدود مراغه کارد زدند
و از آن درگذشت مدت هفده سال و دو ماه حکومت کرده بود الراشد بالله

ابو جعفر بن مسترشد چون پدرش در جنگ مسعود اسیر شد در بغداد حکومت بود
داشتند او نام سلجوقیان از خطبه بیفکند و بانتقام کار پدر آهنگ جنگ سلطان
مسعود کرد سلطان مسعود نیز بمقابله درآمد راشد از سلطان بگریخت و از بغداد
بحدود اصفهان آمد ملاحده او را بزخم کارد شهادت رسانیدند در سال [illegible]
سنه اثنی و ثلثین و خمسمایه مدت خلافت او هشت ماه در عراق عرب و بلاد دیگر
ولایت یکسال و چهار ماه **المقتفی بامر الله** ابو عبد الله محمد بن مستظهر چون راشد از بغداد بگریخت
سلطان مسعود با مقتفی بیعت کرد تا سلطان مسعود در حیات بود حکومت او رواجی
نداشت چون سلطان مسعود درگذشت کار او رونق گرفت بیست و چهار سال و یازده
ماه حکومت کرد و در اوایل سنه خمس و خمسین و خمسمایه درگذشت **المستنجد بالله**
ابو المظفر یوسف بن المقتفی بعد از پدر بحکومت نشست بهیبت و وقار و کیاست
نام داشت و لطیف طبع بود اشعار نیکو دارد یازده سال و یکماه حکومت کرد در
اوایل ربیع الاول سنه ست و ستین و خمسمایه درگذشت **المستضی بالله**
ابو محمد حسن بن مستنجد بعد از پدر حکومت برو تعلق گرفت بزرگ منش بسیار عطا
بود ابن عطا که وکیل خزانه او بود اجازت ستده بود که اگر عطا کم از ده
هزار دینار باشد با مستضی نگفته بمستحق رساند و چون بر صد هزار رسد اجازت
طلبید مستضی نه سال و هشت ماه حکومت کرد و در آخر شوال سنه خمس و سبعین و خمسمایه
درگذشت **الناصر لدین الله** ابو العباس احمد بن مستضی بعد از پدر خلیفه شد مردی

دلاور

دلاور و دانا بود در عهد او بغداد و ملک عرب آبادانی تمام یافت مدت چهل و
شش سال و یازده ماه در حکومت ماند و در عهد او خوارزمشاهیان سلطنت از
دست سلجوقیان بیرون بردند و چنگیز خان بر ممالک توران و ایران مستولی شد
و قتل عام کرد وفات ناصر در سلخ شوال سنه اثنی و عشرین و ستمایه **الظاهر بالله**
ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم شد بحسن سیرت او هیچکس از خلفای بنی عباس
نبود اما کارش رواجی نداشت مدت نه ماه و سیزده روز در خلافت بماند وفات
یافت روز ثالث عشر رجب سنه ثلث و عشرین و ستمایه درگذشت **المستنصر بالله**
ابو جعفر منصور بن ظاهر بعد از پدر بحکومت نشست و او مردی کریم و رحیم بود
گویند همه مال که در مدت پانصد سال اولاد بنی عباس جمع کرده بودند همه را بخشید
در عهد او ملک عرب رنگ عمارت شده بود از خرابی در آن ممالک نماند
در زمان او مغول مستولی شدند و جرماغون نوئین از مغول به بغداد رفت
و با شرف الدین اقبال شرابی محاربه کرد و منهزم بازگشت مدت حکومت او
هفده سال بود در آخر جمادی الاول سنه اربعین و ستمایه درگذشت
**المستعصم بالله** ابو احمد عبد الله بن مستنصر بعد از پدر بخلافت نشست آخر خلفا
بود مردی متورع بود اما رای نداشت مدت پانزده سال و هشت ماه و چند روز حکومت
کرد از پادشاهان مغول هولاکو خان لشکر بجنگ او آورد و در اوایل صفر
سنه ست و خمسین و ستمایه او را با اکثر اهل بغداد بکشت در بیت گفته اند **شعر**

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر سنه خلیفه شهید گردید و کار

زوال دولت عباسیان انجامید و در مرآت الجنان چنین مذکور است که در بغداد

هزار هزار و هشتصد هزار آدمی کشته شدند و دولت عباسیان بآخر رسید بعد از

این مغول بر عراق عرب مستولی شدند **باب اول** در ذکر طبقات سلاطین ایران

که در زمان بنی عباس متصدی امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است

فصل اول در ذکر طاهریان و ایشان پنج تن بودند و شاعری اسامی ایشان را

درین دو بیت متوج ساخته اند **شعر** در خراسان ز آل مصعب شاه طاهر و طلحه بود

و عبید الله باز طاهر ذکر محمد ان که یعقوب زد او تخت و کلاه **اول**

ایشان طاهر بن حسین بن مصعب خزاعیست که او را ذو الیمینین میخوانند و او در زمان

مامون خلیفه منصب امیر الامرائی داشت و محمد امین برادر مامون بر دست او کشته

و بسعی او مامون بخلافت رسید و او را ذو الیمینین بنابر آن گویند که چون خواست

امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بیعت کند گفت دست راستم در بیعت

مامون مشغول است و دست چپ با حضرت امام بیعت نمود گفت یساری که به بیعت

امام مشغول شد اشرف از یمین ماموم است و او را ذو الیمینین لقب کرد چشم او

نور بهره نداشت شاعری درین باب گفته **شعر** یا ذو الیمینین و عین واحده نقصان عین و یمین زائده

مامون بر طاهر ذو الیمینین چون کشتن برادر خود محمد امین سر گران بود او را از پیش خود

دور کرد و عنان بن عباد را از خراسان عزل فرمود و حکومت خراسان بدو تفویض

نمود

نمود و در سنه خمس و مائتین طاهر ذو الیمینین در اوقات و فرز که مامون طاهر ذو الیمینین را بجنگ علی بن

عیسی که از جانب محمد امین می آمد فرستاد فضل بن سهل که وزیر مامون بود منجم بنظیر

بود او را بطالع خجسته روان کرد و گفت او را ای تو بطالعی بسته ام که تا شصت

سال اثر انکسار نتواند شد و چنین بود و از این وقت تا زمان غلبه یعقوب لیث

صفار پنجاه و شش سال حکومت خراسان در دست طاهریان بود و بعضی مورخان این

طایفه را در عداد سلاطین نیاورده اند و اخبار ایشان در ضمن احوال بنی عباس

ذکر کرده اند اما چون طاهر ذو الیمینین که مقدم این طایفه است و این فرقه را جد بزرگوار است

در آخر عمر دعوی سلطنت و استقلال کرد و بعد از وی تنها حکومت خراسان در خانواده او بود

و بعضی دیگر ذکر ایشان علیحده ایراد فرموده اند **طلحه** بن طاهر بعد از پدر بحکم مامون

حاکم خراسان شد و در زمان او شخصی حمزه نام در ولایت سیستان خروج کرد طلحه در آن ولایت

لشکر کشید و بعد از محاربات ظفر یافت و سیستان را ضبط کرد و بخراسان مراجعت فرمود

و در سنه ثلث عشر و مائتین وفات یافت علی بن طلحه قایم مقام پدر شد و از [illegible]

جمعی بر وی خروج کردند و او را در نواحی [illegible] بقتل رسانیدند مدت حکومت طلحه شش سال **عبد الله**

بن طاهر بعد از فوت طلحه برادرش بحکم مامون والی خراسان گشت بنجابت ادب و فضل

بود و سخاوت و نجابت داشت در عدل و داد کوشید خراسان در زمان او معمور و آبادان

گشت عبد الله هفده سال حکومت کرد در سنه ثلثین و مائتین وفات یافت **طاهر** بن عبد الله

بن طاهر بعد از پدر بحکم واثق حکومت خراسان بدو تعلق گرفت و او نیز بیست و سه سال

هجده سال حکومت کرد و در سنه ثمان و اربعین و مایتین وفات یافت محمد بن طاهر بن عبدالله
بن طاهر بعد از پدر بحکم مستعین بحکومت نشست بتعلم ادب مشغول بود بلهو و طرب و عشرت
مایل در زمان او یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خروج کرده بود لشکر بر خراسان کشید و از
علویان حسن بن زید الحسنی که بداعی کبیر مشهور است در طبرستان مستولی شده بود و گرگان آمد
چون محمد بن طاهر را از دو طرف دشمن پدید شد متزلزل گشت و نزد یعقوب ایلچی فرستاده
پیغام کرد که اگر منشوری از خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنم و اگر منشور نداری بیفرمان خلیفه
بچه کار آمدی یعقوب چون پیغام شنید شمشیر از زیر مصلا بیرون آورد گفت منشور من اینست
و در نیشابور در آمد در سنه تسع و خمسین و مایتین محمد بن طاهر را با جمعی از اقارب و عشایر
او گرفت و بسیستان فرستاد و دولت طاهریان در خراسان بسر آمد و ایشان همه پادشاه
عادل و کریم و هنرپرور بودند و خراسان در ایام حکومت ایشان بغایت معمور و آبادانی
بود فصل دوم در ذکر صفاریان از آن جماعت کسی که بسلطنت رسیدند مدت حکومتشان سی و چهار سال
لیث صفار او را که سیستانی بود چون در خود مخایل بزرگی بدید بدوری طلب رفته از سلاح
بیاری ورزه ... طریق انصاف سپردی و مال کسی ببازی نبردی و بعد از
آن بملازمت درهم بن نصر که والی سیستان بود رفت و بعضی از مرتبه و جاه نایب سالار لشکر
شد و او و برادرش یعقوب پس از وفات درهم بن نصر بر ایشان خروج کرد و در سیستان مستولی
شد و در سنه سبع و خمسین و مایتین هرات و پوشنج را بدست یافت و محمد بن طاهر را در نیشابور گرفت
و چون متمرد بود بسلطنت خراسان یافت و بعد از تسخیر خراسان عزیمت فارس کرد و شیراز

لشکر

رفت و تسخیر کرد و کرمان نیز بدست آورد و معتز خلیفه او را منشور سلطنت و خلعت
فرستاد و او هر جا که مالی بود بزور و ظلم بستد با اهالی جهان بر وجه شد
آهنگ عراق نمود ... با هفتاد هزار ... با داعی کبیر حسن بن زید المذکور رفت
و منهزم شد پس از آن هوس ملک عرب کرد و بجنگ معتمد خلیفه رفت برادر خود موفق
را بجنگ او فرستاد و میان الفریقین در ماه رجب سنه اثنی و ستین و مایتین در حدود
واسط ... عظیم واقع شد و سه تیر بحلق و تن یعقوب رسید و لشکر منهزم
شدند یعقوب بخوزستان رفت و بعد از مدتی بمرض قولنج وفات یافت
در رابع عشر شوال سنه خمس و ستین و مایتین یعقوب بغایت بزرگ
و عاقل بود و سیاست و شجاعتی بکمال داشت بمرتبه که لشکری او را
ملک او بود ... گویند که از غایت ... در تخت چوبین بلند که
بر آن لشکر شرف بود نشستی و آنچه از او واقع شد ... در نظرش نباشند بودی
تغییر نمودی ... ازان
یکباره از شغال و زن داشت و هیچ کس را وقوف بر اسرار او نبود و با کسی مشورت
نکرد و چون دشمن او منهزم میرفت از لشکریان او کسی زهره نداشت که دست
بغارت بر آرد مدت سلطنت یعقوب دوازده سال عمرو بن لیث بعد
برادر بپادشاهی بر قرار رفت ... و دو سال حکم کرد و کار او عروج
تمام گرفت بر خراسان و عراق و کرمان و فارس و سیستان و قهستان

و ماوراء النهر و غزنه مستولی شد و در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن در خطبه
جز خلیفه را دعا نکردندی عمرو طمع در خوزستان و عراق کرد و با معتضد خلیفه طاغی
منازعت سپرد خلیفه اسمعیل سامانی را فرمود از آب آمویه گذشته با دو هزار مرد
ببلخ آمد چون فریقین صف بیاراستند و طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمرو لیث
نشاط کرد و او را در ربود و میان لشکر اسمعیل سامانی آورد و بی جنگ گرفتار
شد و این صورت در نصف ربیع الآخر سنه سبع و ثمانین و مائتین بود اسمعیل
عمرو لیث را مقید نزد خلیفه فرستاد خلیفه او را محبوس کرد دو سال در حبس بود
و در وقت وفات معتضد خلیفه او را در حبس فراموش کردند و از گرسنگی بمرد
و عجب آنکه در زمان پادشاهی سیصد شتر در زیر بار مطبخ او میرفت عمرو
اعور بود بغایت قهار و قتال از آثار او جامع عتیق شیراز است طاهر بن محمد بن
عمرو چون عمرو اسیر شد طاهر بگریخت و بسجستان رفت ارکان دولت او را
بپادشاهی بنشاندند بعد از یکسال لشکر اسمعیل سامانی برو غلبه کرد و پادشاهی ازو بستد
و ایام دولت صفاریان سپری شد فصل سیم در ذکر سامانیان مدت ملکشان
صد و دو سال و شش ماه ملک ایشان از دیار ترک تا حدود هند و فارس و عراق بود
و دار الملک ایشان بخارا و شاعری اسامی ایشان درین بیت بنظم آورده بیت
نه تن بودند ز آل سامان مشهور * هر یک بامارت خراسان مذکور * اسمعیلی
و احمدی و نصری * دو نوح و دو عبد الملک و دو منصور * سامان از تخم بهرام چوبین



بود پیش از اسلام هم از حکام ماوراء النهر بودند و بعد از اسلام چون صاحب لشکر بود سامان
را روز مخالف شد قتیبه باهلی افتاد و سامان را که مرد بزرگی بود و سر لشکر او گشته
باهلی در دنیا ورد و بیاری مشغول شد پسرش اسد بن سامان را در عهد
مامون خلیفه حرمتی پیدا شد و بعد از مامون پسرانش را ولایات امارت داد
و در سنه احدی و ستین و مائتین معتمد خلیفه امارت ماوراء النهر بنصر بن احمد بن اسد
بن سامان تفویض نمود چون در سنه سبع و سبعین و مائتین نصر در گذشت امارت
کار برادرش اسمعیل قرار گرفت اسمعیل بن احمد بن اسد بن سامان مردی فرزانه با شکوه
بود اول کس از سامانیان که پادشاهی کرد او بود و ملک ماوراء النهر در عهد او
معمور گشت چون بنی لیث صفار دست بر آوردند معتضد خلیفه او را از وبال ایشان داد
تا ایشان را برانداخت خراسان و ملک بنی لیث برو مسلم شد و اسم پادشاهی
برو اطلاق افتاد و او در خیرات مساعی جمیله بتقدیم رسانید و در عدل
و داد کوشید مدت سلطنتش در ایران هفت سال و وفاتش در رابع عشر صفر
سنه خمس و تسعین و مائتین بود احمد بن اسمعیل بعد از پدر بحکم وراثت مدت
شش سال و شش ماه و نیم بر رسم پادشاهی قیام نمود بعد از آن بدست جمعی از
بندگان خویش کشته شد در سنه احدی و ثلثمایه نصر بن احمد بن اسمعیل
بعد از پدر پادشاه گشت تمامی غلامان که قصد پدرش کرده بودند بکشت
و مدت سی سال در عدل و داد و در راستی پادشاهی کرد و در ماه شعبان [illegible]

نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل بعد از پدر پادشاه شد دوازده سال و هفت ماه در
جهانداری بسر برد و در تاسع عشر ربیع الاول سنه ثلث و اربعین و ثلثمائه رحلت کرد
عبد الملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل بعد از پدر هفت سال و نیم پادشاهی کرد و در حالت
اسب تاختن بیفتاد و بدان درگذشت و در نصف شوال سنه خمسین و ثلثمائه منصور
بن نوح مدت پانزده سال بعد از برادر پادشاهی کرد داد عدل و خیرات
داد و در نصف شوال سنه خمس و ستین و ثلثمائه درگذشت نوح بن منصور بعد از پدر پادشاهی
یافت امرای خراسان بروی عاصی شدند او با امیر سبکتکین که در غزنه
بود نامه کرد که تا شر ایشان از وی کفایت کند او اینصورت در سنه
اربع و ثمانین و ثلثمائه بود امیر نوح امارت نیمی خراسان با امیر سبکتکین و نیمی
با پسرش سلطان محمود تفویض کرد و ابتداء دولت سلطان محمود غزنوی از
اینجاست مدت ملک امیر نوح بیست و یک سال و هفت ماه بود و وفات
در روز جمعه ثالث عشر رجب سنه سبع و ثمانین و ثلثمائه منصور بن نوح
بعد از پدر پادشاه شد یک سال و هفت ماه حکم کرد و ازان بکتوزون
که غلام پدر او بود و بمرتبه امیر الامرائی رسیده او را در سرخس گرفت
و میل کشید در روز چهارشنبه ثامن عشر صفر سنه تسع و ثمانین و ثلثمائه عبد الملک
بن نوح بعد از برادر پادشاهی بدو تعلق گرفت خواست که امارت
خراسان از سلطان محمود سبکتکین بستاند بدین سبب میان ایشان محاربات

ومخالفات

ومخالفات واقع شد عبد الملک شکست یافته ببخارا شد و ایلک خان
بروی مسلط شد و ماوراء النهر را بدست فرو گرفت و در ثانی عشر ذی الحجه سنه
تسع و ثمانین و ثلثمائه بعد از آن ایلک خان عبد الملک را بدست آورده باوز
کند فرستاد و آنجا بسری شد و شعله دولت آل سامان فرو مرد و مدت حکومت
عبد الملک هشت ماه و هفده روز

فصل چهارم

در ذکر غزنویان عدد ایشان چهارده
تن مدت ملک ایشان صد و پنجاه و پنج سال اصل سبکتکین و او غلام البتکین
که از سامانیان بود و البتکین در زمان سامانیان مدت شانزده سال در غزنه
و حدود هند پادشاهی کرد و بعد از وی حکومت انتقال به سبکتکین رسید و در سنه
اربع و ثمانین و ثلثمائه درگذشت پسرش سلطان محمود بر جای او نشست و بعد از
انقراض دولت سامانیان از دار الخلافه سلطنت خراسان منسوب گشت
ابو القاسم محمود بن سبکتکین پادشاه مشهور است پیوسته در هند با کفار غزا
میکرد و مادرش دختر رئیس زاول بود او را بدین سبب زابلی میگویند چنانچه فردوسی گوید

خجسته در که محمود زابلی دریاست ... کدام دریا که آنرا کرانه پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم و ندیدم در ... گناه بخت منست گناه دریا نیست

سلطان محمود شش بار راه از هند منحرف کرد و بسیاری از کفار را باسلام درآورد
و خوارزم نیز در تصرف آورد و در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه میان او و ایلک خان
که پادشاه ماوراء النهر بود بر در بلخ جنگ واقع شد سلطان محمود ظفر یافت و ایلک خان

با ورالنهر گریخته و در سنه ثلاث و اربعمایه وفات یافت بعد از ین قدر خان و ارسلان
خان از ماوراءالنهر و ترکستان باتفاق یکدیگر قصد خراسان کردند چون ببلخ
رسیدند سلطان محمود با ایشان مصاف داد و جنگی عظیم واقع شد و در آن
روز سلطان محمود بر پیلی سفید نشسته بود و حمله بر دشمنان میکرد و ایشان را انهزام
کرد و نیمه [illegible] لشکر ایشان وقت گذر در آب آمویه غرق شدند و سلطان محمود
از جیحون بگذشت و در ماوراءالنهر خرابی بسیار کرد و بخراسان معاودت نمود و این حال
در سنه عشر و اربعمایه بود و سلطان محمود در آخر عهد در سنه عشرین و اربعمایه عراق
عجم مستولی شد و والی آنجا مجد الدوله رستم بن فخر الدوله را در ری بگرفت
و در غزنه بگذشت و عراق به پسر خود مسعود داد و مسعود تمامی عراق از قبضه او
هر کسی سرکشی کرد سیاست فرمود و چهار فرار کرد از امرای اصفهان نقض آورده و چون
در غیبت او از مردم قزوین مخالفت ظاهر شده بود ایشان را کوشمالی عظیم داد و
سلطان محمود از دولاب [illegible] معاودت نموده بغزنین رفت و در روز پنجشنبه بیست و سیم
ماه ربیع الاول سنه احدی و عشرین و اربعمایه وفات یافت عمرش شصت و یک سال
مدت سلطنتش سی و یک سال مسعود بن محمود بحکم وصیت پدر سلطنت خراسان و عراق
و خوارزم و مرو تعلق گرفت و دیار هند و غزنه برادرش محمد بن محمود را و بعد از آن مسعود
برادر بزرگ التماس کرد تا او را در خطبه شرف گردانند محمد اجابت نکرد پس مسعود
روانه غزنه کرد و پیش از وصول او یوسف بن سبکتگین محمد را سر کرده میل کشیدند بقلعه

فرستاد و نه سال محبوس بود و سلطان مسعود در جمیع ممالک پدر مستولی شد و
چون میان مسعود و سلجوقیان منازعت افتاد و مسعود از ایشان منهزم گشت
رفت محمد مکحول را از قلعه بیرون آورده عزیمت هند کرد چون از رود [illegible] بگذشت
لشکر بر مسعود بیرون آمدند و محمد مکحول را بسلطنت برداشتند و بر تخت نشاندند و او را لشکر
گرفتند و مسعود گرفته پیش محمد آوردند محمد او را بقلعه فرستاد و در راه
او را بکشتند در جمادی الاول سنه ثلاث و ثلثین و اربعمایه مدت سیزده سال پادشاهی
کرد بعد از ین محمودیان بغزنین قناعت کردند ایشان را بدین سبب غزنویان گویند
و در آن ملک آثار ایشان بسیار است محمد بن محمود بن سبکتگین در حیات برادر
در اول عهد چهار سال در غزنه پادشاهی کرد پس از آن بحکم برادرش مسعود نه سال
محبوس بود بعد از قتل مسعود یکسال دیگر حکومت کرد و در سنه اربع و ثلثین و اربعمایه
بدست برادرزاده کشته شد مودود بن مسعود بن محمود بعزم خروج کرد و بقصاص خون
پدر او را با تمامت اولاد و هر که در خون پدرش ساعی بود بکشت و دختر چغربیک را
بخواست و از وی پسری آورد مسعود نام کرد مدت نه سال پادشاهی کرد
و در رجب سنه احدی و اربعین و اربعمایه بدین جهت بیک عزیمت [illegible]
رود و در راه قولنج کرده درگذشت مسعود بن مودود برادر پدر طفل بود چند روز
پادشاهی باسم او بود پس اکابر مملکت و ارکان دولت برغم او اتفاق کردند
علی بن مسعود بن مودود چون نوبت پادشاهی بعبدالرشید ابن محمود رسید

سالها در قلعه محبوس بود خلاص یافت و لشکر جمع کرد و او را در سنه ثلث و اربعین و اربعمائه
منهزم کرد و بعد عبدالرشید بن محمود برادرزاده را باز پادشاهی گشت در سنه خمسین
و اربعین و اربعمائه وفات یافت فرخزاد بن مسعود بن محمود بعد از عبدالرشید پادشاه شد
و چون او لشکرستان خراب شده بود خراج آن بخشید و با خلق نیکوئی کرد و در طاعت و عبادت
درجه عالی داشت سه ماه روزه داشتی و بیشتر از شب نماز کردی در سنه خمسین و اربعمائه برحمت
حق درگذشت ابراهیم بن مسعود بن محمود بعد از فرخزاد پادشاه شد و او از غزو و جهاد
مدت چهل و دو سال در پادشاهی بماند و در خیرات کوشید و خانقاه و رباطها بسیار ساخت
گویند از ولایت نصیبی داشت شهرها و محلات غزنین او بنا کرد و به بعضه زمان ملکشاه را
طعام دادی و در عهد او در غزنین دار الخشم داده و او شتر بر جای بچاران از غزنین ازو رسند
و او را سی و شش پسر بوده و چهل دختر در کتب تواریخ آورده اند و چهل دختر داشت همه را
با دولت اقوام و علما و امام داده خرابیها که در ملک افتاده بود در زمان او آبادانی
مبدل شد و چند قصبه بنا نمود خیرآباد و ایمن آباد و غیر ذلک داد او را السلطان خط خوش
داند خط خوب نوشتی و در هر سال یک مصحف بخط خود نوشتی و با اموال فراوان به مکه فرستادی
در سه ماه رجب و شعبان و رمضان نیشستی روزه داشتی وفات او در خامس شوال سنه
اثنی و تسعین و اربعمائه بود مسعود بن ابراهیم بعد از پدر پادشاه شد خواهر سلطان سنجر
سلجوقی را در نکاح آورد و مدت شانزده سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان و خمسمائه از
الفانی بمرت شیرزاد بن مسعود بحکم پدر پادشاه شد و یک سال حکم کرد و برادرش

ارسلان

ارسلان شاه بر وی خروج کرد و او را بکشت در سنه تسع و خمسمائه ارسلان شاه بن مسعود
بعد از برادر پادشاه شد میان او و برادر دیگرش بهرام شاه تنازع شد
بهرام شاه پناه به سلطان سنجر برد که خال او بود و به موافقت او بغزنه آمد و با ارسلان
محاربه کرد و نصرت یافت و ارسلان هزیمت کرد و سلطان سنجر بهرام شاه را بر تخت نشاند
و باز بخراسان رفت پس ارسلان مراجعت کرد و بهرام شاه از وی گریخت و سنجر از بهر
وی لشکر بستد و بغزنه رفت و بر ارسلان مسلط شد و او را هلاک کرد
و این صورت در سنه اثنی عشر و خمسمائه بود بهرام شاه بن مسعود بعد از برادر پادشاه
شد و کار او رونق گرفت بزرگ منش عالم پرور علم دوست بود فضلای جهان بنام او کتب
ساختند و از جمله کتاب کلیله و دمنه است که ادیب نصرالله بن عبدالحمید المعالی
که اکنون مشهور است بنام او ساخته شیخ سنائی کتاب حدیقه بنام او نظم کرده و در ایام
دولت او امن و راحت بود سی و سه سال پادشاهی کرد و در آخر عهد علاء الدین
حسن بن حسین که اول ملوک غوریه است بر وی خروج کرد بهرام شاه از و منهزم
گشت به هند رفت علاء الدین حسن برادر خود سوری را در غزنین پادشاهی داد و مراجعت نمود
به کوه غور کرد و در راه برادر دیگرش سام بمرد بهرام شاه باز بغزنه آمد و با سوری جنگ کرد و سوری
در دست او گرفتار شد بهرام شاه گفت تا او را بر گاو نشاندند و در شهر گردانیدند
و بعد از خواری بسیار او را بکشت و سرش نزد سلطان سنجر فرستاد چون این خبر به
علاء الدین حسن رسید از آن ناخوش شد و با لشکر انبوه عزیمت غزنه کرد بهرامشاه از

رسید. بن او بهرام شاه در سنه اربع و خمسمایه درگذشت خسرو بن بهرام شاه بعد از پدر بحکم
وراثت پادشاهی بدو دادند چون علاء الدین حسین بجنگ او آمد بگریخت و بعد ربائی شد در قیمت
علاء الدین حسین غزنه را غارت کرد و خلق بسیار بقتل آورد برادرزاده خود را غیاث الدین
ابو الفتح محمد بن سام را بنیابت در غزنه پادشاهی داد ملک غیاث الدین خسرو شاه را بعد از
رجوع ایمن کرد و چند بعد از آن او را دستگیر کردند و بقلعه فرستادند و او هم در آن بند در سنه
خمس و ستین و خمسمایه بود خسرو شاه ده سال در قلعه محبوس بود در سنه خمس و ستین و خمسمایه درگذشت
دولت غزنویان بسر بر شد و ملک ایشان با غوریان و از نسل محمودیان کسی نماند

فصل سیم در ذکر غوریان پنج تن مدت ملکشان شصت و چهار سال اصل ایشان از رباط آن
غور بود و در لشکر سلطان محمود غزنوی او را برادر خست شبرد او بسوی ابراهیم سلطان سامانی
رغبت و او را پسری بود سام نام مسلمان شد و تجارت کرد و او را پسری بود حسین
نام بهمه هنری آراسته سام با پسر و اتباع آنچه داشت براه دریا عزم غور کرد باد
مخالف برآمد و کشتی غرق شد حسین بن سام دست بر تخته پاره زد باقی مردم در
قا غرق زدند بر تخته پاره که حسین بر آن گرفته بود زده حسین را ببر
سه روز بر سر آب باند چون لب ساحل رسیدند ببخت حسین ... در
دریا بشهری رسید ... عسس او را گرفت ... در زندان بماند
بعد از ... پادشاه ... شد ... حبس ... آزاد
شد و متوجه غزنین گشت چون بدانجا رسید جمعی از قطاع الطریق او را دیدند

قز

خوب صورت یافتند اسب و سلاح دادند شب همراه ایشان بود بحسب اتفاق در آن
شب طایفه از لشکر سلطان ابراهیم غزنوی که مدتی در طلب آن جماعت بودند
بر ایشان ظفر یافتند و همه را از قتل کشتند چون جلاد حسین را خشم بست حسین گفت الحمد لله
که بر تو غلط روا نیست چون شنید که در اینجا ملک شد جلاد از احوال او پرسید
سرگذشت خود بشرح باز گفت و حکایت او بسمع سلطان رسید بر حال او رحمت
آورد و او را نوازش نمود و در مرتبه حجاب آورد و از اقربای خود زنی بدو داد
چون سلطنت به مسعود بن ابراهیم رسید او را امارت غور داد کار او بالا گرفت
شد بعد از او پسرش حسن بن حسین بر جای او نشست عز الدین حسن بن حسین بن سام
چون دولت غزنویان روی بنقصان داشت او بر مملکت ایشان مستولی
شد در سنه احدی و خمسین و خمسمایه درگذشت سیف الدوله محمد بن علاء الدین
حسن بن حسین بن سام بعد از پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال کریم طبع
و عادل بود ... ملک غزنین به پسر عم خود غیاث الدین محمد بن سام داد
بعد از سلطان سنجر سلجوقی بلخ نیز مستخلص کرد غزان بجنگ او آمدند سیف الدوله
در آن جنگ کشته شد در سنه ثمان و خمسین و خمسمایه مدت سلطنتش هفت سال
غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام بن حسین بعد از عمزاده پادشاه شد محمد سلوق را
و با غزان جنگ کرد و بسیاری از ایشان را بکشت بقایای ایشان زینهار خواستند
و خراج بپذیرفتند سلطان برادر خود سلطان شهاب الدین ابو المظفر را در هرات ...

داد و خود در غزنین دار الملک ساخت و چهل سال در پادشاهی بماند و در سنهٔ ... و ششصد و پنجاه
بغزنین درگذشت از آثار او مسجد جامع هراة است که در سنهٔ اربع و تسعمایه الغزی علیه ... از
تجدید عمارت کرد. غیاث الدوله ابن سام ... برادر پادشاه شد و چهار سال سلطنت کرد
بعد از آن در حالت نماز گزاردن فدائیان ملاحده او را شهید کردند ...
او گفته اند شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین کز ابتدای جهان مثل او نیامد سیوم
غره شعبان سال ششصد و دو فتاد در ره غزنین بمنزل دمیک. محمود بن محمد بن سام ...
سلطنت ... فرار گرفت ... پادشاهی کرد و در سنهٔ تسع و ستمایه ...
در خانه کشته یافتند. ملک غوریان بخوارزمشاهیان منتقل شد

در ذکر آل بویه عدد ایشان هفده نفر مدت ملکشان ... سال ... نسب نامه
آل بویه آورده که بویه از تخم بهرام گور است چون ماکان ابن کاکی بر طبرستان مستولی
شد بویه بخدمت او پیوست او را سه پسر بود علی و حسن و احمد ... و اسفار بن شیرویه
و مرداویج بن زیاد و برادرش وشمگیر ... ماکان و کاکی ... اسفار بن شیرویه ...
خروج کردند ... مستولی شد ...
... مرداویج بن زیاد بر جای او حاکم شد ... طالقان ...
در ضبط آورد ... ری و قزوین و ابهر و زنجان ...
گوشه ... قتل عام و نهب ... علی بن بویه ...
و خود با صفهان رفت علی بن بویه با صفهان رفت ...

[illegible]

کردانید

کرد ... وشمگیر بطبرستان رفت و بدان ملک قناعت نمود علی بن بویه را ملک فارس ...
مسلم شد. عماد الدوله علی بن بویه در جمادی الآخر سنهٔ احدی و عشرین و ثلثمایه ...
نشست عراق ببرادر کهتر حسن داد و او را رکن الدوله لقب کرد و برادر کوچک احمد
را باستخلاص کرمان فرستاد و او را معز الدوله لقب نمود و شیراز دار الملک ساخت ...
جانب خلیفه منشور پادشاهی یافت عماد الدوله مدت شانزده سال پادشاهی کرد و در جمادی
الاولی سنهٔ ثمان و ثلثین و ثلثمایه درگذشت و برادرزاده خود عضد الدوله بن رکن الدوله را ولی
عهد کرد. رکن الدوله حسن بن بویه بحکم برادر در عراق عجم پادشاه بود چهل و چهار سال پادشاهی کرد
و عمر از نود سال زیاده بود و در شب ... محرم سنهٔ ست و ستین و ثلثمایه درگذشت
سه پسر داشت عضد الدوله و مؤید الدوله ... فخر الدوله ...
دختر حسن بن فیروزان که پسر عم ماکان بن کاکی پادشاه طبرستان بود ...
رکن الدوله بعد از فوت عماد الدوله ملک بر پسران قسمت کرد ...
و کاشان ... بمؤید الدوله ... داد و ری و همدان و قزوین
و ابهر و زنجان ... فخر الدوله ... عضد الدوله
فنا خسرو ... مملکت فارس ... معز الدوله
احمد بن بویه ... باستخلاص کرمان رفت و مسخر کرد ...
و ملک بصره و واسط مسلم کرد ... مستکفی خلیفه ... در سنهٔ اربع
و ثلثین و ثلثمایه ببغداد رفت و در ضبط آورد و مستکفی خلیفه را میل کشید ...

مطیع بالله داد و خطاب کرد گذشت معز الدوله بیست و یکسال پادشاه بود سی سال ایام عماد الدوله
و پنجاه و سه سال ایام رکن الدوله بود در ربیع الاول سنه ست و خمسین و ثلثمایه درگذشت پنجاه و چهار سال
عمر داشت معز الدوله چون دیگر آل بویه رافضی عزی بود آداب رسم عید غدیر خم و عید ماه
وی پیدا کرد و در روز عاشورا تعزیت امام حسین علیه السلام او بنیاد نهاد در سنه احدی
و خمسین و ثلثمایه عضد الدوله ابو شجاع فناخسرو بن رکن الدوله حسن بن بویه بعد از پدر بحکم وصیت در
فارس در سنه ثمان و ثلثین و ثلثمایه پادشاه شد سی و چهار سال در پادشاهی ماندند
در دیالمه هیچ پادشاه چون او نبود عضد الدوله در سنه سبع و ستین و ثلثمایه به بغداد
رفت و با عم زاده خود عز الدوله بختیار بن معز الدوله جنگ کرد و او را بکشت و ملک از او مستخلص
کرد و در روز دخول او به بغداد خلیفه باستقبال او بیرون آمد و اکابر زمان در رکاب او
آب نثار کردند و در کار عدل و سیاست جد بلیغ نمود از آثار او مشهد امیر المؤمنین علی
و امام حسین علیهما السلام و دار الشفای بغداد و بارو مدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و بند امیر که بر رود کر ساخته در سنه ثلث و ستین و ثلثمایه و کرمان از آن آب بخورد
و نهری در قبلی شیراز که اکنون قریه ایست و آنرا سوق الامیر میخوانند عضد الدوله
در رمضان سنه اثنی و سبعین و ثلثمایه در بغداد بعلت صرع درگذشت و در مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام
مدفون شد ولادت عضد الدوله در روز الاحد خامس ذی القعده سنه اربع و عشرین
و ثلثمایه بود در اصفهان عز الدوله بختیار بن معز الدوله بعد از پدر در بغداد یازده سال پادشاهی
داشت بعد از آن بحکم عضد الدوله کشته شد در سنه سبع و ستین و ثلثمایه

مؤید الدوله

مؤید الدوله ابو نصر بویه بن رکن الدوله حسن بویه در ایام پدر در اصفهان
می بود چون پدرش درگذشت بمدد عضد الدوله بری رفت و
بجای پدر هفت سال و نیم پادشاهی و سلطنت کرد و میان او و فخر الدوله و
شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که والی طبرستان بود کارها رفت
و در جمله ظفر او را بود فخر الدوله و قابوس دو نوبت از مؤید الدوله
شکست یافتند نوبت اول در روز چهارشنبه بیست و دوم
رمضان سنه اثنی و سبعین و ثلثمایه بعد از آن گریخته بخراسان
رفتند قابوس هجده سال و فخر الدوله سه سال در خراسان
ماندند مملکت فخر الدوله در عراق و قابوس در طبرستان
بتصرف مؤید الدوله در آمد صاحب بن عباد که از وزرای
مشهور است در خدمت او بود مؤید الدوله در سنه ثلث و سبعین و ثلثمایه
درگذشت فخر الدوله علی بن رکن الدوله بمقتضای وصیت پدر
در همدان میبود پس مؤید الدوله بمدد عضد الدوله او را اخراج
کرده به نیشابور رفت چون مؤید الدوله نماند صاحب اسمعیل بن عباد
را مسند عالی حضور او کرد در سنه ثلث و سبعین و ثلثمایه بسلطنت
آمد و چهارده سال دیگر در سلطنت بماند و در شوال سنه سبع و ثمانین
و ثلثمایه درگذشت اما صاحب ابن عباد بوفور فضایل و کمالات

موصوفست گویند چهار صد شتر کتابخانه او می کشید و او با ذکر ابو دلف

و جز وی ملک بدو مفوض بود در کار تبلیغ دیوان و اکثر سید الهم

روز افاده بعز می بود و درس میگفت و از جمیع علوم بهره مند بود

و مصنفات خوب دارد در فروع اثنی عشریت و در اصول

معتزلیا در سنه سبع و ستین و ثلثمائه بعد از وزیر ابوالفتح بن العمید

بوزارت بدو او را بهجده سال وزارت کرد و در شب جمعه بیست و

چهارم صفر در سنه خمس و ثمانین و ثلثمائه در ری وفات یافت و

نعش او را باصفهان بردند و در آنجا دفن کردند صاحب عباد از اکابر

و بعضی گویند اصفهانیست مجدالدوله ابوطالب رستم بن فخرالدوله بعد از پدر

پادشاهی عراق بدو تعلق گرفت چون کودک بود مادرش سیده کفیل

مصالح ملک شد تا سیده در حیات بود مدت سی سال ملک

مجدالدوله بر رونق بود و چون در سنه خمس عشر و اربعمائه در گذشت

کارها در بهم داد سلطان محمود غزنوی با لشکر آهنگ عراق کرد مجدالدوله

با پسرش ابودلف گرفتار شدند در سنه عشرین و اربعمائه ملک عراق

در تصرف سلطان محمود در آمد مدت سلطنت مجدالدوله سی سال و وی از نیکو

داشت شیخ ابوعلی سینا معالجت کرد و در اول دولت او قابوس بن

وشمگیر باز بسلطنت رسید و در شعبان سنه ثمان و ثمانین و ثلثمائه گرگان

و مازندران

و مازندران با تصرف گرفت و بر گیلان نیز مستولی شد و پانزده سال

در سلطنت بماند فضایل بسیار داشت و خط نیکو می نوشت اما

بود بدین سبب لشکر بر وی خروج کردند و او را گرفته محبوس ساختند و بار

برادرش منوچهر دادند قابوس در سنه ثلث و اربعمائه در حبس در گذشت

مقبره او در گرگانست ابوالفوارس شیرزیل بن عضدالدوله در ایام

بعد از پدر پادشاه شد چون چهار سال و نیم بر آمد بغداد او رفت

برادرش صمصام الدوله استقبال نمود شرف الدوله او را گرفت و

میل کشید و بقلعه کرمان فرستاد و محبوس کرد و این واقعه

در سنه ست و سبعین و ثلثمائه بود ابوکالیجار مرزبان بن عضدالدوله

بعد از برادر ارکان دولت او را از قلعه بیرون آوردند و

نشاندند نه ماه پادشاهی کرد برادرش بهاءالدوله با او مخالفت کرد

صمصام الدوله بگریخت و نه سال دیگر زیست و در زمان

و ثلثمائه بر دولت پسران عضدالدوله تخت بار گشته شد ابن عضدالدوله

بعد از برادر در صفر سنه ثلث و ثلثمائه پادشاه شد مدت بیست و

چهار سال و سه ماه در پادشاهی بماند و خلیفه القادر بالله او را شهنشاه

قوام الدین لقب فرمود و او با سلطان محمود غزنوی صلح کرد و او را دختر

خواست و در ربیع الاول سنه اربع و اربعمائه در ارجان فارس نماند

سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله بحکم وصیت پدر پادشاه شد مدت دوازده سال
و چهار ماه در پادشاهی بماند برادرش قوام الدین ابو الفوارس بر او خروج کرد
سلطان الدوله بر او غالب آمد و در شعبان سنه ست عشر و اربعمائه در فارس وفات
یافت حسن بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد بنیابت برادرش سلطان الدوله
امارت داشت در آخر خطبه بنام خود کرد و در سنه عشر و اربعمائه نماند حکومتش
شش سال و دو ماه بن بهاء الدوله قبل از برادران حاکم بصره بود بعد از
در بغداد امارت یافت کار او رواج نداشت مدت پنج سال امارت
کرد در سنه خمس عشر و اربعمائه درگذشت عماد الملوک ابی کالیجار مرزبان بن سلطان
الدوله بن بهاء الدوله بعد از پدر در فارس در سنه ست عشر و اربعمائه
بپادشاهی نشست میان او و عمش جلال الدوله که در بغداد امیر بود محاربات
رفت بعد صلح کردند و بعد از آن جلال الدوله بغداد را نیز در تصرف آورد اما
کارش استقامتی نداشت و ترکان او را تمکین نمیکردند و از خوف ترکان از
رفت اسمعیل شبانکاره بر او خروج کرد و در کار آل بویه خلل آورد عماد الدین
در سنه اربعین و اربعمائه درگذشت ابو نصر بن عماد الدین الملک الرحیم مدت امارت
بغداد به او تعلق گرفت هفت سال حکومت کرد و در سنه سبع و اربعین و اربعمائه
سلطان طغرل بیک سلجوقی بغداد رفت و او را گرفت و بقلعه طبرک
فرستاد و آنجا محبوس بود تا درگذشت بن عماد الدین الله بعد از



پدر بحکم وصیت در فارس حاکم بود فضلویه شبانکاره بر او خروج کرد و در سنه
ثمان و اربعین و اربعمائه او را بگرفت و بقلعه محبوس کرد تا درگذشت
و فارس بتصرف فضلویه درآمد و هم بدان چند گاه سلجوقیان در ضبط آوردند مدت آل
بویه ملک ابو علی بن عماد الدین الله بعد از برادر قریب چهل سال زیست و چند
جای فارس که از آن شبانکاره اقطاع او بود سلاطین او را عزیز داشتندی
و طبل و علم داده بودند در سنه سبع و ثمانین و اربعمائه درگذشت دولت آل بویه
سپری شد فصل نهم در ذکر سلجوقیان ایشان چهارده تن بودند مدت ملکشان
صد و شصت و یک سال سلجوق را [illegible] چهار پسر بود
میکائیل و اسرائیل و موسی بیغو و یونس ایشان مالی بنهایت داشتند و از ترکستان
بجهت تنگی چراگاه در سنه خمس و تسعین و ثلثمائه بماوراء النهر آمدند و در حدود بخارا و سمرقند
مقام داشتند بعد از مدتی از سلطان محمود غزنوی رخصت طلبیدند که از آب
آمویه گذشته بخراسان آیند ارسلان جاذب که والی طوس بود ایشان را
رخصت دادن صلاح ندید گفت عدد ایشان بسیار است مبادا از ایشان
در خراسان فتنه ظاهر شود سلطان قبول کرد و ایشان را جهت
داد و ایشان از ماوراء النهر بخراسان آمدند و در حدود نسا و باورد مقام
ساختند بیک بار در او بسیار بود طغرل بیک و چغری بیک پیشوای آن قوم
شدند آثار دولت و سلطنت از جبین ایشان ظاهر بود اهل خراسان

دل برکار ایشان نهادند و بعد از سلطان محمود دادور سیاست ایشان می بردند
سلطان مسعود غزنوی لشکر بجنگ ایشان فرستاد و طغرل سلجوقیان را بود
سلطان مسعود منهزم است که با تمام سلجوقیان رود و او را از اطراف هندوستان
رسید بهند رفت و در راه بخشی که از خراسان بود و بقرب مرو سلطان بجنگ رفت
رفتن و شکست خوردن می بود **سلطان طغرل بیک** ابو طالب طغرل بیک محمد بن میکائیل
بن سلجوق در نیشابور در سنه تسع و عشرین و اربعمایه و بعد از هزیمت سلطان مسعود غزنوی
بر تخت نشست سلطان مسعود بعد از سه سال در سنه اثنی و ثلثین و اربعمایه در برود
بصحرای زندقان با سلجوقیان حرب کرد و شکست یافته بغزنین رفت بعد از
هزیمت او سلجوقیان بر ملک مستولی شدند قائم خلیفه جهت ایشان منشور سلطنت
مصحوب قاضی ابو الحسن ماوردی که از فحول علمای زمان بود بخراسان فرستاد
پس ولایت با امرا بخش کردند خراسان بجغری بیک دادند و عراق عجم بابراهیم ینال
مستخلص شد و طغرل بیک اختیار نمود و مقام او در همدان می بود و بغداد فتح کرد
و قائم خلیفه را از دست بساسیری خلاص کرد و حاکم گذشت آل بویه را بر انداخت
و در خراسان جغری بیک در سنه ثلث و خمسین و اربعمایه وفات یافت و طغرل بیک جغار
او را برادرش داود الپ ارسلان تفویض کرد طغرل بیک فرزند نداشت نام غز سلطان الپ ارسلان و حسنین
در دار الملک ری در زمان ... پادشاه نیکو سیرت بود و هیچ وقت نماز جماعت
گذاشتی و پنجشنبه و دوشنبه روزه داشتی و هر وقت خورش حیف ... ساختی

اول

اول مجدی ساختی بعد از آن عمارت بر ساختی مدت ملکش بیست و شش سال
مدت عمرش هفتاد سال **سلطان عضد الدین** ابو شجاع الپ ارسلان بن جغری
بیک بن میکائیل بن سلجوق در روی لطافت مهیب و با شکوه بود در زمان سلطنت عم خود
بر اطراف تاختن کرد و فارس از فضلویه شبانکاره انتزاع نمود و ارمانوس
پادشاه روم را در جنگ گرفت و بعد از آنکه هر سال هزار هزار دینار خراج بدهد
او را امان داد و باز بروم فرستاد و بغزای گرجستان رفت بعضی از ایشان
گرجستان در وقت او اسیر شدند و بعضی مسلمان گشتند و بجای خود بنشستند کی ملک از
در آن گردند گویند از پادشاهان ترک اول کسی که از زوات عمور کرد او بود
ابو نصر عمید الملک کندری وزیرش بود بعد از وفات جد و عم او را بکشت
و سر او را بخوارزم فرستاد و وزارت بخواجه نظام الملک طوسی داد که از مشاهیر
عالم است تفویض کرد و در آخر عهد چون تمام ایران او را مسلم شد قصد تسخیر ماوراء النهر کرد با دویست
هزار سوار از جیحون عبور کرد و در کنار آب قلعه برزم مستخلص نمود و یوسف کوتوال
خوارزمی را از قلعه بیرون آوردند در برابر تخت پادشاه بداشتند سلطان از وی
سخنان می پرسید و او را تهدید میداد و درین اثنا یوسف کارد کشیده در جنگ
سلطان کرد سلطان بنا بر اعتماد که بر شست خود داشت غلامان را از قصد
او منع کرد و سه تیر بر او انداخت هر سه خطا شد یوسف بر سلطان رسید
سلطان را زخم زد و حاضران از هول این زخم پراکنده شدند یوسف سلطان را کار

در دست بیرون رفت چاقو از سینش منشق بود در هیچ کاری برزش زود کشت و سلطان
نیز از آن زخم درگذشت و آن واقعه در روز شنبه سلخ ربیع الاول سنه خمس و ستین و اربعمایه
بود و آن از عجایب حالات است ولادت او شب آدینه در محرم سنه اربع و عشرین و اربعمایه
بود مدت عمرش چهل و چهار سال و سه ماه و قبرش در مرو است سلطان جلال الدین
ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان بعد از پدر بسعی نظام الملک پادشاه شد بخت
او رونق و رواج کار بر مساعد داشت ممالک ایران و توران تحت ضبط آورده و حکم او
بروم و شام نیز جاری شد چهل و هفت هزار سوار بر پیوسته ملازم رکاب او بودندی
و اقطاعات ایشان در ممالک پراکنده بود تا هر جا که رسیدندی در سامان بودندی
اصفهان را دار الملک ساخت [illegible] بود در سنه تسع و ستین و اربعمایه به
زیارت بیت الله رفت و در آن راه خیرات بسیار کرد و رباطها و راه چاهها
در راه طریق ساخت و در آخر عهد خواجه نظام الملک را از وزارت عزل کرد و جای او
بتاج الدین ابو الغنایم داد خواجه نظام الملک را فدائی حسن صباح در حدود نهاوند
در ماه رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمایه غدا با ملحد شهید کردند سلطان نیز در شوال
همین سال در بغداد وفات یافت و نقوش شاعر گفت :: رفت در یک مه بفردوس
برین دستور پیر :: شاه برنا از پس او رفت در ماه دگر :: کرد ناگه عجز سلطان قهر
یزدان آشکار :: قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر :: ولادت سلطان در جمادی
الاول سنه خمس و اربعین و اربعمایه [illegible] یافته و یکی در مرتبه او گفته کان الغزو سلطانه

الملک

الملک لوله :: نعیته جا [illegible] الرحمن من رفه :: غرت قلم نوف الایام
قیمها فروا :: غیره منه الی الهدف سلطان رکن الدین ابو المظفر برکیارق
بن ملکشاه ولیعهد پدر بود بعد از پدر بسلطنت نشست پادشاهی
سخی و خوش خوی بود در زمان او حوادث و وقایع بسیار روی
داد و او را با برادران و اعمام محاربات واقع شد و بیشتر ظفر
او را بود در سنه تسع و ثمانین و اربعمایه ایالت خراسان برادر
خود سلطان سنجر تفویض فرمود چون دوازده سال و شش ماه
پادشاهی کرد در دوازدهم جمادی الاخر سنه ثمان و تسعین
و اربعمایه ببروجرد درگذشت ولادتش باصفهان بود در
محرم سنه اربع و سبعین و اربعمایه سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملکشاه
بعد از برادر بسلطنت بر تخت مقرر شد و او پادشاهی بود بعدل و عفت
موصوف و بدین و دیانت معروف در دفع ملاحده که در زمان
او قوت تمام یافته بودند سعی بلیغ فرمود و به نیت غزا بهندوستان رفت
و با کفار محاربات کرد و مظفر شد چون سیزده سال سلطنت کرد
در رابع عشرین ذیحجه سنه احدی عشر و خمسمایه درگذشت قبرش در اصفهان
است آورده اند که در وقت وفات این ابیات انشا کرد
بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای :: جهان مسخر من شد چو من مسخر رای :: بسی بلاد گرفتم

بیک اشارت دست ٭ بسی حصار گشودم بیک فشردن پای ٭ چو مرگ تاختن
آورد هیچ سود نکرد ٭ بقا بقای خدایست و ملک ملک خدای ٭ ولادت سلطان
محمد در شعبان سنه اربع وسبعین واربعمایه سلطان سنجر ابو الحارث سنجر
بن ملکشاه بعهد برادران برکیارق و محمد بیست سال حاکم خراسان بود و بعد از
ایشان چهل و چهار سال و جمله شصت و چهار سال پادشاه سلطان السلاطین جهان از حد ختا و ختن
تا اقصای مصر و شام و از بحر خزر تا یمن در خوره تصرف او بود و نوزده
مصاف کرد در نه مصاف مظفر و منصور شد او پادشاه مهیب با وقار و حیا
و کرم بود بر رعیت شفقت تام داشت و در ملبوس تکلف نکردی و
پوستین برد پوشیدی اما پیوسته بر تخت نشستی و اکثر از خواص سلاطین
باشند فرو گذاشت نکردی بعد از وفات برادرش محمد بعراق آمد برادر زاده
اش محمود بن محمد با او حرب کرد و منهزم شد و باز بخدمتش آمد و بعد از
سلطان سنجر بدو دل خوش کرد و سلطنت عراق تا اقصای ملک شام بدو
داد و سلطان در پنجم صفر سنه ست و ثلثین و خمسمایه در ماوراءالنهر با گورخان
جنگ کرد و شکست یافته بخراسان آمد و قریب سی هزار کس از لشکر او کشته شد
و ماوراءالنهر از تصرف سلطان بیرون رفت ترکان خاتون زن سلطان
بود و ولید امیر ابو الفضل پادشاه نیمروز در این جنگ گرفتار شدند
و بعد از مدتی خلاص گشتند فرید الدین کاتب در آن وقت گفته

شاها ز سنان تو جهانی شد راست ٭ تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست ٭ گر چشم بدی رسید
این هم ز قضاست ٭ کان کس که بیک حال بماند خداست ٭ سلطان سنجر در سنه
بر سر اتسز خوارزمشاه که نوکر و نوکر زاده او بود و یاغی شده بود لشکر ازدم رفت و دوار
نوبت آخر در روز دوشنبه دوازدهم محرم ثلث اربعین و خمسمایه چون اتسز
انقیاد نمود و صلح بازگشت در آن عهد امرای غزان از خدمت بگذشتند و خشم سلطان
از ایشان در زحمت بود و سلطان آهنگ جنگ ایشان کرد ایشان امان و لطف
در پیش داشتند و تضرع کنان قبول کردند که از هر خانه یکمن نقره بدهند تا سلطان
از گناه ایشان بگذرد و سلطان خواست که باز گردد امرا نگذاشتند غزان
چون ناامید گشتند دل از جنگ نهادند و بجان بکوشیدند و سلطان را در نیشابور
شکست دادند و در اربعین و خمسمایه اسیر کردند و خلقی بیشمار را شهید کردند و سلطان چهار سال
در میان ایشان بماند بعد از آن جمعی از ممالیک سلطان که با غزان در انجمن بودند
موکلان سلطان را فریفتند و روزی با سلطان بر سبیل شکار طلب جیحون آمد
چون بکنار ترمذ رسیدند سلطان را از میان ایشان بیرون آوردند و بقلعه ترمذ بردند
و سلطان از آنجا بمرو رفت چون عمرش بآخر رسیده بود و اندوه بر او غلبه
کرده بمرض الموت گرفتار شد و در سادس عشر ربیع الاول سنه احدی و
خمسین و خمسمایه در گذشت هفتاد و دو سال عمر داشت ولادتش در سنجار شام بود در روز
جمعه بیست و پنجم رجب سنه تسع و سبعین و اربعمایه مدت سلطنتش شصت و دو سال بعد از

سلجوقیان از خراسان منقطع شد و خواهرزاده اش محمود خان ابن محمد خان را
از نسل بغراخان در خراسان پادشاهی دادند پنج سال و نیم حکم کرده مؤید آی ابه
که از غلامان سلطان سنجر بود و در رمضان سنه سبع و خمسین و خمسمائه بر او خروج کرد و او
را گرفته میل کشید پادشاهی خراسان بعضی به مؤید آی ابه و بعضی به خوارزمشاهیان
و بعضی به غوریان رسید سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن ملکشاه بود از برادر
در اوایل شهور سنه ثلث عشر و خمسمائه در عراق به پادشاهی رسید و در سنه
ثلث و عشر و خمسمائه در حدود ساوه با سلطان سنجر جنگ کرد و ظفر سلطان سنجر را
بود و بعضی امرا در مقام صلح شدند و سلطان محمود در مقام عذر آمد و در ری به خدمت
سلطان سنجر رسید و یگانه دلداری کرد و سلطان سنجر حکم باز او مفوض کرد
و ملک عراق تا حدود روم و اقصای شام بر او مسلم داشت حاکم گذاشت
و او به دو دختر داماد سلطان سنجر بود برادرش مسعود دو نوبت با او جنگ کرد
و منهزم شد سلطان محمود سیزده سال و ده ماه پادشاهی کرد صورت خوب و سیرت
نیک داشت لطف طبع و خوشی سخن بود و حرکات موزون با حسن خط و عبارت
جمع کرده بود به زبان عربی دانست و به طیور شکاری و کلاب معلم مولع بود گویند
چهار صد سگ با قلاده‌های مرصع و جلهای زربفت در سلسله او بود و از علم
نجوم و شعر و تاریخ وقوفی داشت و بر دقایق امور جهانبانی رایج پادشاه
چون او واقف بود در یازدهم شوال سنه خمس و عشرین و خمسمائه در همدان درگذشت

ولادتش

ولادتش در سبع و تسعین و اربعمائه بود عمرش بیست و هفت سال
رکن الدوله ابوالمظفر طغرل بن محمد به اشارت سلطان سنجر مدت سه سال
در عراق و حدود شام و مصر پادشاهی کرد به عدل و سیاست و حیا و کرم موصوف
بود و شجاعت بر اخلاق او غالب و از هزل و خوش آمد دور و در همدان
در محرم سنه تسع و عشرین و خمسمائه فرمان یافت بیست و پنج سال عمر داشت
سلطان غیاث الدین ابوالفتح مسعود بن محمد بعد از برادر ملک بر او قرار یافت او پادشاه
و او پادشاهی بود با فر و شکوه و رحیم و عادل در آل سلجوق به شجاعت او
نبود و به یک حمله سپاهی شکستی و در مجلس بزم انیسی خوش خوی و ظریف
و به هزل دوست بود در عهد او خلایق آسوده بودند سپاهی با رفاه و
رعیت در امن و فراغت و راحت عالم دوست بود و درویش نوازی
بود و با بوالقاسم و جز ایشان انسی داشت از ظلم و تعدی دور بود از شکار سیری نداشت
و تنها به جنگ شیر رفتن ماهر بود و در مصافها خود حمله کردی هرگز ذخیره ننهاد و خزانه
او اکثر اوقات خالی بود هر چه از اطراف آوردندی هم در بارگاه بخشیدی
میان او و برادرش محاربات رفت همیشه ظفر او را بود در زمان او
سلغریان در فارس خروج کردند و سلطنت به اسم خود نمودند سلطان مسعود
هجده سال و نیم پادشاهی کرد و در غره رجب سنه سبع و اربعین و خمسمائه که در
همدان درگذشت مدت عمرش چهل و پنج سال سلطان معین الدین ابوالفتح ملکشاه

بن محمود بن محمد بعد از عم پادشاهی بدو دادند پادشاهی سخی و جوانی خوب و اهل
دوست بود و در شکار و شراب حریص بود و بهزل و لهو و طرب مایل و امرا اکثر
بار دادی بعد از آنکه چهار ماه پادشاهی کرد امرا ایران متفق شدند و بعضی
بردند و موصل بروی کار تنگ کردند و او را حبس کردند و از این صورت در شوال
سنه سبع و اربعین و خمسمائه بود و او را از حبس بگریخت و بخوزستان رفت
و بعد از وفات برادرش محمد که احوال او بعد از این خواهد آمد باصفهان
رفت و بسلطنت نشست و بعد از پانزده روز وفات یافت در جمادی
عشر ربیع الاول سنه خمس و خمسین و خمسمائه مدت عمرش سی و دو سال مدت
سلطان غیاث الدین
اقامتش بود از پادشاهی در خوزستان هشت سال
ابو شجاع محمد بن محمود ابن محمد ملکشاه چون برادرش احمد را حبس کردند او از
خوزستان بیامد و بپادشاهی نشست پادشاه لطیف خلق بود عاقل
کامل و رای صایب داشت محب علما و فضلا بود مدت هفت سال
پادشاهی کرد و در ذی الحجه سنه اربع و خمسین و خمسمائه درگذشت
سلطان معز الدین
ابو الحارث سلیمان شاه بن محمد ملکشاه چون سلطان
محمد درگذشت امرا چند روز مشورت نمودند و بر وی اتفاق کردند
و کس فرستادند تا او را از موصل بیاوردند و بر تخت نشاندند بعشرت و لهو
مشغول گشت و او از مردم نفور بود و پادشاهی بود خوش خوی
و هیچ رای

خوب روی دندان کرمی بماند طبع اما اقبال نداشت بیشتر در
شتاء ایران او را بگرفتند و بقلعه فرستادند و سلطنت به
برادرزاده اش سلطان ارسلان دادند و ولادت او در
رجب سنه احدی و عشرین و خمسمائه وفات یافت در تاریخ دوازدهم
سلطان رکن الدین
ربیع الاول سنه ست و خمسین و خمسمائه ارسلان
بن طغرل بن محمد بن ملکشاه پادشاه شد خوب طلعت نیکو سیرت
باحیا و رحمت و در خشم زود رضا بود و کرم و مروت بر اخلاق
او غالب حلم و سکون بر احوال او ظاهر بود هیچ سائل از در
لفظ او نا شنیده و هیچ خدمتکار از او جفا و خواری نادیده و
کار دخل و خرج و ضبط احوال خزانه و وظایف متعلق و از
تفحص امر و مسائل نعم دولت و ظرف جیب بود و در جوار بخشش
و بخشش تکلف نهایت رسانید لباسهای فاخر و الوان نهایی
ملون و کسوت خطائی و زر کشیده بصیقل در عهد او زینت
گرفت آن لباسهای که او پوشیدی و بخشیدی هیچ پادشاه
نپوشید و نبخشید و ملاحظه او در مجلس غیرت نهایت
کمال بود و هرگز در بزم او فحش و لغو و جفا و دشنام نبود
در الفاظ کسی نرفتی و از کسی حرکت خارج در وجود نیامدی

مدت پانزده سال و شش ماه پادشاهی کرد و در منتصف جمادی الاخر سنه
احدی و سبعین و خمسمایه درگذشت سلطان رکن الدین طغرل بن ارسلان بن محمد
بن ملکشاه بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب صورت نیک
سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود از آل سلجوق بکمال عدل
و عقل و جانب سواری و نیزه داری ممتاز بود و جمله اسلحه کار فرمودی و
در بزم از فضلای نکتها گرفتی و شعر خوب گفتی و از اشعار اوست که گفته
دی بود زهجران وصال جان افروزی / امروز چنین فراق عالم سوزی / افسوس
که بر دفتر عمرم ایام / آنرا روزی نویسد این را روزی / ما هم در این جهان خرام
در جهان / بخشیم و خوریم یاد ناریم غمان / از ما نمی ماند نه خان و نه مان
چون عمر نمی ماند و هیچ همان / شیخ نظامی علیه الرحمة کتاب خسرو و شیرین را بنام
او نوشته در زمان او در میان سنه احدی و ثمانین و خمسمایه هفت کوکب سیار در
سیوم درجه میزان در برج میزان جمع شدند و آن اولین قران بود در تثلیث هوائی
منجمان قتل عام و نهب و غارت که در زمان چنگیز خان در توران و ایران واقع
شد از نتایج آن گفته اند سلطان طغرل قریب بیست سال سلطنت کرد و در اواخر
ربیع الاول سنه تسعین و خمسمایه سلطان تکش از خوارزم شاهان در ری با او جنگ کرد
و او را بکشت و سر او را ببغداد نزد خلیفه فرستاد و تنش در ری بردار کردند و در
این معنی گفته اند / امروز شما ملک جهان دل نیست / منصوبه چرخ هر زمان از رنگیست

دی از

دی از سر تو تا فلک یک گز بود / امروز ز سر تا به تنت فرسنگیست / دولت
سلجوقیان در عراق بسر آمد اما بعد از سنه تاریخ فرقه دیگر از سلجوقیان در
روم قریب صد و ده سال دیگر پادشاهی کرده اند
فصل ششم
در ذکر خوارزمشاهیان و ایشان نه نفر بودند مدت ملکشان صد و سی و هشت سال بود و اصل
ایشان از نوشتکین غرجه است و او غلام بلکاتکین بود و غلام سلطان ملکشاه
سلجوقی سلطان ملکشاه بعد از بلکاتکین جای او به نوشتکین داد چون
در آن وقت خوارزم در وجه طشت خانه مقرر بود و طشت داری و شحنگی خوارزم
به و تعلق گرفت و او را تا او عهد عمر شحنه خوارزم بود بعد از وی پسرش قطب الدین
محمد در زمان سلطان برکیارق حاکم و والی خوارزم شد و او را خوارزم
شاه خواندند در سنه احدی و تسعین و اربعمایه سی سال امارت خوارزم
شاهان کرد و در سنه احدی و عشرین و خمسمایه درگذشت سلطان اتسز بن محمد بن
نوشتکین بعد از پدر با سلطان سنجر یاغی شد و مدتها باستقلال پادشاهی کرد
و هیچ قدر از جاده عدل و اتباع سیرت پدر انحراف ننمود و در سنه احدی
و خمسین و خمسمایه در خم دره جنوب شاه ... و درگذشت رشید وطواط
از مداحان اوست در آن وقت که نعش اتسز را بردند شنید رشید این دو بیت
گفته / شاها فلک از سیاست میلرزید / پیش تو بطبع بندگی می ورزید
صاحب نظری کجاست تا در نگرد / تا آن همه مملکت بدین می ارزید

بن اتسز بعد از پدر پادشاه شد و بسی از بلاد خراسان و ماوراءالنهر در تصرف
آورد و بسبب ضعف سلجوقیان او را استقلال تمام پدید آمد و در تاسع عشر
رجب سنه ثمان و خمسین و خمسمایه وفات یافت مدت سلطنتش هفت سال

سلطان شاه بن ایل ارسلان بن اتسز بن محمد بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه
شد تکش که برادر مهتر بود بر وی خروج کرد تا مدت ده سال میان
ایشان محاربات بود در سنه ثمان و ستین و خمسمایه سلطان تکش بر وی غالب
آمد و خوارزم شاهی بر وی مقرر گشت سلطانشاه در خراسان بر بعضی ولایات
حاکم گشت و مدت بیست سال دیگر زیست و در سلخ رمضان سنه تسع و ثمانین
و خمسمایه در گذشت و مملکت او بتصرف تکش خان آمد

سلطان تکش بن اتسز
بعد از انهزام برادر در ثانی عشرین ربیع الاول ثمان و ستین و خمسمایه پادشاه شد
رشید وطواط در تهنیتش گفت بیت
جدت ورق زمانه از ظلم بشست
وز عدل پدرت شکستها کرد درست
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست
هان تا چه کنی که نوبت دولت تست

خوارزم و بعضی از خراسان در حکم او بود و در سنه تسعین و خمسمایه
که سلطان طغرل سلجوقی را کشت مملکت عراق نیز بتصرف او در آمد و خاقانی
گفته بیت
مژده که خوارزم شاه شهر صفاهان گرفت
ملک عراقین را چو خراسان گرفت
هیچ جز او تیغ کو کردن کشد
سر بسر تیغ او ملک سلیمان گرفت

و کمال الدین اسمعیل را در مدح او قصیده ایست مطلعش اینست بیت
ای از رایت ملک و دین

در نازش و در پرورش
ای شهنشاه فریدون فر اسکندر منش

سلطان تکش بیست و شش سال و نیم پادشاهی کرد و در تاسع عشر رمضان سنه ست
و تسعین و خمسمایه در قرا جاه عرب از حدود خوارزم بمرض خناق در گذشت

سلطان محمد بن تکش خان بن ایل ارسلان بعد از پدر بسلطنت نشست دولت
این دودمان در دور او بذروه اعلی رسید و کوکب طالع او بنهایت الارتفاع
پیوست و تمامت خراسان و حدود هند و بلاد ماوراءالنهر مسخر کرد و بجانب
آذربایجان و عراق و بغداد حرکت کرد و از حکام آذربایجان و فارس
خراج گرفت و هیچ آفریده یارای قوت مقاومت نداشت چون
در بیست سال از پادشاهی او بگذشت آفتاب دولتش آهنگ غروب
کرد لشکر مغول بحکم پادشاه جهانگیر چنگیز خان از جانب شرق بر وی
خروج کردند و سلطان از ایشان منهزم شد و از ماوراءالنهر بخراسان رفت
لشکر مغول بخراسان آمدند و از خراسان بعراق توجه نموده لشکر او
آمد مغول از عقب او بعراق آمدند او از قزوین بگیلان رفت مغول
از عقبش بگیلان رفتند او از آنجا بمازندران رفت و از مازندران بجزیره ابسکون
گریخت و در آنجا وفات یافت در سنه سبع عشر و ستمایه مدت سلطنتش بیست و یک سال
مغول در آن ممالک قتل کردند اما چنگیز خان از بلخ بیشتر نیامد

سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش پادشاه شجاع و دلیر بود و در شجاعت او را پادشاه نبود

بعد از وفات پدر از خوارزم بر الغون بیابان قفچاق رفت و از آنجا بخراسان آمد و از خراسان
بغزنین رفت و در این سفر او را جنگ با مغول واقع شد و در هر جنگ غالب آمد
و در نوبت آخر که چنگیز خان بلشکر بیکران ایلغار کرد و در کنار آب سند بدو رسید
و میان ایشان محاربه عظیم رفت منکوب افتاد و بهند رفت تا غالب هند فرو گرفت
و دو سال در هند سلطنت کرد و چون آگاهی یافت که چنگیز خان از ایران باز گشت
از راه کیچ و مکران بکرمان آمد و از کرمان بجنگ عراق کرد برادرش سلطان غیاث الدین
در عراق پادشاهی و سلطنت بدو تسلیم نمود و سلطان جلال الدین بعراق عرب رفت و در آنجا
بالشکر ناصر خلیفه جنگ کرد و مظفر شد و از عراق عرب باذربایجان آمد و در ضبط آورد
و از آذربایجان بهرات و گرجستان رفت و لشکر گرجستان و امرای کرج را بشکست و خلقی کشته که
تتار بعراق آمده اند باصفهان آمد و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه
در حدود جی و طهار با لشکر تتار جنگ کرد و کفار را بشکست هر چند ایشان بگریختند و سلطان
نیز بلرستان بگریخت و بعد از چند روز باصفهان آمد و عراق در ضبط آورد
و از آنجا باذربایجان رفت و قصد اخلاط کرد حصار گرفت و فتح کرد و ملک اشرف با
سلطان کیقباد بروم رفت و بسبب بیماری منهزم شد و بدیار بکر آمد
در این وقت اوکتای قاآن پسر چنگیز خان جرماغون نوین را با لشکر بسیار
بر سر او فرستاده بود در نصف شوال سنه ثمان و عشرین و ستمایه شبخون
بر لشکر او بردند و در پای چشمه خفته بود و بعضی از جمله گفته که کردی او را بکشت

و بعضی

و بعضی گویند بیابان شتافت و در دست کردی کشته شد سلطان رکن الدین
برادر سلطان محمد بن تکش قبل از آمدن سلطان جلال الدین از هند در اصفهان بود
در فترت مغول در عراق سلطنت کردند و در آخر رکن الدین بدست مغول کشته شد
و سلطان غیاث الدین حاجب در کرمان برادر عراق بگرفت و بعد از سلطان جلال الدین ملک
مقتول آمد و دولت خوارزمشاهیان سپری شد

**فصل نهم** در ذکر
اتابکان و ایشان چند شعبه اند شعبه اول بفارس و ایشان را سلغریان خوانند و عدد
ایشان یازده نفر است مدت ملک ایشان صد و بیست سال اول ایشان

**اتابک** مظفر الدین سنقر بن مودود است که در عهد سلطان مسعود سلجوقی خروج کرد و ملک
فارس مسخر او شد و او در عدل و داد کوشید و در شیراز رباط و مسجد و منارها
رفیع ساخت و مدت سیزده سال پادشاهی کرد و در سنه ست و خمسین و خمسمایه در گذشت

**اتابک** مظفر الدین زنگی بن مودود بعد از برادر در سلطنت فارس برو مقرر شد
و او بخدمت سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی رسید و او نیز اتابکی برو مسلم داشت
مدت چهارده سال پادشاهی کرد و خیرات کرد و در سنه سبعین و خمسمایه در گذشت

**اتابک** مظفر الدین تکله بن زنگی وارث تاج و تخت پدر گشت بغایت عادل
و سیرت نیکو داشت مدت بیست سال پادشاهی کرد خواجه امین الدین کازرونی
که حاتم زمان و صاحب کرامات بود وزیر وی بود وفاتش در سنه تسعین و خمسمایه

**اتابک** قطب الدین طغرل بن سنقر بن مودود پادشاه زاده هنرمند ممیز بود و بعد از

عم‌زاده حکومت بدو تعلق گرفت میان او و عموی پسرش سنقر زنگی محاربات رفت تا فارس
در آن فترات خراب شد مدت حکومت او نه سال در سنه تسع و تسعین و خمسمائه بدست
سعد بن زنگی اسیر شد. اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنگی بعد از ظفر بر
طغرل پادشاهی بر او قرار گرفت و او در سخاوت حاتم روزگار بود و در شجاعت
رستم کارزار در عدل بود او یگانه جهان ملک کرمان نیز تسخیر کرد ممالک فارس در
عهد او آبادان شد اتابک در سنه ثلث و عشر و ستمائه بعراق آمد و با برادر
خود ابر سپاه سلطان محمد زد و اسیر گشت سلطان او را اکرام نمود و بقرار
آنکه هر سال دو دانگ محصول فارس بخزانه رساند او را بسر ملک فرستاد
و پسرش ابوبکر پدر را در شهر راه نداد و جنگ آنجا میزد و تیری باتابک رسید اهل شهر
در شب او را بشهر بردند او پسر را گرفت و محبوس کرد مدت هفت سال و فرزندان
باند اتابک سعد بیست و هشت سال پادشاهی کرد و در شیراز مسجد را با طاعات حسنات اوناش
در سنه ثمان و عشرین و ستمائه اتابک مظفرالدین ابوبکر قتلغ خان بن سعد بن زنگی
بعد از پدر بپادشاهی رسید پادشاه عادل عاقل بزرگ خیر بود و از اخبار عدل
و آثار خیر و فضل او در اطراف جهان شایع گشت در حق اهل دین مبالغت نمود
انعامات فرمودی و بدین مکارم از جهانیان ذکر لطیف و دعای او را
اما ابوبکر افاضل و اکابر احترام خدمتش بستند و در بعضی ملاء منسبا القاب او بخطبه
کردند در زمان او مملکت فارس رونق تمام یافت و او عمارت و خیرات بسیار کرد

ومساجد

و مساجد و مدارس شیراز که خراب گشته بود معمور گردانید و خانه‌ها و بازارها در شیراز جنت
و عهد اتفاق او جمله اعیان دولت بفقها حسد شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او تصنیف کرد
مدت سی سال زمان سلطنت او بود و در جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و ستمائه در گذشت
و در تاریخ وفات شیخ سعدی گفته اند: گلستان که عین تصنیفات او شده
شش تاریخ هم عین گلستان: واحدی و تسعین و ستمائه بوده. اتابک مظفرالدین سعد بن
ابوبکر بن سعد بن زنگی بعد از پدر پادشاهی کرد دوازده روز و درگذشت. اتابک محمد بن
سعد چون پدر وفات یافت او کودک بود پادشاهی بنام او مقرر شد مادرش ترکان
خاتون بر ملک بود و بعد از دو سال و هفت ماه در ذی الحجه سنه ستین و ستمائه چون گل بی
نا شکفته فرو ریخت. اتابک محمدشاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی بعد از اتابک
محمد پادشاه شد هشت ماه حکم کرد و شب و روز بعیش و طرب مشغول بود و از کار مملکت
غافل بود ترکان خاتون در روز جمعه عاشر رمضان سنه احدی و ستین و ستمائه با او حرب
کرد و او را اسیر کرد و بند و بقلعه قهار رسید. اتابک مظفرالدین سلجوقشاه بن سلغرشاه
بن ابوبکر بن سعد بر ملک فارس مستولی شد و بجای او حکم کرد و ترکان خاتون را بخواست
و بکشت. برادر ترکان خاتون علاءالدوله یزدی پیش هلاکوخان برد و لشکر مغول
بکین ترکان خاتون بجنگ سلجوقشاه رفتند بعد از محاربه او را بشکستند منهزم شد و
بکازرون رفت و لشکر مغول از پی او رفتند او را از مسجد کازرون بیرون آورده و بکشتند
اتابک آبش خاتون بنت سعد بن ابوبکر بعد از سلجوقشاه پادشاهی بوی دادند و از ان

او را جهت شاهزاده منکوتمر بن هلاکو خان بخواستند و فارس به دیوان مشغول گردانیدند مدت
بیست سال حکومت بنام او بود و نسل سلغریان از عالم برافتاد. شعبه دوم
شام و دیار بکر نه تن مدت ملکشان صد و هشتاد و هفت سال و ایشان از تخمه آق سنقر
غلام ملکشاه سلجوقی اند. آق سنقر در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه بحکم ملکشاه حاکم حلب
شده و ده سال والی آنجا بود. و در سنه احدی و تسعین و اربعمائه درگذشت. عماد الدین
زنگی بن آق سنقر در سنه احدی و عشرین و خمسمائه بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه
سلجوقی والی ولایت عراق عرب شد و بعد از یک سال که حاکم موصل فوت شد
حکومت آن موضع نیز تعلق باو گرفت و بعد از آن بطرف شام لشکر کشید و شهر
حلب بگرفت و در سنه اربع و عشرین و خمسمائه با فرنگ که بشام درآمده بودند
جنگ کرد و غالب شد و بعد از آن دمشق را محاصره کرد و از آنجا بجهت
دیار بکر و کردستان را ضبط آورد و در سنه احدی و اربعین و خمسمائه جمعی از غلامان اتفاق
نموده شب او را کشتند. مدت سلطنتش بیست سال. نور الدین محمود
بن عماد الدین زنگی بعد از پدر در حلب و حمص و حماه استقلال یافت و الکای سنجار
آن دیار را مسخر کرد و در سنه تسع و اربعین و خمسمائه دمشق بگرفت
و حکومت نور الدین محمود در بلاد شام و جهان قوت گرفت که عاضد خلیفه
که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود در مصر جهت دفع فرنگ از وی استمداد
نمود و او صلاح الدین یوسف بن ایوب را بمصر فرستاد تا دفع فرنگ کرد

نور آن

نور آن مملکت مصر از عاضد بصلاح الدین منتقل شد و صلاح الدین بملک ناصر ملقب
گشت. نور الدین محمود پادشاهی عادل خیر و عابد بود و او را از جمله ابدال
شمرده اند و گویند دعا نزد قبر او مستجاب است. وفاتش در سنه تسع
و ستین و خمسمائه بدمشق بود. ملک صالح بن نور الدین محمود در وقت
وفات پدر یازده ساله بود و اعیان شام با او بیعت کردند و صلاح الدین
یوسف نیز در مصر خطبه بنام او خواند چنانکه باسم پدرش خوانده
بودند. مدت هشت سال زمان پادشاهی او بود. در سنه سبع و سبعین و خمسمائه در
گذشت. سیف الدین غازی ابن عماد بن زنگی بعد از فوت پدر بحکم وصیت برادر
ش نور الدین محمود حاکم مملکت دیار جزیره و بعضی از کردستان بود
و اکثر اوقات بغزا فرنگ مشغول. در سنه اربع و اربعین و خمسمائه وفات یافت
قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از برادر سیف الدین غازی بجای او نشست
و مدتها پادشاهی کرد و در سنه خمس و ستین و خمسمائه وفات یافت. سیف الدین
غازی بن قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از فوت پدر در موصل بر سریر
حکومت نشست و یازده سال حاکم بود و در سنه ست و سبعین و خمسمائه
وفات یافت. عز الدین مسعود بن قطب الدین مودود بعد از فوت برادر متصدی
حکومت گشت و حلب نیز بگرفت. میان او و صلاح الدین ناصر غایت
وحشت(؟) واقع شد و در بیست و نهم شعبان سنه تسع و ثمانین و خمسمائه

و ملک نامبرده تا بیست سال درگذشت نورالدین ارسلانشاه بن مسعود بن مودود بن
زنگی بعد از عزالدین مسعود پادشاه شد مدت هجده سال پادشاهی کرد و در سنه
سبع و ستمائه وفات یافت عزالدین مسعود بن نورالدین ارسلانشاه بعد از پدر
بجای او نشست و بدرالدین لولو مدبر ملک ایشان بود و بعد از اندک مدتی
وفات یافت و ایالت موصل بر بدرالدین لولو قرار گرفت در سنه سبع و خمسین
و ستمائه وفات یافت نود و شش سال عمر داشت و بعد از بدرالدین لولو ملک
صالح بر جای پدر نشست و چون ملک صالح با هولاکو خان یاغی شد امرای مغول
چند ماه او را در موصل محاصره کردند و در موصل قحط شد بالضروره ملک صالح
بیرون آمد و پاشنه عذرات بالفعل رسید در سنه ستین و ستمائه بعد از آن
دیار بکر و جزیره در دیوان مغول آمد شعبه دوم اتابکان عراق و آذربایجان و اران شش تن
بملوکیت رسیدند اول ایشان اتابک ایلدگز است و او غلام سلطان مسعود
سلجوقی است و بغایت قابلیتی که داشت بمرتبه امارت رسید سلطان مسعود
زن برادر خود را طغرل که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد و اتابک ایلدگز را
از آن زن دو پسر متولد شد جهان پهلوان اتابک محمد و قزل ارسلان و در
اتابکی چنان بلند شد که جمیع امرا و سرحدنشینان سر بر خط فرمان او نهادند
و در زمان سلطنت سلطان ارسلان جمیع امور کلیه و جزویه بتفویض حسن تدبیر او
بود و سلطان بی استصواب او هیچ امر شروع نکردی با هم سلطنت قانع بودند

اتابک

اتابک ایلدگز مدت بیست سال مطاع و متبع بود بعد از آن والده سلطان ارسلان در
سنه ثمان و ستین و خمسمائه درگذشت و اتابک ایلدگز نیز بعد از او بیک ماه ماند
و قاضی رکن الدین جوینی در تعزیتی گفته شعر دردا که زمانه را نکوخواه برفت ٪
وندر پی او شمس الدین شاه برفت ٪ در دور کسی مهر کس نداد نشان ٪ در یک نعمت
سال انجم درین ماه برفت جهان پهلوان اتابک محمد بن اتابک ایلدگز بعد از فوت سلطان
ارسلان در عراق پادشاه شد و سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را که هفت
ساله بود بر تخت نشاند برادر خود قزل ارسلان را با ذربایجان فرستاد و
اساس ملک چنان مشید کرد که ملوک شرق و غرب از و حساب گرفتند
نوبت بنابر رنجشی که از خلیفه داشت نام خلیفه یکسال از خطبه بینداخت خلیفه
مال بسیار فرستاد تا اتابک محمد با سر رضا آمد و بار دیگر نام خلیفه بخطبه در آورد
و بالجمله مدت ده سال سلطنت در دست او بود و در سنه اثنین و ثمانین و خمسمائه
وفات یافت و از او چهار پسر ماند اتابک ابوبکر و قتلغ اینانج و دو پسر دیگر از قیبه
خاتون بنت اینانج در وجود آمد اتابک قزل ارسلان بن اتابک ایلدگز بعد از فوت
اتابک محمد از تبریز بعراق آمد و قیبه خاتون را در نکاح آورد و متصدی امور
سلطنت گشت و سلطان طغرل از آن نمی خشنود بود از بدی سلطان طغرل قصد
قزل ارسلان کرد و قزل ارسلان از آن واقف شده او را گرفت و بقلعه
کهرام فرستاد و محبوس کرد و سلطنت گرفت و هم در آن شب او را کشته یافتند

بنجاه زخم کارد خورده بسبب قتل او بعضی اعیان ملحد کردند و این صورت در شوال
سنه سبع وثمانین وخمسمایه بود **اتابک ابوبکر** بن اتابک محمد بعد از قتل قزل ارسلان
در تبریز بسلطنت نشست و بعد قتیبه خاتون بر شخص قتلغ اینانج متصدی ایالت
عراق گشت خاتون از حال سلطان طغرل که در قلعه محبوس بود باتفاق کوتوال بیرون
آمد و بر تخت نشست و قتیبه خاتون را بجهت اینانج با برادرش اتابک ابوبکر
در کار آذربیجان تنازع کردند و در یکماه چهار نوبت حرب کردند و در همه اتابک ابوبکر غالب
بود اتابک ابوبکر بیست سال پادشاهی آذربایجان کرد و در سنه سبع وستمایه درگذشت
**قتلغ اینانج** بن محمد چون سلطان طغرل با مادر او قتیبه ... پسر و مادر باتفاق زهر
در طعام سلطان طغرل کردند سلطان را ... آگاهی داده بود سلطان بتکلیف کرد
تا قتیبه خاتون از آن طعام تناول کرد خوردن همان و مردن همان بعد از او قتلغ اینانج
بحکم سلطان محبوس شد بشفاعت ارکان دولت خلاص یافت و بخدمت خوارزمشاه
تکش خان رفت و بعد از کشته شدن سلطان طغرل خوارزمشاه اصفهان باو داد و آرزوی
داشت و ولای عراق را در حیطه او ترتیب کردند بعد از آن مدت کوتوال
در شهور سنه ... وخمسمایه ... که از جانب خوارزمشاه والی
ری بود کشته شد پسرش ... نزد تکش ... گفتند ...
**اتابک مظفرالدین** ازبک بن اتابک محمد بعد از اتابک ابوبکر در آذربایجان پادشاه شد
و پانزده سال حکم کرد و در سنه اثنی وعشرین وستمایه چون خوارزمشاه سلطان جلال الدین

بتبریز

بن تنگری بر ملک آذربایجان مستولی شد او در قلعه النجق برنج قولنج درگذشت
و ملک بتصرف خوارزمشاه آمد و روزگار اتابکیان بسر آمد **فصل دوم**
در ذکر اسماعیلیان و ایشان دو شعبه اند **شعبه اول** از اولاد اسماعیل بن امام جعفر
صادق علیه السلام اند که در مغرب و مملکت مصر پادشاهی کردند چهارده تن بنوبت
ملک ایشان دویست و شصت سال ... این طبقه هر چند در ایران پادشاهی نکردند
و مقصود از این مختصر احوال حکام ایرانست اما چون اعیان ایشان در ایران حکومت
کردند و در روایات مجهول نسب خود بدیشان میرسانند از احوال ایشان نیز شمه بر
سبیل استطراد آورده میشود **اول ایشان** محمد بن عبیدالله نخستین کسی که از ایشان تقوی
نسب حکومت گشت او بود و زعم باطنیان آنست که مهدی در اخبار واقع شده
عبارت از اوست و در عیون التواریخ نسبش بدین نوع آورده محمد بن عبدالله بن
بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام و بعضی او را از نسل عبدالله
بن میمون قداح میدانند و او دعوی اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود
و در ربیع الآخر سنه اربعین واربعمایه در بغداد اکابر و علما بر قدح در نسب ایشان
کردند محضری در این باب نوشتند و مقدم این سادات ... الشریف المرتضی ... و
واخوه الشریف الرضی ... والشیخ ابو حامد الاسفراینی والقاضی ابو محمد ...
الکفانی و ابوالحسین القدوری و خلق بسیار بر آن محضر خط نهادند و بالجمله
محمد بن اسماعیل که جد اوست از خوف بنی عباس بر کنار گشت محمد آباد و از آنجا

فرزندان او بولایت قهستان افتادند و نسل او در آنجا بماند

مدفونست و آن در جنوب منسوب است ابو القسم در سنه ست و تسعین و مایتین در مغرب

خروج کردند و خود را مهدی خواندند در تقویت دولت خود از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله و سلم روایت کرد علی راس ثلثمایه تطلع الشمس من مغربها و کار او بالا گرفت

و در سنه اثنی و ثلثمایه بر بنو اغلب که از قبل معتضد خلیفه حاکم آنجا بودند خروج کرد

و ایشان را مقهور کرد و بلاد افریقیه و قیروان در تحت تصرف آورد و در حدود قیروان

قلعه در غایت حصانت بساخت و آنرا مهدیه نام نهاد و مدت بیست و شش سال حکومت

کرد و در سنه اثنی و عشرین و ثلثمایه وفات یافت و در مهدیه مدفون گشت القایم بامر الله

نزار بن محمد بجای او نشست و دوازده سال حکم کرد در سنه اربع و ثلثین و ثلثمایه در

گذشت المنصور بالله اسمعیل بن قایم بن محمد بود از پدر هفت سال پادشاهی کرد در سنه احدی

و اربعین و ثلثمایه درگذشت المعز لدین الله ابو تمیم معز بن منصور بن قایم بن محمد بجای پدر

پادشاه و صاحب رای بود ملک او وسعت یافت و مصر را تصرف کرد و لشکر بنی عباس

بیرون آورد و در سنه اثنی و ستین و ثلثمایه آغاز عمارت قاهره کرد و آنرا دار الملک ساخت

و خطبه از بنی عباس ببست چون بیست و چهار سال پادشاهی کرد در روز جمعه یازدهم

ربیع الاول سنه خمس و ستین و ثلثمایه وفات یافت العزیز بالله ابو منصور نزار بن معز

بجای پدر پادشاه شد و التکین معزی را که از قبل الطایع خلیفه عباسی حاکم شام بود

بکشت و ملک شام در تصرف آورد و چون بیست و یکسال در حکومت بماند در سنه

ست و ثمانین و ثلثمایه رحلت کرد الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن عزیز بود از



پدر در سلطنت و در امر معروف و نهی منکر مبالغه کردی که جهت منع شرب خمر

بسیاری درخت میوه ببرید و حکم کرد که انگور را اصلا نخورند زنان از خانه

بیرون نیایند حاکم بیست و پنج سال حکومت کرد و در سنه احدی عشر و اربعمایه غایب

او را بکشتند الظاهر لاعزاز دین الله ابو الحسن علی بن حاکم بجای پدر بسلطنت مشغول شد و چون فرصت

یافت ثانی پدر خود را بکشت مدت شانزده سال حکومت کرد و در سنه سبع و عشرین

و اربعمایه بمرض استسقا نماند المستنصر ابو تمیم معز بن طاهر بن حاکم بن عزیز بن منصور بن قایم

بن محمد در هفت سالگی بپادشاهی رسید و مدت شصت سال در سلطنت بماند و او را دو پسر بود

نزار و احمد و در اول نزار را ولیعهد کرده بود و او را مصطفی لقب فرموده و بعد از

آن از او برگشته و او را خلع کرد و با احمد داد و او را مستعلی لقب کرد اسماعیلیان دو گروه

شدند بعضی متابعت احمد کردند ایشان را مستعلیه گفتند و آنها که پیروی نزار کردند

ایشان را نزاریه خوانند حسن صباح که به اعتبار نقل اول او در قلع تابع نزار است

و بنام نزار در ایران دعوت کرد نزاریه قهستان بدین سبب تخلص کرد مستنصر

در سنه سبع و ثمانین و اربعمایه وفات یافت المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر بجای

پدر پادشاه شد و برادر خود نزار را گرفت و در دیواری محبوس کرد تا متوفی

شد و در عهد مستعلی در سنه اثنی و تسعین و اربعمایه فرنگان بیت المقدس مستولی شدند

و هفتاد هزار مسلمان در مسجد اقصی شهید کردند مستعلی هفت سال حکومت کرد

در سنه خمس و تسعین و اربعمایه درگذشت الآمر باحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی بود از پدر

بیست و نه سال حکم کرد و در اربع و عشرین و خمسمایه جمعی از فداییان نزار او را کشتند

الحافظ لدین الله ابو المیمون عبد المجید بن مستنصر رحایی برادرزاده پادشاه شد مدت بیست سال حکم کرد

و در جمادی الآخر سنه اربع و اربعین و خمسمایه درگذشت عمرش هفتاد سال الظافر بالله

ابو منصور اسمعیل بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست در عهد او فرنگان بر عسقلان

مستولی شدند وزیرش عباس بن تمیم بسبب آنکه ظافر نظری با پسر او داشت در دوم

بابستگان بیکشتند ظافر را در سنه تسع و اربعین و خمسمایه بکشت الفائز بالله ابو القاسم عیسی بن ظافر

بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر بسلطنت بر سر سید ممنوع بود در سنه خمس و خمسین و خمسمایه درگذشت

العاضد لدین الله ابو عبد الله محمد بن یوسف بن حافظ بعد از پدر بسلطنت نشست در عهد او در سنه اربع و ستین و خمسمایه

فرنگان قصد مصر کردند عاضد پناه بحضرت شام سلطان نور الدین محمود بن عماد الدین زنگی برد او ملک

صلاح الدین یوسف بن ایوب را بمدد عاضد فرستاد لشکر فرنگ پیش از وصول لشکر شام بگریختند

و در آن اثنا میان عاضد و وزیرش [illegible] مخاصمت شد صلاح الدین یوسف بن ایوب نایب

عاضد وزارت بود و زاده ملک صلاح الدین یوسف در روز جمعه ثانی محرم سنه سبع و ستین و خمسمایه

خطبه بنام مستضیء عباسی کرد عاضد بیمار بود در عاشر محرم سنه مذکور وفات یافت

دیگر در آن ملک [illegible] ملک صلاح الدین بر مصر مستولی شد و سلطان لقب یافت و در سنه

احدی و سبعین و خمسمایه ملک شام نیز تصرف سلطان صلاح الدین درآمد و در سنه ... بیت المقدس

از تصرف فرنگان بیرون آورد و با تصرف گرفت و شهر عانه نیز مسخر کرد و در سابع عشر صفر سنه

تسع و ثمانین و خمسمایه وفات یافت نود و نه سال دیگر ملک مصر در تصرف آل ایوب بود

و از

و بعد از ایشان در بقیت حکومت کردند بعد از ایشان حکومت مصر بغلامان رسید و از غلام

بغلام می آمد تا در اواخر سنه احدی و عشرین بار ... سنه ثلث و عشرین و تسعمایه سلیم

پادشاه روم بر شام و روم و مصر مستولی شد و سلطنت از دست غلامان بیرون آورد

و سلطان ... که دولت غلامان باو منتهی شده بود در حدود حلب در جنگ

بکشت مدت حکومت و سلطنت غلامان که ایشان را چرکسه و ترکان نیز خوانند

در مصر و شام دویست و هفتاد و پنج سال و در این حال که سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه است

مصر و شام و حجاز و دیار بکر و عراق عرب در تصرف سلطان سلیمان است

در ذکر ملوک قهستان که ایشان را ملاحده خوانند و ایشان هشت نفر

مدت دولت ایشان صد و هفتاد و یک سال حسن صباح حسن صباح بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد الحمیری

حسن از یمن بکوفه آمد ... بقم رفت و از قم بری و حسن از آنجا ... ظاهرا

سمت صلاح و ورع داشت و همواره قواعد شرع را محافظت کردی و در حدود

سنه ... قیام نمودی ... که پسر خود را ... ملک

کرد و از ... اسمعیل بن امام جعفر صادق علیهم السلام ... اولاد او دعوت

کرد و اعتقاد اهل تعلیم داشت در شهر رجب سنه ثلث و ثمانین و اربعمایه بقلعه الموت

رفت و کار او آنجا قوت گرفت و اهل الموت بقول او فریفته شدند و دعوت او

پذیرفتند و او را بر خود حاکم کردند و مردم دیگر قلاع قهستان بدعوت او درآمدند

و در ذی قعده سنه خمس و تسعین و اربعمایه قلعه لمسیر نیز تصرف گرفت و سلطان سنجر

سلجوقی از خصومت او درگذشت و با جابت بنام او مسلم داشت کار
او عروج تمام یافت و از طرفی زهد و انزوا سلوک پیش داشت و تصانیف بسیار ساخت
ظاهر شریعت را باطنی گفت و باطن را باطن و معانی اصول و فروع ملت محمدی
را تاویلات کرد مدت سی و پنج سال در خلوت بماند و در شب چهارشنبه سادس
ربیع الآخر سنه ثمان عشر و خمسمایه فوت شد در ایام دولت او بسیاری از اهل
اسلام که بر کیش حسن منکر بودند بر خشم فدائیان کشته شدند **کیا بزرگ امید**
او دیاری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود چون حسن را روزگار بانجام رسید
او را ولیعهد کرد او نیز در ظاهر شریعت مجد بود دانا و چون حسن صباح از منع دانستن
بر آن اصرار نمودی مدت چهارده سال و [illegible] حاکم رودبار و قلاع ملاحده بود
و در سادس عشر من جمادی الاولی سنه اثنی و ثلثین و خمسمایه وفات یافت **محمد**
بن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قائم مقام او گشت ظاهر شرع رعایت کردی
و او را پسری بود حسن نام بد اعتقاد در خفیه بمناهی مشغول شدی و مردم را از ترک حقیقت
دادی و قرآن مجید را تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی چون پدرش از آن
آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر منست و ما دلیلیم و امام مستتریم و هر که در حق
او اعتقاد امامت دارد باطل است و او را محبوس کرد و مردم را بتوبه راه داد
محمد بیست و چهار سال و شش ماه حکومت کرد در ثالث ربیع الاول سنه سبع و خمسین
و خمسمایه درگذشت **حسن** بن محمد بن بزرگ امید بعد از پدر بحکم وراثت حکومت

بدو تعلق

بدو تعلق گرفت و بنیاد الحاد نهاد و دعوی امامت کرد و در سابع عشر رمضان
سنه تسع و خمسین و خمسمایه در پای قلعه الموت مردم را جمع کرد و منبری بنهاد
و چهار علم سرخ و زرد و سفید و سبز بر چهار رکن منبر برافراخت و بر منبر رفت
و خطبه خواند و گفت من امامم و تکلیف از جهانیان برداشتم و او از شرع
ظاهر مرفوع گردانیدم و این روز زمان قیامت است ظاهر را اعتبار نباید کرد
و از منبر فرود آمد و افطار کرد و بر ترتیب انواع ملاهی و مناهی گرفت و قومی
با او متفق گشتند و آن روز را عید القیام نام نهادند و تاریخ از آن روز کردند فرقه
و تاریخ هجری ملتفت نشدند و در عبارات علاوه بعد از آن تاریخ [illegible]
عید القیام نوشتند و حسن را علی ذکره السلام خواندند کار [illegible] گرفت
الحاد در زمان او عروج تمام یافت و او در پادشاهی چهار سال بماند و در
سنه احدی و ستین و خمسمایه بر دست برادر زن خود کشته شد و در قلعه
لمسیر بدوزخ رفت **خداوند** محمد بن حسن بن محمد بن بزرگ امید بعد از او بپادشاهی
نشست و قاتلان پدر را بکشت و مدت چهل و شش سال سلطنت کرد
کار الحاد در زمان او قوت تمام گرفت و شعار اسلام در ان ولایت برافتاد
و او در عاشر ربیع الاول سنه سبع و ستمایه بمرد و بعضی گویند پسرش جلال الدین او را
زهر داد **خداوند جلال الدین** حسن بن محمد بن حسن بعد از پدر پادشاه شد و از طریقه پدر
و جد تبرا نمود و از جاده شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بعد از [illegible]

باز نمود و تا علما و فقها بر صحت اسلام او گواهی دادند و او را نو مسلمان خواندند و او
تلقین علمای قزوین بر اسلام خود لعنت کرد تا مردم را مسلمانی او محقق شد و فرمان
داد تا در هر دهی از ولایت او مساجد و حمامات بنا کردند و رسم اذان و اقامت
و نماز تازه کردند چون یازده سال و نیم در پادشاهی بسر برد در منتصف ربیع الآخر سنه ثمان
و عشر و ستمائه درگذشت ولادتش در سنه اثنی و ستین و خمسمائه بود خداوند علاء الدین
محمد بن جلال الدین حسن بعد از پدر پادشاه شد ترک مذهب پدر کرد و مسلمانی را
رها کرد و اباحت و اهل الحاد گرفت و مدت سی و پنج سال و یکماه در پادشاهی بماند
و در سلخ شوال سنه ثلث و خمسین و ستمائه بر دست حسن مازندرانی که منظور او بود
کشته شد مولانا شمس الدین ایوب طاوسی قزوینی چهار بیت در تاریخ گفته این دو بیت
از آن است چون برفت [illegible] بعد [illegible] برد سوی قعر نیران تا
شکنند [illegible] تا [illegible] در گذارش [illegible]
در ایام جرماغون نوین بقهستان آمد و قلاع ملاحده را محاصره کرد و از ایشان
او خواجه نصیر الدین طوسی را بازگرفت و بجبر بقلعه الموت بردند و تا آخر زمان ایشان
آنجا بود خداوند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد بعد از پدر پادشاهی نشست چون بازگرداند
را با فرزندان بقصاص پدر بکشت چون یکسال در پادشاهی بماند هولاکو خان
بحکم او رفت چون عظیم کردند خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد
از قلعه میمون دز بیرون آمد و بخدمت هولاکو خان پیوست و این صورت در سلخ شوال سنه

در اربع و خمسین و ستمائه هولاکو خان فرمود تا قلاع ملاحده خراب کنند در مدت
یکماه مجاهد قلعه حصین چون الموت و میمون دز و غیرها خراب کردند از قلاع
ملاحده هیچ آبادانی نماند بجز دو قلعه گردکوه و لمسر که بعد از مدتی مسخر شد
هولاکو خان خورشاه رکن الدین را بخدمت منکوقاآن بطرف خطای فرستاد
چون بحوالی قراقرم رسیدند از جانب منکوقاآن فرمان رسید او را در راه بکشتند
و دولت ملاحده الموت بآخر رسید قلعه الموت که دار الملک ملاحده
بود در سنه ست و اربعین و [illegible] بقول [illegible] داعی کیا حسن بن علی الحسینی
پادشاه الولایت بود و بنا کرده بود والله اعلم فصل پنجم از در ذکر سلاطین قراختای کرمان
قراختای کرمان نه تن مدت ملکشان هشتاد و شش سال براق حاجب از امرای گورخان
قراختای بود برسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد و اجازت
مراجعت نیافت و از ارکان دولت و امرای حضرت شد در فترت مغول
بر کرمان مستولی شد و سلطنت بهم خود کرد و از دار الخلافه او را
قتلغ سلطان لقب دادند و از [illegible] قتلغ خان نوشتند یازده سال پادشاهی
کرد و در بیستم ذی قعده سنه اثنی و ثلاثین و ستمائه [illegible] در مدرسه
که خود بنا کرده بود در محله ترکاباد دفن کردند بعد از براق حاجب برادر
سلطان قطب الدین بحکم وصیت عمش در کرمان حاکم شد و در
حکم کرد بعد از آن بموجب حکم اوکتای قاآن [illegible] رکن الدین [illegible] کرمان

برادر براق حاجب رکن الدین بن مبارک خواجه رجوع کردند سلطان رکن الدین مبارک
خواجه بن براق حاجب شانزده سال پادشاهی کرد پس بحکم یرلیغ منکوقاآن در سنه
خمسین و ستمایه عزلت گزید و بعد از وفات بفرمان منکوقاآن بردست سلطان قطب الدین
کشته شد سلطان قطب الدین محمد بن حمید تاینکو برادرزاده براق حاجب بفرمان منکو
قاآن یکبار دیگر بسلطنت رسید مدت شش سال پادشاهی کرد و بعدل و داد گسترد
و عمارات عالیه ساخت و در رمضان سنه خمس و ستین و ستمایه درگذشت سلطان حجاج بن قطب الدین
بعد از پدر بفرمان منکوقاآن پادشاهی کرمان نامزد او شد چون کودک بود ترکان خاتون مادرش
پدرش قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود بحکم نقیه اندر سر او بود چنانکه
بر مملکت حاکم شد بعد از آن سلطان حجاج که به اردوی رسید حرمت جانب اولجای (?)
نگه نداشت قتلغ ترکان ازو برنجید و بدرگاه اباقاخان رفت و حکم شد که سلطان حجاج
در کرمان مدخل نسازد و حکومت با قتلغ ترکان سلطان حجاج از خوف در سنه
تسع و ستین و ستمایه بدهلی رفت و قتلغ ترکان بعد از غیبت سلطان حجاج
دوازده سال حکومت کرمان کرد سلطان حجاج در آن سفر وفات کرد و قتلغ
ترکان در سنه احدی و ثمانین و ستمایه درگذشت مدت حکومت قتلغ ترکان
هشت پنج سال سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین بعد از آن بحکم ارغون
خان بسلطنت کرمان رسید نه سال در سلطنت بسر برد و از دو جانب خاتون (?)
منکوتمر بن هلاکو خان را در نکاح داشت و در سنه احدی و تسعین و ستمایه بتوسط (?)
گیخاتو خان

گیخاتو خان معزول شد پادشاه خاتون بنت قطب الدین سلطان که در حباله گیخاتو خان
بود از عزل سیورغتمش بحکم گیخاتو خان بپادشاهی کرمان رسید و سیورغتمش را
بقتل آورد و بعد از آن در سنه اربع و تسعین و ستمایه کردوجین خاتون بنت
سیورغتمش منکوتمر برادرش سید سیورغتمش را دو دخترش شاه عالم خاتون
بن سیورغتمش که در حباله بایدو خان بود پادشاه خاتون را بحکم بایدو
بقصاص رسانیدند خاتون فاضله عاقله خوب صورت زیبا طلعت
بود مصاحف و کتب نوشتی این رباعی از نتایج طبع اوست
آن روز که در ازل نشانش کردند ۞ آسایش جان بیدلانش کردند
دعوی لب لعل او بکرد نبات ۞ زان روی نبات در دهانش کردند
و هم او گوید ۞ هر لعل که دید هر کس از رشک رخم ۞ با غالیه
بر نوشش نگار کردستم ۞ جانا ز خط خال سیه بر لب تو
تاریکی و آب زندگانیست بهم سلطان مظفر الدین محمد شاه
بن سلطان حجاج بحکم غازان خان در اول سنه خمس و تسعین و ستمایه
بسلطنت کرمان رسید و مدت هشت سال سلطنت کرد و در
سنه ثلث و سبعمایه درگذشت پادشاهی خوب صورت
بزرگ منش با داد و دهش بود مدت عمرش سی و سه سال
سلطان قطب الدین شاه جهان سیورغتمش بن قطب الدین بعد از عم

نزاده سلطنت کرمان رسید ده سال و چند ماه پادشاهی کرد زندگی
بر نهج راستی داشت اتابک یوسف سلطان او را عزل کرد و تمام سلطنت ایشان از
کرمان برافتاد و بعد از این حکام از قبل مغول در آنجا حکم کردند سلطان قطب الدین
قناعت پیش گرفت در شیراز ساکن شد صاحب مال زادگان بود هم آنجا
فرمان یافت یک دختر که او را مخدوم شاه میگفتند بریکان قتلغ موسوم بود
امیر مبارز الدین محمد مظفر او را بخواست جلال الدین شاه شجاع و قطب الدین
شاه محمود و عماد الدین احمد از و متولد شدند **باب ادوم** در ذکر
پادشاهان مغول ایشان بیست و یک تن اند که مملکت ایران صد و پنجاه
سال اول ایشان **چنگیز خان** بن یسوکای بهادر بن برتان بهادر بن قبل خان
بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دوتومنین خان الان بوقا
خان بن بوذنجر خان نسب پدران چنگیز خان بر این ترتیب که در این نسب نوشته ام
همه در بلاد ترک پادشاه بوده اند از همه بزرگتر بوذنجر خانست که جمیع
خانان مغول از نسل او شدند و او مادر او بی شوهر زنی بوده جد نهم
چنگیز خان است و سلسله نسب پادشاه صاحب قران امیر تیمور
گورکان به او بسیزده پدر میرسد ولادت چنگیز خان در عشرین ذی القعده
سنه تسع و ثلثین و خمسمایه اتفاق افتاده و چون پدرش در اثنای
ستین و خمسمایه در گذشت او سیزده ساله بود و بسیار زحمتها کشید

گشته

و کارها و محنتها و خطرات از آنجا دید و در سن پنجاه سالگی در رمضان سنه تسع و
تسعین و خمسمایه بدولت سلطنت و جهانداری رسید او را در اول
تموجین نام بود چون سه سال از پادشاهی او بگذشت در سنه اثنی و ستمایه
او را چنگیز خان خواندند از آنرو که معنی چنگیز خان بزرگ خان خانان بوری ابا
صاحب اقبال بود بعد از سلطنت دولت او روز بروز در تزاید و تضاعف
گرفت در سال اول مرتبه و جاهش گشت بلندی و در مدت یسیر
در تمامت قبایل و صحرا نشینان و بلاد و ولایات مملکت ختا و ختن
و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و آس و روس و الان
و سکرا و غزان سروری یافت و در سنه عشر و ستمایه بقصد قلع و قمع سلطان
قطب الدین محمد خوارزمشاه بجانب ماوراء النهر و خراسان حرکت کرد و رعب
و خوف بر سلطان محمد غالب شده از ماوراء النهر بخراسان گریخت چنگیز خان
در شهور سنه ست عشر و ستمایه بماوراء النهر در آمد و غارت و قتل عام فرمود
و در سنه سبع و عشر و ستمایه از جیحون عبور کرده به بلخ نزول کرد و بلخ را خراب
ساخت و سی هزار کس از عقب سلطان محمد بایران فرستاد و سلطان
از ایشان گریزان بجزیره آبسکون رفت و وفات کرد و لشکر مغول
در اکثر ایران غارت و قتل عام کردند شیخ نجم الدین دایه در آن زمان
در حیات بود و در کتاب مرصاد العباد آورده که در این فتنه از شهری

دو ولایت که مولد شیخ دارالفخر است هفتصد هزار کس شهید شد و در مقدمه ظفرنامه
مذکور است که خلق شهر نیشابور را که از ده اوز شمار کردند غیر از عورات و اطفال
هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار کشته بقلم آمده و مشهور است که هزار هزار
و ششصد هزار و کسری از خلق هرات شهید شدند و در مرو و خوارزم سایر بلاد
بدین قیاس لشکر مغول بعد از یکسال از راه دربند و دشت قبچاق بماوراءالنهر
مراجعت نمودند و چنگیزخان چون توران و ایران بقبضه اقتدار
چنگیزخان درآمد و سلطان جلال الدین منکبرنی بن سلطان محمد در جنگ بر کنار آب سند
در رجب سنه ثمان عشر و ستمایه از او منهزم شد و بهندوستان گریخت چنگیزخان
در سنه احدی و عشرین و ستمایه بممالک ختای معاودت فرمود و در رمضان
سنه اربع و عشرین و ستمایه بعد از مدت بیست و پنج سال پادشاهی کرده بود و از دین
بهره نداشت و از زمره کفار فجار است در فتنه او قریب هفتاد سال کفار
بر اهل اسلام در ایران و توران غالب و حاکم بودند و نزدیک است که اگر
رنجیدن حادثه و بیست نواده چنگیزخان را احفاد بسیار نامدار بود اول جوجی خان
سلطنت دشت قبچاق و بلغار و آلان و آس و روس بدو داده بود و در
تواریخ وفات او در سنه اثنی و عشرین و ستمایه ایراد کرده اند اما حمدالله مستوفی
در تاریخ گزیده آورده و مولانا شرف الدین علی یزدی در مقدمه ظفرنامه آورده که
او شش ماه قبل از پدر وفات یافته دوم جغتای خان پادشاه ماوراءالنهر

و بلاد

و بلاد ایغور و بعضی از خوارزم بدو تعلق داشت و وفات او بروایت ظفرنامه
در سنه ثمان و ثلثین و ستمایه بقول دیگر در سنه اربعین و ستمایه سیوم
اوکتای قاآن ولایت عهد بدو داده او را قائم مقام خود ساخت و بر همه
تقدیم فرمود و شرح حال او گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی چهارم تولی
خان او را اموال و خزائن بسیار بخشید و او را الغ نویان میخواندند و تولی در آن اوقات
ملازم پدر بودی و تولی بزبان مغول آینه باشد پادشاهان از نسل
تولیخان اند وفات او در سنه ثمان و عشرین و ستمایه بوده اوکتای قاآن بن
چنگیزخان بعد از پدر دو سال و نیم در ماه ربیع الاول سنه ست و عشرین
و ستمایه بحکم وصیت چنگیزخان بسلطنت نشست و چون مغول در القاب
تکلیف نمیکنند و پادشاه را قاآن و یا خان میگویند بنابرین او را قاآن خوانند
اوکتای قاآن بر جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم نهاد و او در جود و عطا
حاتم طایی بخششهای معن بن زایده منسوخ گردانید آورده اند که هیچ کس
از درگاه او محروم باز نگشت و مبلغ صد [illegible] از ارکان باشش [illegible]
سلطنت خود بوضع و شرایف بخشید [illegible] از قول بعضی پانصد مثقال
باشد بقول [illegible] درهم و دو دانگ [illegible]
اوکتای قاآن در سنه ثمان و عشرین و ستمایه از [illegible] جرماغون نویان را با [illegible] آن
ترکستان و تا سلطان جلال الدین منکبرنی را از ایران اخراج و از خراسان بنیاد

بعد از آن بعزم تسخیر عراق عرب بجانب بغداد رفت و چون بکردستان رسید غارت
و قتل عام فرمود و چون ببغداد رسید مستعصم خلیفه بعد از محاربات که نقش
رسید و بعد از دو روز با چهار پسر در یازدهم سنه ست و خمسین و ستمائه بقتل آمد از
بغداد و غارت و قتل عام رفت در تاریخ مرآت الجنان مذکور است که در بغداد
هزار هزار و هشتصد هزار آدمی کشته شدند و جمعی سالها ابراد یافتند مولانا
روز جمعه بیست و دوم شهر رمضان سبع و خمسین و ستمائه شهر حلب فتح کرد و
از آنجا به بلاد شام و دمشق رفت و کتبوقا نوین را آنجا نیابت گذاشت و باز بمراغه
مراجعت کرد و در تاسع عشر ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه در گذشت
و در تاریخ وفات او گفته اند چون هلاکو ز مراغه بر سنان گذشته گرد نقد را از اول
نوبت عمر بشد آخر سال بر ششصد و شصت و سه یکشنبه که شب نوزدهم بود در ربیع الاول
هلاکو معظم حکمت دوست داشتی و حکما را بر تحصیل علوم اوایل ترغیب کردی و جعفر
علما و فضلا در علم کیمیا تمام داشت و در وجه کیمیا گران چندان خرج کرد که مقدار
عشر دخل آن در خیال نیاورده عراق و مازندران و خراسان به پسر خود ابقا خان
داد و دیار اران و آذربایجان بفرزند تکشین شفقت کرد و ملکوت و دیار بکر و دیار ربیعه
را با جرمتودان تفویض فرمود و مملکت بغداد خواجه عطا ملک جوینی در کار گذاشت
و ملک روم معین الدین پروانه را بشیر سپرد و اول وزیر او خواجه سیف الدین
بتکچی بود چون او را شهید کردند وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

اما

رجوع نمود از آثار هلاکو خان زیج جدید خانیست که خواجه نصیر طوسی باتفاق مولانا نجم
الدین علی کاتبی دبیرانی قزوینی و دیگر علما ساخته است اما خواجه نصیر الدین ابو جعفر
محمد بن حسن اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد شده و نشو و نما آنجا یافته
و بطوسی مشهور شده یگانه عصر و استاد زمان بوده در حکمت شاگرد فرید الدین
داماد است و او شاگرد سید صدر الدین سرخسی و او شاگرد افضل الدین غیلانی
و او شاگرد ابو العباس لوکری است و او شاگرد بهمنیار است و بهمنیار شاگرد
ابو علی سیناست خواجه نصیر مشهور جهانست و تصانیف او عالم گیر است ولادت
در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه
بوده در روزی که مولانا فخر رازی از عالم رفت سن خواجه نصیر هفتاد و پنج سال
و هشت ماه بوده و در شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستمائه از تالیف کتاب
شرح اشارات فارغ شده و در وقت عصر بعد روز دوشنبه هجدهم ذی الحجه
سنه اثنین و سبعین و ستمائه وفات یافته در تاریخ او گفته اند نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه
که چو او مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه بروز هیجدهم اندر گذشت در بغداد
در کاظمین مدفونست و اما مولانا نجم الدین علی کاتبی قزوینی حکیم منجم بود و در
حکمت شاگرد اثیر الدین ابهریست شرح ملخص و شرح محصل و شرح
حکمت عین و رساله شمسیه و جامع الدقائق از مصنفات اوست
وفاتش در سنه خمس و سبعین و ستمائه بوده و قبرش در قزوین است و مشهور است

اباقاخان بن هولاکو خان بعد از پدر بفرمان عمش قبیلای قاآن که بجای منکو قاآن
پادشاه بود سلطنت ایران بدو تعلق گرفت در رمضان سنه ثلث و ستین
و ستمایه نام او بر عنوان احکام نوشتند الملک لله ایام پدرش عنوان احکام و مناشیر
نام منکو قاآن بود میان او و براق خان از نسل جغتای خان که پادشاه ماوراءالنهر
بود و در خراسان در ذی الحجه سنه ثمان و ستین و ستمایه جنگ شد اباقا خان مظفر
گشت و براق منهزم شده بماوراءالنهر رفت اباقا خان مدت هفده سال در ایران
پادشاه بود و در ثمانین و ستمایه در همدان وفات یافت در تاریخ وفات او گفته اند
بیت: چو بیست روز برآمد ز ماه ذی الحجه / ز دور چرخ که گردش بکند اباقا / چهارشنبه بهنگام
صبح در همدان / ز سال ششصد و هشتاد در گذشت اباقا / خواجه شمس الدین صاحب دیوان
که وزیر پدرش بود وزیر او شد احمد خان بن هولاکو خان بعد از برادر روز یکشنبه بیست و دوم
ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمایه در آلاداغ بپادشاهی نشست و او را
نام تکودار اغول بود و چون بشرف اسلام مشرف شد بسلطان احمد موسوم گشت
وزارت برقرار بخواجه شمس الدین صاحب دیوان داد و چون دو سال و دو ماه
پادشاهی کرد ارغون خان بن اباقا خان در سنه ثلث و ثمانین و ستمایه برو
خروج کرد و او را بکشت ارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان بعد از
احمد خان در منتصف جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانین و ستمایه بپادشاهی نشست
خواجه شمس الدین صاحب دیوان را که بیست و نه سال وزارت پدر و جد و عمش کرده



بود و بانواع فضایل و خصایل مرضیه و انصاف داشت به تهمت آنکه ایلخان را
زهر داده در وقت عصر دوشنبه چهارم شعبان سنه ثلث و ثمانین و ستمایه
در آن ایام بجان بکشت خواجه شمس الدین در وقت شهادت مهلت طلبید
و غسل کرده بمصحف مجید تفأل نمود و وصیت نامه بفرزندان نوشت
و این رقعه زیبا که بر تربت قلم آورد چون تفأل بقرآن کردم این آیه آمد ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
التی کنتم توعدون باری تعالی چون بنده خویش را در این جهان فانی بمراد رسانید
هیچ مرادی از او دریغ نداشت هم در این عالم بشارت جهانی باقی بدو رسانید
چون حال برین نهج بود مولانا محی الدین و مولانا افضل الدین و مولانا امام الدین
و مشایخ کبار که ذکر هر یک بتطویل می انجامید و موضع احتمال نمیکرد دل از بنده
واجب ننمودند و دانستند که قطع علایق از که روا باشد هم انشاء الله بعطای خیر بدهند
والسلام و چون از کتابت فارغ شد در زمان تسلیم بر زبان آورد که از حرج
از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم در رثای او گفته اند بیت در ریش خمش
از شفق چون بگذرد نه او بکشند و زهره گیسو ببرید شب جامه سیاه کرد و
ماتم روز بر زد نفس سر در جان ببرید و اولاد او خواجه بهر و فتح الدوله مسعود
و اتابک ببابست رسیدند مرقد صحب و اولاد در حرانداب تبریز است ارغون خان
هفت سال پادشاهی کرد و در ربیع الاول سنه تسعین و ستمایه در گذشت در تاریخ

وفات او گفته اند: شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود · در پنجم ربیع نخستین بهار
اندر مقام باغچه ارغون بوقت چاشت · کرد از جهان کناره شهنشه بقید برکرد کار
گیخاتو بن اباقای خان بن هلاکو خان بعد از ارغون خان بمدت پنج ماه پادشاه شد
و وزارت بخواجه صدر الدین احمد خالدی داد پادشاهی کریم بود در عشرت بسیار
افراط کردی و ذکور و اناث حلال و حرام فرق نمودی در باب او گفته اند شعر
چو دال و نون بهم شد ز الف قران · زبس که کرد الف در شغاف کاف و میم
در سنه ثلث و تسعین و ستمائه گیخاتو خواست که در ایران بشیوه خطا زر چاو روان
باشد میسر نشد و فتنه عظیم پدید آمد و بایدو خان بر وی خروج کرد امرا طرف بایدو
رفتند در صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه گیخاتو خان کشته شد مدت پادشاهی
او سه سال و هفت ماه. غازان بن ارغون بن اباقا خان بن هلاکو خان بعد از
بایدو در سلخ ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه پادشاهی بر وی قرار گرفت
بنیاد عدل و داد نهاد و در ترویج دین اسلام کوشید و وزارت بخواجه جمال الدین
دستگردانی داد و بعد از دو ماه او را بکشت در محرم سنه ست و تسعین و ستمائه
و خواجه صدر الدین خالدی زنجانی را بوزارت تعیین نمود و بعد از دو سال او که
وزارت کرده بود در حادی عشر رجب سنه سبع و تسعین و ستمائه او را با
برادرش قطب الدین بقتل رسانید و وزارت بخواجه رشید الدین فضل الله طبیب
همدانی و خواجه سعد الدین ساوجی تفویض فرمود غازان خان [illegible]

ربیع الاول

ربیع الاول سنه تسع و تسعین و ستمائه در حدود دمشق با مصریان جنگ کرد و مظفر شد و بدمشق
رفت و از آنجا مراجعت کرده بایران آمد و در سنه ثلث و سبعمائه در مشکل بوده از اوجان
از این عالم بعالم آخرت انتقال نمود و ابن یمین در تاریخ وفات او گفته: بسال هفتصد و سه
ز هجرت از شوال · بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه · شد از نواحی قزوین بسوی جنان
غازان · بسوی خلد که بادا الجنان ارض شه به. هفت سال و نه ماه پادشاهی کرده بود
و سی و سه سال عمر داشت تابوت او را به تبریز بردند و در گنبدی که بجهت خود
خوابگاه ساخته بود در شنب غازان مشهور است دفن کردند در تحریر پادشاهان
مغول بیش ازو پادشاهی اگر آشکار شود و ولادت سلطان غازان در بیست و نهم
ربیع الاول و بقولی در ذی الحجه سنه سبعین و ستمائه بوده که در سلطان فوتش و در جوامع التواریخ
آورده که ولادت او در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاول سنه فلان بوده الجمعه
مازندران. الجایتو خدابنده محمد بن ارغون خان بن اباقا خان بعد از برادر در خامس و عشرین ذی الحجه
سنه ثلث و سبعمائه در تبریز بر تخت سلطنت نشست مدت سیزده سال پادشاهی کرد
مغول پادشاهی مثل او نبود عدل و داد بنهایت داشت و در نوبت اول اسلام
و ادیان دیگر منسوخ گردانید و جزیه بر یهود و ترسا معین کرد امر کرد تا در جمیع ممالک
ایران خطبه بنام شریف دوازده امام علیهم السلام خواندند و منصب امیر الامرائی برادر
قتلغ شاه نوین تقرر ساخت و صاحب اعظم خواجه رشید الدین و دستور اعظم خواجه
سعد الدین را در منصب سابق تمکین داشت و در خمس و سبعمائه شهر سلطانیه بنا کرد

ورزید و هم در سنه ست و سبعمایه گیلان را مسخر کرد و خراج بر ایشان مقرر فرمود امیر
قتلغ شاه که نوین اعظم بود با جمعی امرا در راه نوین در جنگ کشته شدند و در عاشر
شوال سنه احدی عشر و سبعمایه بر وزیر خواجه سعد الدین ساوجی غضب کرد و او را
بکشت و خواجه علیشاه تبریزی را در وزارت با خواجه رشید شریک کرد و ابتدای سلطان
در شوال سنه اثنی عشر و سبعمایه بشام رفت و الجایتو مراجعت فرمود چون دوازده سال
و نه ماه پادشاهی کرد در شب عید رمضان سنه ست عشر و سبعمایه وفات یافت خواجه حمدالله
مستوفی در تاریخ وفات او گفته: در هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت
از گاه و کلاه سروری شاه گذشت ، بگذشت ز جهان بیوفا را بگذاشت ، آگاه
حال خویش ناگاه گذشت ، او را در تبریز که در جنب ابواب البر ساخته دفن کردند ولادتش
دوازدهم ذی الحجه سنه خمس و ثمانین و ستمایه سلطان ابوسعید بهادر خان بن الجایتو سلطان بعد از پدر
پادشاه شد و چون دوازده ساله بود زمام امور سلطنت در دست امیر چوپان سلدوز
در آمد جمله سلطان را در جهانداری نایب شد امیر چوپان ایالت خراسان به پسر مهتر
خود امیر حسن داد و گرجستان را بپسر دیگر شاه محمود و دیار روم به پسر دیگر امیر تمورتاش داد
و پسر دیگرش امیر دمشق را در خانه به نیابت داد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق را با سلطان
تزویج کرد و خواجه رشید را از وزارت معزول فرمود و بعد از مدتی در حدود ابهر او را در
سنه ثمان عشر و سبعمایه بقتل آورد چون دوازده سال از پادشاهی سلطان ابوسعید
گذشت با امیر چوپان متغیر گشت و با دختر او بغداد خاتون که در حباله امیر شیخ حسن ایلکانی

بود

بود عشق ورزیدن گرفت و خواست که او را از حباله امیر شیخ حسن ایلکانی بیرون آورده بنکاح خود در آورد
امیر چوپان تعلل کرد و فتنه عظیم پدید گشت امیر چوپان با پسران در سر آن کار رفتند و تمامت
کار امیر چوپان و فرزندان بر آن خواهد آمد ذلک الرقابا عاقبت امیر شیخ حسن بغداد خاتون را
طلاق داد و بنکاح سلطان در آمد و سلطان را شیفته و فریفته بود و خاتون شد عنان اختیار مدار
سلطنت در قبضه اختیار او نهاد و او را خداوندگار میخواندند کار بجایی رسید که وزارت بعد از قتل
امیر چوپان در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه بخواجه غیاث الدین محمد رشید که بانواع فضایل
و خصایل آراسته بود تفویض فرمود و سلطان در حسن خط شاگرد خواجه عبدالله صیرفی و
در موسیقی بهتر از سایر پادشاهان مغول متمایز بود و اول پادشاهی که از ایران لقب بهادری
انداختند و اسم او بر روی زمین داشت استان در سلطانیه و در زمستان در بغداد یا قراباغ قشلاق
گرفتی و او را با ارباب فضل و هنر شعر میلی تمام بود و صحبت خوب دوست داشت و از او
و ولادتش در شب چهاردهم ذی القعده سنه اربع و سبعمایه اتفاق افتاده
وفاتش در مکان ازان لغشی او را بسلطانیه نقل کردند در گنبدی که در غرفه سلطان بود
شد بعد از او امیرزاده ارپا شاه بن منگو تیمور نبیره آریق بوکا حکم کرد او را از آنجا بیرون
آورده پیش ابواب البر در پهلوی پدرش الجایتو سلطان دفن کردند و ابن یمین در تاریخ
وفات او گفته: چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش ، در ربیع اولین روز سه‌شنبه
بود ، در وداع از سلطان اعظم ابوسعید ، دست تقدیر الهی از سر گردن ربود
مدت سلطنتش نوزده سال در زمان او خواجه علیشاه که مدت دوازده سال

وزارت کرده بود در اواخر جمادی الآخر سنه اربع عشرین و سبعمائه در اوجان وفات
یافت در گنبد ... و در تبریز ... نعش او را بتبریز بردند و او را در
گنبد جنب عمارت که خود ساخته بود دفن کردند بعد از سلطان ابوسعید سلاطین مغول
در سلطنت استقلال نیافتند و دولت ایشان بغایت ضعیف گشت و مغلوب امرا شدند
و در ایران از هر طرف پادشاهی بهم رسید چنانچه در باب سیوم خواهد آمد بالتفصیل
چون سلطان ابوسعید درگذشت هیچ کس دیگر از مغول نام سلطنت داشتند و عزل و
نصب ایشان در دست امرا بود و شرح حال هر یک گفته شود انشاء الله

ارپا خان

چون از نسل ابوسعید خان کسی نماند ارپاخان را که از نسل اریق بوکا بن تولی بود باتفاق خواجه
غیاث الدین محمد رشید وزیر بجای او نشاندند علی پادشاه که خال ابوسعید بود و حاکم بغداد
سلطان ابوسعید جلوس ارپاخان در عراق عرب شنید از این متغیر شد و با اقوام و اویرات
موسی خان را از نسل بایدو خان بسلطنت برداشت و ضابط عراق عرب با جنود عراقی
و با غلبت هر چه تمامتر متوجه ارپاخان شد و چون ارپاخان از این قضیه خبر یافت
تاب لشکر روی بدیشان نهاد و در روز چهارشنبه هفدهم رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمائه
در حدود جغتو با هم رسیدند و بیشتر امرای ارپاخان ازو روگردان شدند و ارپاخان منهزم گشت
پس از آن ... که میل خاطر مردم به نژاد هلاکو خان بیشتر بود ... از اسپ
افتاده ... بعد از چند روز او را در ولایت ... گرفته باوجان آوردند
و در آنجا بقتل رسید مدت سلطنتش پنجاه و ... بود خواجه غیاث الدین ... نیز

ماه رمضان

ماه رمضان سنه مذکوره که با برادرش که ... جنگ بوقت افتاده بود ... رسید
خواجه غیاث الدین محمد وزیر بی نظیر و بزرگ عدیم المثل بود و علما و فضلا آن زمان باسم او تصنیفات
کردند از آنجمله مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او نوشته و خواجه سلمان ساوجی قصیده
مصنوع در مدح او گفته اند و شیخ اوحدی اصفهانی کتاب جام جم بنام شریف او
بنظم آورده و قاضی عضد الدین ایجی که صاحب کتاب مواقف است در وقتی که
مبارک وزیر شهید شد رباعیه ... از ... فرستاده بودند مرثیه گفته و ابیات
و از آن مرثیه است (شعر) یا حاملا لبدر الانور ... فوق العقیق ... جیلا
ما بال ... تغیب ... و تغرب ذلیلا ... فلک ... بدر العود
بدر الکمال ... نعیبلا

موسی خان

بن علی بن بایدو خان بعد از کشته شدن ارپاخان
در شوال سنه ست و ثلثین و سبعمائه در اوجان بر تخت خانی نشست و در آن حال
امیر شیخ حسن جلایر که با امیر شیخ حسن بزرگ مشهور است در کماخ بود از روم و گرجستان
لشکری گرد آورد و محمد خان را از نسل هلاکو خان بپادشاهی برداشت و متوجه
تبریز شد و در موضع ... با موسی خان و علی پادشاه جنگ کرد و علی پادشاه
را بکشت و موسی خان منهزم بگریخت

محمد خان

بن ماجو بن ... بن هلاکو خان بعد از
کشته شدن علی پادشاه در اواخر ذی الحجه سنه ست و ثلثین و سبعمائه در اوجان
بر تخت نشست امیر شیخ حسن دلشاد خاتون را که محبوبه سلطان ابوسعید بود در
نکاح آورد و ... بضبط و نسق مملکت مشغول شد و وزارت با ... [illegible]

ذکر باو داد که خواهرزاده خواجه غیاث الدین بود بعد از آن طغاتمر که در مازندران
بود خروج کرد و امیر حسین جوبانی و اقوام مغول که در خراسان بودند جمع آورده با سه هنگ
بتبریز آمد چون بحدود آذربایجان رسیدند موسی خان با قوم اویرات پیش ایشان
هزیمت و چون محمد خان را امیر شیخ حسن از میمنه گاهی فرستاد لشکر کمک ایشان آورد
در صحرای مراغه اتفاق جنگ افتاد لشکر محمد خان مغلوب گشته و موسی خان را اسیر
آوردند و سرش بر دار کردند و این واقعه در روز ... سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه بود و طغاتمر
خان بخراسان گریخت پس از آن امیر شیخ حسن کوچک پسر تمرتاش بن چوپان که در روم
بود از آنجا لشکر جمع آورده متوجه تبریز شده در حدود نخجوان با محمد خان و شیخ حسن بزرگ
جنگ کرد و مظفر شد و محمد خان بقتل آمد و شیخ حسن بزرگ بر تخت الطرف سلطانیه
رفت و این واقعه در ذی الحجه سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه بود و مدت سلطنت محمد خان
یک سال بود ساتی بیک خاتون دختر سلطان الجایتو بعد از محمد خان بنقل شیخ حسن
کوچک در تبریز بسلطنت منصوب شد و با شیخ حسن کوچک متوجه سلطانیه شدند و
شیخ حسن بزرگ نیز با اتفاق پیش آمد و شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن کوچک صلح کردند
و بعد برادر کنار رفتند بعد از آن ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بانواع ...
... شیخ حسن بزرگ بسلطانیه آمد زمستان آنجا بود چون بهار شد طغاتمر
خان باز دیگر لشکر جمع آورده بعراق آمد و شیخ حسن در ... او
... واقعه شدند و از آنجا متوجه سلطانیه شدند چون شیخ حسن کوچک خبر ... شد

او نیز

او نیز با ساتی بیک خاتون روی بجنگ ایشان آوردند و در صحرای اوجان اردوی لشکر
در برابر یکدیگر فرود آمدند در این اثنا شیخ حسن کوچک طغاتمر خان را در خفیه پیغام داد
و او را از نکاح ساتی بیک خاتون و دولت و خاتون تطمیع کرد و تفضل بر
شیخ حسن بزرگ ترغیب فرمود طغاتمر خان قبول کرد و بسودای آن خاتون
در این باب خط بخود نیز و امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و امیر شیخ حسن کوچک
آن خط را بوسیله محرمی با شیخ حسن بزرگ نمود و میان طغاتمر خان و شیخ
فتنه شد طغاتمر خان را جای اقامت نماند در شب از لشکر بیرون رفته
باسترآباد فرار نمود و بعد از چند سال سربداران که پس از وفات سلطان
ابوسعید خان در سبزوار خروج کرده بودند ایشان نزد او عوت انقیاد کرده
و بخدمتش آمدند و چون فرصت یافته در سلطان دوین استرآباد بر سر سلطان
تبریز یکی بر حمله آوردند و او را کشته و در تاریخ قتل او گفته اند تاریخ
بقتل شه عالم طغاتمر از هجرت بود هفتصد و پنجاه و چار سال و در روز
شنبه از مه ذی العقده شانزده گهی حالت گشت واقع از حکیم ذو الجلال
بعد از طغاتمر خان شیخ حسن بزرگ با امرای با امرا لشکرگاه جوبانیان پیش
ساتی بیک خاتون در آمد و دست شاهزاده ساتی بیک بوسه داد
و عذرخواهی نمود و باتفاق روی با وجان نهادند و بعضی از امرا منحرف
شده ... بیرون شدند و امیر شیخ بزرگ در دو فرسنگی اوجان فرود آمد و بین ایشان

شیخ حسن کوچک ساتی بیک را از پادشاهی معزول کرد و شخصی سلیمان خان نام
را گفت که از نژاد هولاکو خان است بر تخت نشاند سلیمان خان بن محمد بن سنکی بن یشمت
بن هولاکو خان بسلطنت نشست و شاهزاده ساتی بیک خاتون را در نکاح آورد
و این حال در تابستان سنه ثلث و اربعین وسبعمائه بود از ان امیر شیخ حسن از عهد چوبا
نیان اندیشیده براه بغداد رفت و جهان تیمور را پادشاه برداشت جهان تیمور
بن الافرنک بن کیخاتو بن ابقا خان با اهتمام امیر شیخ حسن بزرگ بنام سلطنت موسوم
و در مملکتی که در تصرف امیر شیخ حسن بزرگ بود خطبه بنام او خواندند و در اواخر ذی الحجه
سنه اربعین وسبعمائه بجنگ سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک رفته شکست
خوردند بعد از ان امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمور خان را بسبب انکه در جنگ سستی
کرده بود از سلطنت معزول کرد و در زمره امیر شیخ حسن کوچک ملحق شدند و بنیابت
سلطنت و حکومت مستقل گشت و خاتمت کار امیر شیخ حسن کوچک و امیر شیخ حسن بزرگ
عنقریب ایراد خواهد یافت انشاء الله تعالی و انوشیروان عادل ملک اشرف در زمان
حکومت خود او را چند روزی بجای نصب فرمود و بعد از ان تا زمان ظهور پادشاه
صاحب قران امیر تیمور گورکان که بسیف عزمش انقلی را بجای برداشته بود دیگر
کسی در ایران خان نبوده والله اعلم باب سیوم در ذکر ملوک الطوایف که
بعد از فوت سلطان ابوسعید در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است بر
پنج فصل فصل اول در ذکر چوبانیان اصل ایشان از امیر چوپان سلدوز است

که در زمان سلطان غازان و الجایتو سلطان از امرای بزرگ بود و در عهد سلطان
ابوسعید مدت دوازده سال مدار سلطنت برو بود و در سلطنت سلطان ابوسعید از
سلطنت نامی بیش نبود و او در طریق عدل و داد و مردی و فتوت و فرزانگی
و مروت نظیر نداشت و بمحامد صفات و محاسن سمات آراسته بود و در راه
معروف شام و بادیه مکه معظمه عمارات ساخته و خیرات بسیار کرده و اجرای
آبی که در مکه کرده تا زمان او هیچکس نکرده در فتنه دخترش بغداد خاتون چنانکه
سابقا در احوال سلطان ابوسعید خان ایما بدان شده خبر قتل پسرش
امیر دمشق در خراسان بدو رسید امیر چوپان با هفتاد هزار سوار بانتقام
قتل پسر متوجه عراق شد چون در نواحی ری نزول کرد لشکر او روگردان
شده بسلطان ابوسعید که بمدد وی آمده بود پیوستند امیر چوپان از انجا
فرار کرده بخراسان مراجعت فرمود او را در سنه ثمان و عشرین و سبعمائه
در هراة ملک غیاث الدین کرت بفرمان سلطان ابوسعید کشت نعش او را
بغداد خاتون دخترش که در حباله سلطان ابوسعید بود بمکه فرستاد و در عرفات
حاج برو نماز گزاردند و از انجا بمدینه طیبه بردند و بگورستان بقیع دفن
کردند امیر چوپان نه پسر داشت امیر حسن که والی خراسان بود در فتنه پدر
بخوارزم رفت و در انجا در بعضی حروب زخم خورد و بدان درگذشت و امیر تیمور
تاش که والی روم بود و بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت و در انجا بخواهش

پادشاه شد ملک ناصر الدین بقتل رسید و امیر دمشق خواجه که نایب سلطان ابو
سعید بود و والده دلشاد خاتون است در ماه شوال سنه سبع و عشرین و سبعمائه در سلطانیه
بفرمان سلطان ابو سعید خان بقتل رسید و امیر محمود که پسر چهارم امیر چوپان است والی
گرجستان بود حسب الحکم سلطان ابو سعید در تبریز بقتل رسید و جلاوخان که مادر او
دولندی خاتون دختر سلطان محمد خدابنده بود و او نیز بفرموده ملک غیاث الدین
بعد از امیر چوپان بقتل آمد و پسر ششم امیر چوپان امیر سیورغان بود و مادر او
دختر دیگر سلطان محمد خدابنده است ساتی بیگ خاتون در دیار بکر بفرموده [illegible]
پسر امیر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد و پسر دیگر امیر چوپان سیوک شاه و یاغی باستی
و نوروز بودند اما یاغی باستی در تبریز بفرموده ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بقتل آمد
و احوال سیوک شاه و نوروز معلوم نشده امیر شیخ حسن بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان
بعد از سلطان ابو سعید و اربا خان چنانچه گذشت بر ملک آذربایجان و دیار بکر
و روم و بعضی از عراق عجم حاکم گشت پادشاه و نشان بود چند روز ساتی بیگ خاتون
را بزنی برداشت بعد ازان او را عزل کرد و سلیمان خان را بپادشاهی نصب فرمود
چنانچه سابقا مذکور شد و امیر شیخ حسن بزرگ چند نوبت با او محاربه کرد و همه بار
منهزم شد و در تبریز عمارت بسیار ساخت و نثار کرد او را خزانه بسیار تمام داشت
چهار سال و نیم حکومت کرد بعد ازان زوجه او عزت ملک در شهر کرد امیر شیخ
حسن مست در حرم خفته بود خصیتین او بفشرد و هلاک گردانید و مدت [illegible]
گفت.

گفته: از بیرون سوی رفت بقصد حیل رجاره ‥ در آخر رجب اتفاق حسن ‥
زنی مکرنه زنی خیرات حسان ‥ بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن ‥
گرفت محکم و بعد ازانش تا برد و در فشرد ‥ زنی خجسته ازان جا به دار برد افگن ‥
ملک اشرف ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از برادر بر ممالک آذر
بایجان و عراق عجم و اران حاکم گشت او نیز چند روز انوشیروان عادل را نصب
کرد و بعد ازان معزول ساخت بروی ظلم و ستمکاری و غدار و ناسازگار
و جور پیشه بود و ظلم بسیار کرد و در مملکت خود بهر کس از ترک و تاجیک
که گمان چیزی بردی او را محبوس نمودی تا آن محفوظ [illegible]
چند گاه امیری را از امرای خود قصد کردی و اموال به بردی و [illegible]
دادی و آنقدر اموال از ظلم جمع کرده بود که چهار صد قطار اشتر و هزار
قطار استر از جواهر و زر سرخ و سفید و اجناس در خزانه او جمع شده بود
چون مردم از ظلم او بجان رسیدند حضرت شیخ صدر الدین صفوی قدس الله
سره بگیلان رفت و خواجه شیخ کججانی [illegible] اتفاق و قاضی محیی الدین بردعی
بدشت قپچاق افتاد در شهر سرای نزول کرد و در آنجا جانی بیک پادشاه
دشت قپچاق بود بوعظ او حاضر شدی و در اثنای وعظ شرح ظلم ملک
اشرف بنوعی تقریر کرد که پادشاه و اهل مجلس در گریه افتادند جانی بیک [illegible]
و دویست هزار لشکر داده متوجه آذربایجان گشت چون ملک اشرف از توجه او خبر

بافت خواتین را با خزاین بقلعه النجق روانه کرد ایشان هنوز در آن مقام نرسیده بودند
که لشکر جانی بیک خان در رسیدند و ملک اشرف را از سپاه در حدود خوی
بدست آوردند و بفرمان خان شمشیری در پهلوش زدند چنانکه از آن طرف بیرون
آمد سر او را به تبریز بردند و بر در مسجد مرغان در آویختند و قطارهای زر سرخ
و سفید و جواهر که داشت که بظلم اندوخته بود بدست مردم جانی بیک در آمد
و یکی از شعرا گفته     و دیدی که چه کرد اشرف خر     از مظلمه برد و جانی بیک زر
و این صورت در اوایل سنه تسع و خمسین و سبعمایه بود و بعد از این جوانان کسی بسلطنت
نرسیده جانی بیک پادشاه با ده هزار سوار به تبریز آمده و در دولتخانه آنجا نزول
کرد و لشکر او در میان راهها و در خانه‌ها فرود آمدند و همگی را بار امید که در خانه
رعیت نزول کنند جانی بیک خان یکشب در تبریز بود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز
کرد و از آنجا باز جانب دشت رفت و در عقب لشکر او در آن سال بر زراعت مردم عبور
کردند و بعضی شده غلط لشکر شد جانی بیک پسر خود بردی بیک را با پنجاه هزار سوار
در تبریز سلطنت داد و خود با پنج شش تمانی مراجعت کرد و بعد از چند روز
خبر مرض جانی بیک رسید و امیران جانی حضرت شاهزاده بردی بیک کرده بودند
بنابرین شاهزاده عازم دشت قبچاق شد و اخی جوق را در تبریز نیابت داد
و اخی جوق در تبریز باج و خراج فرو گرفت و در ظلم قدم بر قدم ملک اشرف نهاد
سرانجام لعنه هلال احوال سلطان اویس ایلکانی معلوم خواهد شد

فصل

---

**فصل دوم** در ذکر ایلکانیان که ایشان چهار تن سلطنت کرده اند ملکیه
از آروغ چنگیز خان همیشه نوئین بودند و لشکرکش و ایشان را ایراق بوقای امیر خان
ایلکان در زمان سلطنت کیخاتو خان منصب امیر الامرایی داشت و در فتنه بایدو
بقتل آمد پسرش امیر حسین در زمان سلطان ابوسعید در خراسان امیر الامرا بود
دختر ارغون خان را در نکاح آورد و در روم سنه اثنی و عشرین و سبعمایه در گذشت
**امیر شیخ حسن نویان** که شیخ حسن بزرگ ملقب است در اواخر عهد سلطان ابوسعید ایالت
دیار روم بدو داده بودند و تا انقراض ایام دولت ابوسعید بحکومت آن مرز و بوم
مشغول بود و بعد از ارپا خان جوقی علی پادشاه مستولی شده بود و از
روم باتفاق قوم جلایر بعزم رزم او در حکومت در حرکت آمد و در رابع عشر ذی الحجه
سنه ست و ثلثین و سبعمایه با علی پادشاه جنگ کرد و غالب آمد و ایشان را
خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان را که محبوبه سلطان ابوسعید بود در نکاح
و خیال بغداد خاتون را که سلطان ابوسعید باکراه از او گرفته بود با جمال دلشاد خاتون
بدل کرد و چون امیر شیخ حسن چوپانی خروج کرد میان ایشان محاربات رفت در آخر امیر شیخ
حسن ایلکانی بعراق عرب رفت و قریب بهفده سال حکومت کرد و در سنه سبع و خمسین
و سبعمایه در بغداد بجوار رحمت حق تعالی انتقال یافت و در نجف بنزدیک مرقد مدفون شد
امیر شیخ حسن اول محمد خان را ایلکانی برداشته بود بعد از او طغاتیمور خان را و بعضی اوقات جهان تیمور
را خان نام گذاشت در زمان حکومت او کوفه خراب شده و مردم آنجا متفرق شدند و از آن

وفات تا این زمان بجانان مراسلت امیر شیخ اویس بن امیر شیخ حسن بعد از پدر بر تخت نشست
و خواجه سلمان در تهنیت جلوس او قصیده گفته اول این است مبشران سعادت برین
بلند رواق همی کنند ندا در ممالک آفاق که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب
باتفاق خلایق بیاری خلاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین
بدار ملک عراق شهنشهی که برای نثار مجلس اوست پر از جواهر انجم سپهر الاطباق
خدایگان سلاطین معز شیخ اویس پناه پشت ملک جهان علی الاطلاق سلطان اویس در
بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه از بغداد عزیمت آذربایجان کرد و با اخی جوق که از جانب بردی
بیک پسر جانی بیک خان حاکم شده بود جنگ کرد و مغلوب شد اخی جوق فرار کرد سلطان اویس
بتبریز رفت و بر تخت نشست و جهل بعث امیر الله امرای بیک از طرف بیابان
رسید و به بغداد مراجعت فرمود و در غیبت سلطان اخی جوق باز به تبریز آمد و تکلف
نشست و در سنه ستین و سبعمایه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز بآذربایجان آمد و با اخی جوق
جنگ کرد و او را بکشت و به تبریز آمد سلطان اویس از بغداد متوجه تبریز گشت چون محمد
مظفر از توجه سلطان خبر یافت بشیراز مراجعت نمود و سلطان بدار السلطنه آمد
و اخی جوق را بدست آورده بکشت و مدت نوزده سال باستقلال سلطنت کرد و در دوم
جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمایه وفات یافت سلطان اویس پادشاه لطیف
طبع کریم بود و خواجه سلمان و شرف رامی و خواجه محمد عصار و عبید زاکانی از ندمای
او بودند و در مرثیه او خواجه سلمان گفته است نظم ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده
ترا

ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده
و با خاک یکسان کرده آفتابی را که از خوبی عالمش در سایه بود زیر خشت و گل بصد خواریش
پنهان کرده نیست کاری مختصر گر با حقیقت بنگری قصد خون و مال عرض صد مسلمان کرده
این مصیبت در زمین واقع نگشته دور تو آسمان تا آن زمان کان کاره ویران کرده
قبر سلطان اویس در مزارات شادآب تبریز است در جنب مزارات حضرت شیخ
بزرگوار خواجه احمد و آبادی رحمهما الله سلطان حسین ابن سلطان اویس بحکم وصیت
بجای پدر نشست و هشت سال پادشاهی کرد برادرش سلطان احمد در یازدهم صفر سنه
اربع و ثمانین و سبعمایه خروج کرد و او را در تبریز بکشت در دمشقیه تبریز مدفون است
سلطان احمد بن سلطان اویس برادر برادر پادشاهی سفاک بی باک بود دولت
متزلزل داشت او را با امرای خود مکرر محاربات واقع شد و در زمان او اوده تخت
قبچاق قریب صد هزار کس در زمستان از راه دربند بآذربایجان آمدند و هشت شبانروز
در تبریز مردم را غارت کردند و کشتند الحق در تبریز واقعه بر مردم تبریز واقع شد زبان قلم
از ادای شرح آن عاجز است و این صورت در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه روی نمود
و در سنه ثمان و ثمانین که چهار سال از سلطنت او گذشته بود پادشاه صاحبقران
امیر تیمور گورکان بآذربایجان آمد و مسخر کرد و سلطان احمد بعراق عرب فرار نمود
و هفت سال دیگر پادشاه آنجا بود و باز در خمس و تسعین و سبعمایه امیر تیمور بقصد او توجه
بغداد شد سلطان احمد بغداد را گذاشته بمصر رفت و عراق عرب مسخر امیر تیمور

در آمد بعد از آن دوازده سال دیگر امیر تیمور در حیات بود سلطان احمد گاهی در مصر
بود و گاهی در روم و بغداد نیز آمد شد داشت و هر چند وقت فتنه می انگیخت
بعد از وفات امیر تیمور دیگر باره او را سلطنت عراق عرب میسر شد و قریب
پنج سال دیگر حکومت کرد و باروی بغداد که بفرمان امیر تیمور خراب ساخته
بودند از نو عمارت کرد و این باره که حالا بغداد دارد آنست که او ساخته
است در ثلث عشر ثمانمایه بغفلت بی‌حرمتی تمام متوجه تبریز آمد و در شب
غازان با قرا یوسف ترکمان جنگ کرد و منهزم شد و در حمام آب باغ [illegible] پنهان
شد مردم قرا یوسف او را از آنجا بیرون آوردند و در شب شنبه
بیست و هشتم ربیع الآخر سنه مذکور کشته شد و در مدرسه دمشقیه در پهلوی
برادرش سلطان حسین مدفون شد و دولت ایلکانیان با آخر رسید
سلطان احمد صاحب فهم و استعداد بود شعر نیکو گفتی و در علم
موسیقی خوب میدانست خواجه حافظ شیرازی دو غزل در مدح او
گفته مطلع یکی اینست « احمد الله علی معدلة السلطانی » احمد شیخ اویس
حسن ایلخانی « و مطلع غزل دیگر اینکه « کلک مشکین تو روزی که ز ما
یاد کند « ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند فصل سیوم در ذکر امیر شیخ ابو
اسحق اینجو و مظفریان و آن بر دو مقاله است مقاله اول در ذکر امیر شیخ ابو
اسحق ولد امیر محمود شاه اینجو است و اصل امیر محمود شاه از

فارس است

فارس است و صاحب تاریخ زبده آورده که امیر محمود شاه از نسل خواجه
عبد الله انصاریست و نسبش بر این موجب محمود شاه بن محمد بن فضل
الله ملقب بآق خواجه [illegible] کان یقرب سوغقیان من ضیاع زوین
و هو عبد الله بن اسعد بن نصر بن عبد الله انصاری و او در زمان پادشاهان
مغول وکیل خاصه شریفه بود و از آن جهت او را اینجو میگفتند که اینجو خاصه آن
آن سلاطین بود و آن را اینجو میگفته اند او در شیراز املاک و رقبات
بسیار پیدا کرد و اکثر مردم شیراز بدو ارتباط تمام داشتند و حکام ایالت
با شورت و صلاح او دخل در مهمات مینمودند [illegible] کرده و کلو باخان از
حکم ملازمان او [illegible] داشتند در زمان سلطان ابو سعید خان مرتبه او بلند
شد و امیر چوپان او را تربیت کرد بعد از سلطان ابو سعید خان چون ارپا خان
بسلطنت نشست بخیال غلطی که او میخواهد دیگری را از اولاد چنگیز خان
بسلطنت نشاند امیر محمود شاه را بقتل آورد و از پسران امیر محمود شاه سیوم
رفت ولد امیر شیخ ابو اسحق با امیر علی پادشاه که خال سلطان ابو سعید خان بود
بولایت و چون ارپا خان بقتل آمد بفارس رفت و بعد از آن مملکت
شیراز قیام نمود و در شهور سنه اربعین و سبعمایه که امیر شیخ حسن ملک
بحکومت نشست ایالت فارس بامیر پیر حسین چوپانی تفویض فرمود و او
بفارس آمده و اولاد امیر محمود شاه را صاحب اختیار یافت و از آن

خود را با پیر سلطان که یکی از پیران امیر محمود شاه بود رجوع نمود و بعد از
چند وقت ملاحظه آنکه خود اختیاری ندارد و رتق و فتق مهمات در دست
وزیر است امیر سلطان را بقتل آورده و بدین سبب شیرازیان غوغا کردند و
نزدیک بود که امیر حسین در میان کشته شود بنابر آن حیله فرار کرده خود را
با امیر شیخ حسن کوچک رسانید و ایشان گذری بر داشت و توجه فارس شده و کرمان
با امیر مبارز الدین مظفر داده و اصفهان با امیر شیخ ابو اسحق انجو شفقت کرد بنابر آنکه
بخدمت او سبقت کرده بود بعد از آن ملک اشرف که برادر کوچک امیر شیخ
چوپانی بود بهمدان آمد امیر شیخ ابو اسحق بواسطه رنجشی که از قبل برادرش
امیر حسین داشت حکومت فارس را در نظر او جلوه داد و باتفاق متوجه شیراز
شدند امیر حسین بی آنکه جنگی واقع شود فرار نمود و امیر شیخ ابو اسحق بحکومت
رفته قبل از آنکه ملک اشرف بشیراز آید بشیراز آمده شهر را تسلیم کرد ملک اشرف
ظالم را بشیراز نگذاشت در این اثنا خبر رسید که امیر شیخ حسن کوچک بدست زوجه اش
در تبریز بقتل آمده ملک اشرف با اردو بجانب معاودت کرد و امیر شیخ ابو اسحق
در شیراز بحکومت نشست بعد از آن برادرش مسعود شاه در خدمت امیر یاغی باستی
پسر امیر چوپان که از جانب امیر حسین بزرگ بحکومت فارس آمده بود بشیراز
آمد امیر شیخ ابو اسحق شیراز را بدیشان گذاشته بشبانکاره رفت و در این اثنا
امیر یاغی باستی امیر مسعود را بقتل آورده و امیر شیخ ابو اسحق بشیراز آمده شیرازیان

باو اتفاق

باو اتفاق شده امیر یاغی باستی را از شهر بیرون کردند و امیر شیخ ابو اسحق در سلطنت
نشست و سکه و خطبه بنام خود تعیین فرمود و این صورت در سنه اربع و اربعین
و سبعمایه روی نمود و امیر شیخ ابو اسحق مدت چهارده سال پادشاهی فارس کرد
بعد از آن در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و سبعمایه در میدان
شیراز بفرمان امیر مبارز الدین محمد بقتل رسید و شرح این واقعه بر سبیل
اجمال در بیان احوال مبارز الدین محمد مظفر خواهد آمد و خواجه حافظ در تاریخ
این واقعه گفته بیت بروز کاف و الف از جمادی الاول به سال ذال و نون و حا و نون
علی الاطلاق خدایگان سلاطین شرق و غرب
سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال جمال دنیی و دین شاه ابو اسحق میان صحن
میدان چو برید تیغ عدو نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق امیر شیخ ابو اسحق
را در همین میدان سعادت که خود ساخته بود دفن کردند مدت حکومت
ایشان قبل از سلطنت ده سال در ایام سلطنت چهارده سال جمله مدت حکومت ایشان
غزل در واقعه شیخ ابو اسحق گفته یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود دیده را
روشنی از خاک درت حاصل بود الی آخره تمام عمر ... ایشان هفت
... ایشان امیر غیاث الدین حاجی است
و او از ... خواف خراسان بود در زمانی که لشکر اسلام تسخیر ولایت خراسان
آمده بود و اجداد او از دیار عرب بدانجا آمدند و در آن وقت که لشکر تاتار بولایت خراسان

آمدند او بطرف یزد آمد مردی قوی ایشان بالا بلند بود و در یزد هر چند منوره جستند که
بپای او در راست آمد تا فتنه عافیت غالبی علیحده تراشیدند و کفشش از آن بزد من
ذهم بود و او سه پسر داشت ابوبکر و محمد و منصور از ابوبکر و محمد نسلی نماند و منصور را
سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد یک پسر داشت
امیر بدر الدین ابوبکر نام که پدر شاه سلطان است و احوال شاه خواهد آمد و امیر مظفر هر چند از
برادران کهتر بود اما آثار دولت از جبین او لایح بودی و نجابت پاک از ناصیه او
اتابک یوسف شاه بن علاء الدوله او را تربیت فرمود و سرحد میبد را بدو داد و او در آن
حدود دست بردها نمود و قطاع الطریق که در آن حوالی استیلا یافته بودند بر انداخت و آوازه
آن کوفت ارغون خان بصورت شکل و شمایل او بشنید ارغون خان او را آورد و او را
تعیین کرد و بعد از وفات ارغون خان کیخاتو خان در تربیت او کوشید و بعد از کیخاتو خان
امیر مظفر در ربیع الاول سنه اربع و تسعین و ستمائه بار بدیوان غازان خان آمد امارت
و طبل و علم و کوس یافت و نقود و نقش یافت و در رتبه و جاه او بلند و رفیع گشت و در اواسط
جمادی الآخر سنه سبع مائه امیر مبارز الدین محمد که اول پادشاه آل مظفر است در
میبد از او متولد شد و بعد از غازان خان در زمان الجایتو سلطان مرتبه امیر مظفر
زیاده شد و در سیزدهم ذی قعده سنه ثلث عشر و سبعمائه در شبانکاره وفات یافت
مریض بود و او را بعد از فوت از شبانکاره بمیبد نقل کردند در مدرسه که خود بنا کرده
بود مدفون شد امیر مظفر را یک پسر بود امیر مبارز الدین محمد و یک دختر که او را به برادرزاده

خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود و شاه سلطان از او متولد شده

**امیر مبارز الدین محمد بن مظفر**

سیزده ساله بود که پدرش وفات یافت مردی دین دار و شجاع بود و در تقویت دین اسلام
و تنظیم شرع و تربیت علما و فضلا و رعایت رعایا جد بلیغ داشت در شهر شوال
سنه ثمان عشر و سبعمائه سلطان سعید ابوسعید بسعی خواجه غیاث الدین محمد وزیر او را امارت
فرمود و حکومت خطه یزد بدو داد و او در مدت چهار سال بیست و یک جنگ با نکودریان
کرد و ایشان را استیصال کرد و رشید و شوکت و عظمت تمام یافت و در سنه خمس و عشرین
و سبعمائه دختر او را پسری شد شاه شرف الدین مظفر نام کرد و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه
دختر سلطان قطب الدین شاه جهان بن سیورغتمش سلطان را در نکاح آورد شاه شجاع و
محمود و شاه سلطان از وی متولد شدند بعد از سلطان ابوسعید چون دولت مغول ضعیف
شد و در ایران از هر طرف مردم در ملک طمع کردند امیر مبارز الدین محمد بنیاد
سلطنت نهاد و روز بروز دولت او در ترقی بود و در محرم سنه اثنی و اربعین و سبعمائه
کرمان را مسخر کرد و بعد از آن میان او و امیر شیخ ابو اسحق اینجو که در فارس سلطنت داشت
خلاف بود و مکرر محاربات واقع شد شیخ ابو اسحق از وی گریخت و شیراز بتصرف امیر
مبارز الدین در آمد و در آخر شیخ ابو اسحق در اصفهان بدست شاه سلطان خواهرزاده
امیر مبارز الدین گرفتار شد و او را بشیراز بردند و در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاولی
سنه ۷۵۸ در میدان سعادت شیراز بکشتند و ملک فارس بعد از آن صافی شد
و در اثنای این محاربات پسرش نیز لرستان مسخر کرد و در استیصال اوغانی و جرمانی

سپس بود تا اتابک نزار انجو رسخت از فارس و چون طایفه از مغول که در بلاد
سلطان جلال الدین سیورغتمش با الیاس اولاد اغون خان اتابک نزا محمد مظفر حفظ کرد
کرمان در سنا و فتنه و فساد داشتند تا زمان پادشاه جانی خان لشکر آورده
در زمان قریب بعد مرت استیلا یافت و با اخی جوق که در آن وقت علم سلطنت بر افراشته
بود با سی هزار سوار از تبریز متوجه دفع امیر مبارز الدین محمد شده در موضع میانه
جنگ کرد و غالب آمد و تبریز رفت و در آنجا خود در روز جمعه خطبه خواند الا آنکه مت
کرد و از آنجا بعد از دو ماه منصور و مظفر مراجعت فرمود چه بحکم آنکه شاه شرف الدین
مظفر که سمت شیخی عمت و ورا آن است متعهد بود در جمادی الاولی سنه اربع و خمسین و سبعمائه
در فهمی شیراز وفات یافت سال و چهار ماه زندگانی کرده بود نعش او را
بمیبد نقل کردند و در مدرسه مظفریه مدفون گشت و از وی چهار پسر باز ماند شاه یحیی و شاه
منصور و احوال ایشان مذکور خواهد شد و شاه حسین و شاه علی امیر مبارز الدین
محمد در امر معروف و نهی منکر و رفع رسوم فسق و فجور بشادی اجتهاد می نمود چنانکه از زهاد
او و ظرفای شیراز از روی محتسب شیراز تعبیر می کردند چنانکه خواجه حافظ این حال
در آن وقت فرموده - نظم - دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند - پنهان خورید باده که
تعزیر می کنند - و شاه شجاع این رباعی در آن حال گفته - نظم - در مجلس دهر ساز
مستی پست است - جز محتسب شهر که بی می مست است - اما در سیاست مفرط بود و
بدست خود خون بسیار ریخت و گویند قریب هزار کس را کشته بود و از هر کس اینکه

رنجشی و از آنکه خواه از فرزندان و خویش بهانه دشنام و فحش بسیار میداد
و شهید بکشتن و میل کشیدن میکرد و از جهت مردم از او متنفر و متنفر بودند و
چون چهل و دو سال حکومت کرد و از آنجمله مدت دو سال در یزد و سیزده سال در
کرمان و پنج سال در ممالک فارس و عراق و بعد از آن در تاریخ سنه ستین و سبعمائه
امیر مبارز الدین محمد از آذربایجان بعراق مراجعت فرمود و در اصفهان پسرانش شاه
شجاع و شاه محمود و شاه سلطان خواهرزاده و داماد او بر خروج که از او داشتند
اتفاق کردند و در صباحی که او در خانه تنها نشسته بود و قرآن میخواند بر سر او رفتند
او را از عقده و در بندی محبوس کردند تا شب بر او دشنام میداد و بعد از غروب
آفتاب بمجموع ملازمان شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبه پوشیده با جمعی او
کنده تا پای قلعه تبرک باستادند و در تاریکی شب امیر مبارز الدین محمد را
بآن قلعه بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان چشم او را میل کشیدند و باشتران
از شیخ شاه سلطان بود و یکی از فضلای فارس در این واقعه گوید - بیت - آنکه
بجید شکوه چشمش میل کشید - بجنبد سپه زنهد تا میل - بسیار او جرشید بالا
هم از رشتی چشم خورشیش میل کشید - و خواجه حافظ این قطعه در حقش فرموده - دل منه
بر دنیی و اسباب او - زانکه از وی کس وفاداری ندید - آنکه از رشتی جهان بدید
خویش بود - میل در چشم جهان بینش کشید - الا آنکه بعد از آن او را بقلعه سفید فارس فرستادند
بعد از مدتی بقلعه بم نقل کردند تا در اواخر ربیع الاول سنه خمس و ستین و سبعمائه وفات

Right page:

مدت عمرش شصت و پنج سال ؏ کمال کار جهان نقص دان از آنکه جهان ۞ نه بر کسی افسر
زر داد و چشم تا بینا **جلال الدین شاه شجاع** چون پدرش محبوس و مکحول گشت او بر جای پدر پادشاه شد
برادر خود سلطان احمد را بحکومت کرمان فرستاد و ابرقوه و اصفهان برادرزاده شاه
محمود داد و برادرزاده خود شاه یحیی بن شاه مظفر را در قلعه قهندز حبس کرد و بعد از مدتی
او را از حبس بیرون کرد و یزد بدو داد و بعد از این شاه محمود و شاه یحیی با او مخالفت کردند
اما شاه شجاع بعد از فوت پدر باصفهان آمد و از اطراف ملوک و حکام عراق از
ری و ساوه و قم و کاشان و جرفادقان و غیر ذلک بخدمتش رسیدند و از آنجا با
دوازده هزار کس توجه بتبریز کرده شد در موضع جرم خوران سلطان حسین پسر سلطان اویس که
پادشاه آذربایجان بود با سی هزار سوار بشاه شجاع رسید میان ایشان جنگ
واقع شد و شاه منصور پسر سلطان مظفر که برادرزاده شاه شجاع بود و دست راست
لشکر بدو سپرده بود بر دشمنان حملهای مردانه کرده و غالب آمد و شاه شجاع بتبریز
رفت و بر تخت نشست و دران زمستان بتبریز بنشست و عزیمت اشتغال نمود
و خواجه سلمان ساوجی در تبریز بخدمتش رسید و در مدح شاه شجاع قصیده گفت که
مطلعش اینست ؏ سحر بوجه خوشت چون ز جام سر زد ۞ ز مطلع سخنم آفتاب
سر بر زد ۞ شاه شجاع بحمایت معتقد او شد و بر مرد سلمان زیاده از
شنیده بودیم ما قسم و شاه شجاع در اثنای بازگشتن بفارس مراجعت نمود
مدت بیست و سی سال در پادشاهی ماند و در شب یکشنبه بیست دوم شعبان سنه ست و ثمانین و سبعمایه

بجوار

Left page:

بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود حیف ز شاه شجاع تاریخ وفات اوست و مدت
عمرش پنجاه و سه سال و دو ماه اما شاه شجاع بلطف طبع و حسن خلق و وفور فضل و
زیور ادب و حلیه تواضع و کمال کرم و فرط جود و شیمه شجاعت متصف بود و در نه
سالگی حفظ کلام الله مجید کرده بود بعد از آن کتب دیگر فضایل و کمالات کسب کرد و با
قاضی عضد که صاحب کتاب مواقف است تلمذ کرده در علم و دانش بمرتبه رسیده بود که
علما کبار چون بمجلس همایونش راه می یافتند از لطایف خاطر عاطرش مستفید و بهره
مند میگشتند و قوت حافظه اش بمثابه بود که بیک شنیدن بیت عربی را که شنیده بود
یاد میگرفت اشعار عربی و فارسی خوب بسیار دارد و از کلام اوست ؏ جانا ز پی طلب
وصل تو شیدایی شد ۞ دل در خم گیسوی تو سودایی شد ۞ اندر طلب وصال تو
گرد جهان ۞ بیچاره دلم گشت و هر جایی شد ۞ امروز خوشیم جدا ره فردا با من ۞
آن از کرم تو بی سر و پا ایمن ۞ و این دو بیت نیز از نتایج طبع اوست ۞ گر برادرت
کسر گربیع در تعزیت ۞ باد و نمود گر آب بود حلالمت ۞ در صحبت خدا بگذار
ختم انبیا ۞ کس را مقام در منزلت بوذر است ۞ ولادت شاه شجاع در صبح چهار
شنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه بوده **قطب الدین شاه محمود**
بعد از آنکه پدرش محبوس گشت حاکم اصفهان شد و با شاه شجاع مخالفت ورزید
و سلطنت باسم خود کرد و شاه شجاع بعزم رزم او باصفهان آمد و شاه محمود متحصن شد
و در این فتنه شاه سلطان که از جانب شاه شجاع حاکم بلد بود و درب افتاد و شاه محمود

[illegible]

در جنگ کشیدند و ملک مبارز الدین محمد جنگ کرفت و شاه شجاع بصلح بپای شیراز
در جهت و فرود و پس از آن شاه محمود با سلطان اویس مواصلت نمود و دختر او را در
نکاح آورد سلطان اویس آن دختر را با تجمل تمام باصفهان فرستاد و خواجه سلمان در
تهنیت این قصیده گفته است: آسمان حشمت در آفاق می‌پوشد بسیط که از آن خورشید
اطراف ممالک معمور کرا باد آمده بعد از آن شاه محمود بمدد لشکر سلطان اویس بر شیراز
مستولی شد خواجه سلمان در آن قصیده خود که مدح سلطان اویس گفته اشاره بدین فتح
کرده و بسلطان اویس نسبت داده: همای چتر همایون شاه اویس بسیط روی زمین را بزیر بال
گرفت مملکت فارس هم در زیر بال حسن تدبیر سلمان گرفت گویند خواجه سلمان
این مدح را در خواب گفته شاه محمود در ... سال ... کرد و در نهم شوال
سنه ست و سبعین و سبعمائه در اصفهان بجوار رحمت حق پیوست و شاه شجاع این گفته
محمود برادرم شیر شکر کمین میکرد خصومت از پی تاج و نگین کردیم قسمت بخشیدیم بتربیت خلق
او زیر زمین گرفت و مرا روی زمین ولادت شاه محمود در ... سنه سبع ... و سبعمائه
سی و نه سال عمر او بود **سلطان احمد جلایر** بعد از پدر بپادشاهی ... بیان ... سلطان
ابو یزید ... و ... و سبعمائه امیر تیمور
گورکان بعراق آمد و اصفهان قتل عام کرد و از آنجا متوجه شیراز شد ... ظفر ...
چون ... شاه منصور ... سلطان زین العابدین ... کرد و بار دیگر
خود متوجه ... شد نزد شاه منصور ... طلب کرد ... حافظ آمد

اورا با امرای او گرفت و مقید ساخت درین اثنا خبر رسید که امیر تیمور خبر از ... 
ارزانی داشت و خود متوجه ماوراءالنهر گردید شاه منصور متوجه فارس گردید و چون شاه
یحیی را قوت مقاومت نبود فرار کرده به یزد رفت شاه منصور در فارس بر تخت
سلطنت نشست درین اثنا طایفه از بزرگان سلطان زین العابدین او را از حبس خلاص
دادند و باصفهان بردند و او در عراق استقلال پیدا کرد و متمکن شد و باتفاق سلطان
احمد حاکم کرمان بجنگ شاه منصور رفتند و مغلوب شدند سلطان احمد بکرمان رفت و
سلطان زین العابدین بعزم دیار خراسان بری آمد موسی جوکار که از جانب امیر تیمور
گورکان حاکم ری بود او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد شاه منصور چشم او را میل
کشید و در قلعه سفید محبوس ساخت بعد از آن چون پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان
بار دوم بفارس آمد او را از آن قلعه بیرون آورد و بعضی گفته‌اند او را بدارالسلطنه سمرقند فرستاد
و در آنجا وفات یافت **شاه منصور بن مظفر** بن محمد در سنه تسعین و سبعمائه چنانچه مذکور شد
بشیراز آمد و بپادشاهی نشست پسر شاه شجاع ... دلاور بود و مدت پنج سال سلطنت
فارس و بعضی از عراق و خوزستان تعلق بدو داشت و چون در سنه خمس و تسعین و سبعمائه
پادشاه جهانگیر امیر تیمور بیزد آمده بود و بشیراز رسید شاه منصور با چهار هزار سوار صاحب جرأت
که هر یکی از قلمی گزیده بود در روز جمعه ۱۴ جمادی الاول سنه مذکوره با لشکر امیر تیمور
مصاف داد و چون شعلهٔ آتش بر قلب سی هزار سوار زد بر خاست ... جمیع
گرد و مجموع قشون خصم را برهم زد و از قفای لشکر گردیده تا ... امیر تیمور رسید و

نام ار کجا درعمل کردند شاه منصور مانند بلای مبرم باز خود را بر قلب گاه زده با

توقف با امیر تیمور رسید و دو زخم شمشیر بر خود امیر تیمور رسانید عادل بهادر

اختاجی در آن وقت سپر فراخ دامن بر سر امیر تیمور بداشت و اعدا از آسیب زخم

شاه منصور نگاه داشت شاه منصور امیر تیمور را شناخت مطلقا نگذشت و آن

روز کارزاری کرد که اگر رستم و اسفندیار زنده بودندی بر دست آن شیر یار بوسه

دادندی اما چون لشکرش به آخر رسیده و اقبال صاحبقران بلند بود او را نیز برگردانیدن

جنگ بر شانه زدند و زخم شمشیری بر جانب ریش رسیده بود و شکست یافت و روی بنهاد

یکی از ملازمان شاهرخ میرزا در راه باو رسید و او را از اسب فرود آورده سرش برداشت

و آتش دولت آل مظفر فرو مرد و مملکت ایشان در تحت تصرف امیر تیمور در آمد

عمادالدین احمد بن امیر مبارزالدین محمد بفرمان شاه شجاع حاکم کرمان بود و بعد از شاه

شجاع سلطنت فارس استقلال کرد در دو نوبت که امیر تیمور بفارس آمد هر دو بار

پیشکش بوی رسید و پیشکش نزد بار دوم در رستم رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه در موضع

اصفهان که فرمان امیر تیمور بقتل آل مظفر نافذ گشته بود کشته شد شاه یحیی

بن امیر مبارزالدین محمد بحکم شاه شجاع حاکم یزد شد و در ایام سلطنت هم خود را

پادشاه [illegible] مستعد مردانه و صاحب سلاح و فرزانه بود اما پیوسته بنای خویش

بر مکر و حیله نهاده در پا فتنه می انگیخت و با اقوام پیوسته منازعت و مخالفت

میکرد و در نوبت اول که امیر تیمور بفارس آمد سلطنت شیراز بدو داد و در آخر

امیرزاده

او نیز در قصبه اصفهان بحکم امیر تیمور بقتل رسید و دولت مظفریان بسر آمد اولاد

شاه یحیی در روز پنجشنبه چهارم محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه بوده آل مظفر از جمله

بصفات حمیده و شیمه عفت و دلاوری و انصاف داشتند اما پیوسته با یکدیگر در

مقام مخاصمت و منازعت بودند و مملکت ایشان دست بدست نداشت و حکم ایشان بجز فارس

و کرمان و بعضی از عراق و خوزستان بیش نبود و بعد ازین چشم کشیدند و از زوده

یکدیگر را باطل کردند در میان ایشان شایع بود این جهان بر مثال مردار است

کرکسان اندر و هزار هزار این مر آنرا همی زند مخلب وان مرین را همی زند منقار

آخر الامر بر بند همه وز همه باز ماند این مردار فصل در بیان احوال ملوک کرت

هشت تن مدت ملک ایشان صد و سی سال اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابابکر

کرت است و او دختر زاده ملک رکن الدین است و او از فرزندان امیر عزالدین

غوری است و امیر عزالدین از اعیان عام سلطان غیاث الدین محمد غوری است

و وزیر و نایب سلطان بوده و در کل امور بغایت فاضل و خیر بوده

و مساجد و مدارس و خوانق و رباطات ساخته و ارباب فضل و دانش

ازو مرفه و محظوظ می بودند و بعضی بر آنند که نسب ملوک کرت به سلطان

سنجر بن ملکشاه میرسد و مولانا فاضل صدرالدین [illegible] گوید از

مشاهیر علما است و وفاتش در سنه سبع و اربعین و سبعمائه بود و در صفت ملک

عزالدین کرت گوید ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم به نال نحر آل

کرت ابن سنجر، و ربیعی شاعر پوشنجی در مدح فخر الدین کرت گفته، قاعده دو
سنجر تربی، و واسطه ملک سکندر توی، چون عز الدین عمر در زمان حکومت سلطان
غیاث الدین غوری والی دار السلطنه هرات شد حکومت قلعه خیسار و بعضی از بلاد غور در
ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین است تفویض کرد و ملک شمس الدین
بفضل و دانش و شجاعت و مروت و مکارم اخلاق و آداب از ابنای زمان ممتاز
بود و ملک رکن الدین با وجود فطنت و ذکا در تنظیم امور ملک با او مشورت میکرد و در زمانی
که چنگیز خان بر ممالک خراسان استیلا یافت ملک رکن الدین ایلی نمود و با ایلچیان چنگیز
خان و لشکر مغول مماشات پسندیده کرد و از دیوان چنگیز خان حکومت ایالت ولایت غور
بدو شفقت کردند و یرلیغ بنام او نوشتند بعد از آن کار ملک رکن الدین بالا گرفت و
در دولت او ملک شمس الدین اعتبار تمام یافت و ولی عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک
رکن الدین در شهور سنه ثلث و اربعین و ستمائه در گذشت ملک شمس الدین بر جای او نشست و بعد
از مدتی باردوی منکو قاآن رفت و در بعضی حروب مردیها نمود و منظور نظر منکو قاآن گشت
امارت هرات و غور و غرجستان و ... و فراه و سیستان با توابع و لواحق بملک شمس الدین
تفویض کرد و او با یرلیغ و تشریف بخراسان آمد و بر کارهای عظیم اقدام نمود و ملک علاء الدین
حاکم غرجستان و ملک نصرة الدین حاکم سیستان چون یاغیگری کردند بقتل آورد
و در زمان هلاکو خان و اوایل سلطنت اباقا خان بحال حکومت هرات و توابع اشتغال
داشت و در شهور سنه سبع و ستین و ستمائه شهزاده براق خان از ماوراء النهر بعزم

لشکر کشید و بخراسان آمد ملک شمس الدین قوت او ندید و بعد از مصلحت جهت انصراف
یافته بجانب قلعه خیسار غور رفت و چون اباقا خان با براق خان جنگ کرد غالب شد
و براق بماوراء النهر بازگشت بعد از مدتی ملک شمس الدین از جانب خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان استمالت یافته باردوی اباقا خان آمد و چون اباقا خان بواسطه مؤانست او
با براق ازو رنجیده بود در جهت انصراف نیافت و در سنه ست و سبعین و ستمائه در
تبریز وفات یافت مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ وفات او گفته، بسال ششصد و هفتاد و
شش در شعبان، نقاد صحف دوران خوشتر بیت نقادان، بنام شمس دین محمد کرت
برآمد ابر و آتش کورت در حال ملک رکن الدین بن شمس الدین در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه
باشارت اباقا خان حکومت هرات بدو تعلق گرفت و اباقا خان فرمود که او را بلقب
پدرش خطاب کنند بنابرین او را ملک شمس الدین کهین گفتندی و او در عدل و احسان
کوشید ملکی رعیت پرور داد گستر بود در شهور سنه تسع و سبعین و ستمائه بطرف
غور رفت و در قلعه خیسار چند گاه اقامت کرد و در شهور سنه ثمانین و ستمائه قندهار
کرد و چون خبر وفات اباقا خان در این سال بدو رسید بنابر مصلحت پسر خود ملک
علاء الدین را در هرات بنیابت خود بگذاشت و خود بقلعه خیسار رفت و مقیم شد
و از دیوان ارغون خان نوبت بطلب او ایلچیان فرستادند اطاعت نکرد و در آن قلعه
مذکوره مدت بیست و چهار سال پای در دامن عافیت و فراغت کشید و هرگز بدرگاه
هیچ پادشاه نرفت و تردد نکرد تا وفات یافت مولانا حکیم الدین غوری که در

تاریخ وفات او گفته اند روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال هجرت رسید بغیب [illegible]
شمس دین کرت فخر آفاق شد بنور دانش او بس ای کاخ

## ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کرت

بن ملک شمس الدین کهین بفضیلت و نسب و پهلوانی موصوف بود و در انشاء و اختراع
نظم و نثر از ابنای ممتاز پدرش ملک شمس الدین با او عداوت و خصومت بسیار داشت اما
بواسطه اندک ترک ادبی مدت [illegible] سال بحکم پدر محبوس بود تا در شهور سنه
ثلث و تسعین و ستمائه بند حبس [illegible] گشت و بقلعه [illegible] مستخلص شد و
هر چند پدرش او را اجابت نمود [illegible] اعتماد نکرد و از بالا بزیر نیامد تا از جانب
غازان امیر نوروز که والی خراسان بود ایلچی نزد ملک شمس الدین فرستاد و در باب
ملک فخر الدین شفاعت کرد و ملک فخر الدین عهد و پیمان از قلعه بیرون آمد چون
ملک شمس الدین سوگند خورده بود که روی او نه بیند پسر نظر بدو نکرد و برادران
و اقربا را وداع کرده بخدمت امیر نوروز شتافت و در آنجا با مخالفان در ستیز
بود و از آن بعراق رفته بخدمت غازان [illegible] گشت و بسعی امیر نوروز حکومت
هرات و غور و سیستان تفویض یافت و علاوه [illegible] از نسیان انعام گرفت
ملک فخر الدین بهرات آمد و بحکومت مشغول شد و شوکت و حشمت او بدرجه
اعلا رسید و در بغاوت جنگی با امیر نوروز آغاز بدی کرد و در وقتی که غازان خان
بر امیر نوروز غضب کرده بود و از قلعه [illegible] را الصدا [illegible] فرستاد
و امیر نوروز از بیم سطوت غازان خان پناه بملک فخر الدین آورده [illegible] او را با

قتلغ

قتلغ شاه سپرد و امیر قتلغشاه او را دیده [illegible] سنه تسعین و ستمائه در ظاهر شهر
بقتل رسانید همچنین در بعضی امور اطاعت غازان خان نکرد و غازان خان برادر خود سلطان
محمد خدابنده را با لشکر بسیار بر سر او فرستاد و ملک فخر الدین در حصار شهر هرات
متحصن شد و میان الفریقین محاربات بسیار رفت و در آخر بصلح از یکدیگر جدا شدند
و سلطان محمد این کینه در دل داشت تا در زمان سلطنت خود در سنه ست و سبعمائه امیر
دانشمند بهادر را با لشکر بهرات فرستاد و بعد از کوشش بسیار محمد سام که از
ملازمان ملک فخر الدین بود امیر دانشمند بهادر را بطریق صلح بشهر برد و با او غدر
کرد و او را بکشت و فتنه عظیم پدید آمد و خلق بسیار در سر این قضیه رسیدند و او ان
تاریخ گفته اند بحکم لم یزل کردگار بیمانند ب ال [illegible] شش [illegible] بهر راه
ز دست بهر قضا از کف محمد سام چشید جام شهادت امیر دانشمند بعد از آن
سلطان محمد کر الجایتو بشنید امیر بساول را بهرات فرستاد و او محمد سام را
آورده بکشت و بالجمله چون از حکومت ملک فخر الدین مدت دوازده سال گذشت
خبر فوت پدرش از قلعه خیسار بدو رسید ملک فخر الدین در مسجد جامع هرات عزای
پدر بداشت و ختم قرآن کرد و برسم سلاطین آش داد و بعد از آن قریب بدو سال
در اثنای فتنه امیر دانشمند بهادر در شهور سنه ست و سبعمائه در قلعه [illegible] وفات یافت
قلعه [illegible] الدین متصل بدیوار شمالی شهر هرات او ساخته است و بازار ملک منسوب بدوست

## ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین کرت

بعد از پدر بحکم الجایتو سلطان در شهور سنه ست و سبعمائه

حکومت هرات یافت و گماشتگان خویش را با سوار و پیاده و غیره در قهستان با جدا او به آمد
و سیستان فرستاد و خطه هرات را معمور و آبادان گردانید و در ترویج شریعت غرا کوشید
و بناء خیرات ساخت و مجمع علما و فضلا او را مرات متعین کرد و اوقات شریف مصروف
عبادت و طاعت گردانید و چون چهارده سال از مدت حکومت او بگذشت در سنه احدی
و عشرین و سبعمایه پسر خود ملک شمس الدین را در هرات بنیابت خود بگذاشت و عزیمت حج و طواف
حج کرد با درایت مرد سپاهی بود رعیت البیت الحرام نهاد و بزیارت حرمین شریفین زادهما الله
شرفا و تعظیما فایز شد و در وقت مراجعت از سلطان ابو سعید خان و الی الجا نو
و امیر چوپان نوازشها یافت و بهرات آمد و بعد از آن هشت سال دیگر حکومت کرد و چون
امیر چوپان از سلطان ابو سعید خان گریخته در دوم سنه ثمان و عشرین و سبعمایه پناه بدو برد
و بهرات آمد ملک غیاث الدین با امیر چوپان همان کرد که برادرش ملک فخر الدین با امیر نوروز
کرده بود و امیر چوپان را با پسرش جلوخان بحکم ابو سعید بکشت و سر او را بریده نزد بسلطان
ابو سعید فرستاد و ملک غیاث الدین در سنه تسع و عشرین و سبعمایه وفات یافت
و از او چهار پسر ماند ملک شمس الدین و ملک حافظ و ملک حسین و ملک باقر و احوال هر یک جداگانه
آمده ان شاء الله ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین بحکم ولایت عهد قایم مقام پدر شد لیکن
حریفش گاه مردانه و دلیر و فرزانه بود و اما روزگارش استعدادی نداشت و بیشتر اوقات
به شراب و خمر میل تمام داشت مدت حکومتش ده ماه بود و در بیست ماه هرگز هشیار
نبود و با وجود این لفظ خلد الله ملکه تاریخ جلوس او بوده و وفاتش در سنه ثلثین و سبعمایه بوده

ملک

ملک حافظ بن ملک غیاث الدین بعد از برادر در هرات بر سر حکومت نشست جوانی
خوب متقی بود و خط نیکو می نوشت اما او را در اوامر و نواهی اختیاری نبود و امرای غوریان
بر و تحکمات میکردند تا در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمایه او را در قلعه حصار اختیار الدین
بقتل آوردند ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین بعد از قتل برادر بحکومت هرات
متعین گشت و او بحسن تدبیر از جمیع ملوک کرت ممتاز بود و غوریان را که از ضبط اطاعت
بیرون رفته بودند مطیع ساخت و در ترویج شریعت غرا و تربیت علما و فضلا جهد تمام
و سعی بالاکلام نمود و جناب سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الدین تفتازانی
بعضی از جمله کتاب مطول بنام او نوشته چون بعد از سلطان ابو سعید خان در
ایران پادشاه صاحب شوکت در تخت ایران نماند ملک حسین استقلال یافت و قدرت
و مکنت تمام حاصل شد اسباب سلطنت مهیا ساخته خطبه بنام خود خواند و حشمت
و رفعت او زیاده گشت در خراسان و اعیان اطراف در دار الامان هرات
در ظل حمایت او در آمدند و در سنه ثلث و اربعین و سبعمایه امیر
وجیه الدین مسعود سربدار باتفاق شیخ حسن جوری با لشکر آراسته بر سر هرات
از سبزوار بزاوه بقصد ملک حسین آمدند و ملک بانجا با ایشان رسیده جنگ
کرده مظفر شد و بسیاری از آن لشکر از پای در آمد و غنیمت بسیار گرفت و شیخ
حسن جوری در آن جنگ کشته شد و شرح این واقعه در احوال خواجه وجیه الدین مسعود
نیز خواهد آمد ان شاء الله یکی از فضلا در آن وقعه گوید که خرو گشت بر ... ترزی

منجنیق بی اودن بیشتر ان نزدیک از بیم سنان سرداران تاجیک یک تیرک در خیمه امیران رسید

و بعد از ان امرای ارلات و ابردی از جانب امیر خود شیرغان با لشکر بسیار بکمک

ملک حسین بباد غیس آمدند و در محاربه با ملک مغلوب گشتند ملک فرمود تا از سرهای کشتگان

در خیابان دو منار از دو طرف کوچه باغ ساختند چون این خبر بامیر قزغن که والی

ماوراء النهر بود رسید با سی هزار سوار بجانب هرات حرکت کرد ملک بشهر متحصن شد

و امیر قزغن او را مدتی در حصار گرفت و میان ایشان محاربات واقع شده آخر بصلاح

اکابر و اشراف شهر فتنه بصلح انجامید بشرط آنکه ملک در سال آینده بخدمت امیر قزغن

بماوراء النهر رود و امیر قزغن مراجعت فرمود این وقایع در شهور سنه اثنی و خمسین و سبعمائه

که صورت خط آن ذنب باشد اتفاق افتاد و بعد ازین کار ملک حسین بوی [illegible]

سهاد و عزیمان برادرش ملک باقر را بجای او نصب کردند و او بقلعه [illegible] که احداث

در جنوبی هرات ساخته بودند و در آن وقت معمور بود تحصن نمود و در شهور سنه خمس و سبعمائه

حسب الوعده در شکارگاه بخدمت امیر قزغن رفت امیر قزغن او را در آغوش گرفت و اعزاز

و اکرام بسیار فرمود و گفت دختر تو مردانه بوده و در سخن تو تیز [illegible] اما امرای

اولوس چغتای با ملک بد بودند بر قصد قتل او اتفاق کردند امیر قزغن ملک را از اندیشه امرا

خبر داده او را در شب بطرف خراسان گسیل کرد و ملک بعد از قطع مسافت

بهرات آمد ملک باقر را گرفته محبوس کرد و بار دیگر مسند سلطنت یافت سیزده سال دیگر

پادشاهی کرد و در سیوم ماه ذی القعده سنه احدی و ستین و سبعمائه در گذشت و زمام [illegible]

او فرزند

او گفته اند تاریخ وفات شاه اسلام پناه سلطان جهان خسرو بن طغل اکبر چون بخوانی

ز ثالث ذی القعده معلوم شود طیب الله ثراه مدت حکومت ملک حسین سی و نه سال بود

ملک غیاث الدین

بن ملک معز الدین بعد از فوت پدر بر سریر حکومت نشست میان او و خواجه علی

مؤید سربدار در نواحی [illegible] واقع شد و شکست بر او و از دست سرداران بیرون آورده

بعد ازین پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان که بعد از فوت امیر قزغن بعد از زده

سال والی ماوراء النهر شده بود ملک غیاث الدین را بماوراء النهر بقوریلتای طلب کرد

ملک غیاث الدین اطاعت نکرد امیر تیمور از ماوراء النهر بعزم تسخیر خراسان بحدود هرات

نزول فرمود و در شهور سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه هرات را بعد از قتال و جدال بسیار فتح

و ملک غیاث الدین را با پسرش پیر محمد و متعلقان بماوراء النهر فرستاد و در آخر سنه اربع

و ثمانین و سبعمائه ملک غیاث الدین را با فرزندان امیر تیمور با پسرش پیر محمد برادرش ملک محمد

بقتل رسانیدند و دولت ملوک کرت بپایان رسید و مملکت ایشان در تحت تصرف امیر تیمور استقلال

یافت

در ذکر سرداران سربداران دوازده تن مدت حکومت ایشان سی و

پنج سال اول ایشان خواجه عبدالرزاق و او پسر خواجه فضل الله باشتینی است و باشتین

دهیست از دهات بیهق خواجه فضل الله مردی محتشم و خواجه [illegible] بوده املاک

و اسباب بسیار داشت پسرش خواجه عبدالرزاق مردی مردانه و شجاع و تمام

قد و نیکو صورت بوده و در زمان سلطان ابو سعید خان ملازم درگاه بود

بوده او را جهت تحصیل اموال بکرمان فرستادند چون وجه تحصیل وصول یافت

عبد الرزاق بعیش و عشرت مشغول شد و باندک فرصتی وجه تحصیل را تلف کرد و بعد از
آن مضطرب و متردد روی بوطن نهاد که املاک پدری را فروخته بجواب
دیوان نماید در راه خبر فوت سلطان ابو سعید بدو رسید خرم و شادان شده به
باشتین در آمد و اقربا را دریافت و اقربای او شکوه کردند که خواهرزاده خواجه علاء الدین
محمد وزیر خراسان بدین ایشان جور و بیداد میکند و از ما شراب و شاهد طلب میکند
گفت دنیا بهم بر آمده و در چنین وقتی حکومت او ستاریکه چرا قبول باید کرد و در شب
پسر خواهر زاده خواجه علاء الدین محمد را کشتند و او را الفیل آوردند و روز دیگر علم
در بیرون ده باشتین داری بر پا کردند و دستارها بر آن آویختند و خود را سربدار نام کردند
و هفتصد کس با خواجه عبد الرزاق عهد بیعت کردند چون خبر بخواجه علاء الدین محمد رسید جمعی را
بدفع ایشان فرستاد خواجه عبد الرزاق در ظاهر باشتین با ایشان حرب کرد و غالب آمد
برادرش خواجه وجیه الدین مسعود از عقب لشکر شکسته بر سر خواجه علاء الدین محمد رفتند
خواجه آگاه شد و با معدود مردی بجانب استراباد رفت سربداران در عقب او روانه
شدند و در قریه دالاباد از حدود کبود جامه خواجه را از مرکب انداخته بشهادت رسانیدند
و این واقعه در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بود و لواران اموال و اسباب خواجه را
غارت کردند و عزیمت تسخیر سبزوار کردند و شهر را فتح نمودند و خواجه عبد الرزاق خطبه
بنام خود خواند و سکه بنام خود زد و چون مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد در ماه
ذی الحجه سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه بدست برادرش وجیه الدین مسعود کشته شد

خواجه وجیه الدین مسعود

بن فضل

بن فضل الله باشتینی بود از برادر بحکومت نشست مردی نیکو اخلاق و شجاع و صاحب
دولت بود مرتبه او بدرجه اعلی رفت و وسعت ملک او از جام تا دامغان و از خبوشان
تا ترشیز بود و حسب قران سربداران در دست مخفقه غلام ترک داشت و دوازده هزار
سوار را علوفه داد و با دوازده هزار مرد دیگر و هفتاد هزار لشکر جانی قربانی
را سه دفعه شکست و در لب آب اترک با طغا تیمور خان که در استراباد سلطنت مینشسته
بود مصاف داد و بر او غالب شد و او مرید شیخ حسن جوری است و او مرید شیخ خلیفه
مازندرانی است که در سبزوار مقتول و مدفون شده خواجه وجیه الدین مسعود در شهور
سنه ثلث و اربعین و سبعمائه اتفاق شیخ حسن جوری بجنگ ملک معز الدین حسین کرت
رفت و شکست خورده بخبر از لشکر سربداری بر پهلوی شیخ فرستاد که
از آن طرف بیرون رفت مردم نسبت قتل شیخ بخواجه وجیه الدین مسعود کردند و بعد از آن
بولایت فیروزکوه و رستمدار لشکر کشید و بر وفق مراد حسب از آنجا در آمد و در آخر
ربیع الاول سنه خمس و اربعین و سبعمائه ملک رستمدار بر لشکر شبیخون آورده بسیاری
از لشکر مشار کشته شدند و مدت حکومتش شش سال و چهار ماه بود و جمعی دیگر از سربداران
بعد از او حکومت کردند از نواب و نوکران او بودند آقا محمد تیمور بعد از خواجه وجیه الدین
مسعود دو سال و نه ماه حکومت کرد در سنه سبع و اربعین و سبعمائه بدست جمعی
علی شمس الدین سربدار کشته شد کلو اسفندیار بعد از آقا محمد تیمور بحکومت نشست
مردی بی زرق و دون بود چون یکسال و یکماه حکومت کرد لشکر سربدار با تصواب خواجه

شمس الدین بر وی خروج کردند و در چهاردهم جمادی الاول سنه نه و اربعین و سبعمائه او را
بقتل آوردند. خواجه شمس الدین علی بن فضل الله برادر خواجه وجیه الدین مسعود است بعد از کشته شدن [illegible]
مردم سربدار خواستند که خواجه لطف الله بن خواجه مسعود را که او را [illegible] بحکومت نصب کنند
خواجه شمس الدین علی مصلحت ندید که او طفلست و در رسم سلطنت نداند خواجه شمس الدین
را که عم او بود بنیابت او بکار حکومت نصب کردند و او مدت یک ماه حکومت نیابت
کرد بعد از آن خود را خلع کرد و گفت بدین کار نشایسته بستم و چهار خروار ابریشم از
خزانه برگرفت و از غوغای سلطنت جان بسلامت بیرون برد و مملکت را بخواجه
شمس الدین علی سپرد و کان ذلک فی ذی الحجه سنه سبع و اربعین و سبعمائه. خواجه علی شمس الدین
حسبی دانا و مردانه بود کار سربداران را مروج داشت و با طغاتیمور خان صلح کرد بر آنکه
ولایتی که بدست خواجه مسعود بود تصرف او باشد و هیجده هزار مرد را رسوم و ادرار داد رعیت
را امر فرمان ساخت و بکفایت زندگانی کرد و با محرم [illegible] سبزوار [illegible] بود و [illegible] مردم
را برات نوشتی و در مجلس خود نقد شمردی و در تمشیت مهمات مردم و مملکت عمل [illegible] داشت
و ابواب فساد در سبزوار مسدود داشت و در زمان او هیچکس را یارای آن نبود که نام
بنگ و شراب بر زبان راندی [illegible] از نه درجاه انداختی سیاست او
بمرتبه بود که هر کسی از ارباب و لشکر را که طلب کردی بهیبت نامه [illegible] نزد او
رفتی [illegible] کار را در میان [illegible] اما [illegible] کسی [illegible] زمان او بود [illegible]
[illegible] از [illegible] شد [illegible] سبزوار [illegible] و سبعمائه

نبود

[illegible] حیدر را کشت. خواجه یحیی کرابی [illegible] مدت حکومت او چهار سال و نه ماه بود [illegible]
از دو [illegible] است و خواجه یحیی از قوم خواجه مسعود است مردی بزرگزاده و نمازگزار بود
و اهل تلاوت کلام الله اما قتال [illegible] بود و گاه گاه خشکی دماغ و جنون او را عارض
شدی بعد از خواجه علی شمس الدین بر مسند حکومت قرار یافت و سپهسالاری بحیدر قصاب
داد و در ولایت سربدار [illegible] مردم [illegible] بیرون آورد و در اول
سلطنت با طغاتیمور خان صلح کرد و در زمانی [illegible] سلطان [illegible] طغاتیمور
خان کرد و در روز [illegible] بزرگ طغاتیمور خان را شهید ساخت و در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمائه
بدست قوم خود [illegible] برادر زن خود علاء الدین بقتل رسید مدت حکومتش چهار سال و نیم
خواجه ظهیر الدین کرابی برادر خواجه یحیی است بعد از خواجه یحیی پهلوان حیدر قصاب را اکابر سربدار او را
بر مسند حکومت نشاندند مرد فقیر [illegible] کم آزار بود و [illegible] شطرنج [illegible]
زمان او سرداران تنزل یافتند مدت یک سال حکومت کرد بعد از آن خود را از حکومت عزل
کرد و اموال و اسباب خود را از قلعه سبزوار بقلعه [illegible] نقل نمود و [illegible] سنه ستین و سبعمائه
رجب سنه ستین و سبعمائه بود پهلوان حیدر قصاب از [illegible] است در روزگار خواجه علی شمس الدین
[illegible] پهلوان و اهل [illegible] بود و [illegible] عام داشت بعد از عزل
خواجه ظهیر بحکومت نشست مدت یک سال و یک ماه حکومت کرد [illegible] در
اسفراین با او یاغی شد حیدر [illegible] بر قلعه اسفراین برد [illegible]
[illegible] سرداران قصد او کردند و در [illegible] زخم زده [illegible]

بنام امیرزاده خواجه لطف الله بن خواجه مسعود که در حصار اسفراین بودند در سبزوار نقابت را

لطف الله

بسبزوار فرستادند و انصورت در ربیع الاول سنه احدی و ستین و سبعمائه بود

بن خواجه مسعود که تشنی بعد از قتل حیدر قصاب بسعی پهلوان حسن دامغانی و خواجه نصرالله تشنی کرد اورا

سربداران بودند برکشت از ارباب ارای سبزوار ازین کار شاد شدند و بیعت کردند حکومت

حکومت او یکسال و سه ماه رسید میان او و پهلوان حسن دامغانی بر سر لشکر گران

سبزوار فتنه برخاست و امیرزاده لطف الله پهلوان حسن را دشنام داد پهلوان حسن

کین او در دل گرفت و در شب بر او رفت و او را دستگیر کرده بنام خود نقاره بزد

و امیر لطف الله را بند کرده بقلعه دستجرد ان فرستاد و در آخر رجب سنه اثنی و ستین و سبعمائه

او را بقتل رسانیدند پهلوان حسن دامغانی بعد از خواجه لطف الله حکومت گرفت در

اوایل دولت او درویش عزیز نام از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدس خروج

کرد و قلعه طوس گرفت پهلوان حسن متوجه طوس شد چند روز بر در شهر بود داد

و او را از خراسان عذر خواسته بجانب عراق فرستاد و در آخر عهد باش هزار سوار

جنگ امیر ولی که بعد از طغاتیمور خان در استراباد تمکن یافته بود رفت و منهزم شدند

در غیبت او خواجه علی مؤید بجا لعنت او برخاست و با هزار سوار بسبزوار آمد

و جمعی که با پهلوان حسن همراه بودند و اهل و عیال ایشان در سبزوار بود از خوف خواجه

علی مؤید و محافظت اهل و عیال سر پهلوان حسن را بریده نزد خواجه علی مؤید فرستادند

مدت حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه خواجه علی مؤید بعد از قتل پهلوان حسن

حکو

حکومت بر او قرار گرفت و او درویش عزیز را از عراق طلب کرده نزد خود آورده

بود و کار را بمشورت او میکرد در آخر از او متوهم شده تغیر اعتقاد و ارادات کرد

درویش از آن بر متوجه عراق شد خواجه علی دو هزار کس از عقب او فرستاد

تا درویش عزیز را با هفتاد کس از مریدان بر سر جایی که نزول ساخته بودند بقتل رسانیدند

و فرمود تا مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری خراب ساخته مزبله اهل بازار کردند

و حکم کرد تا مردم بر آن هر دو شیخ لعنت کردند خواجه علی مؤید از شیعه اهل بیت بود

و از منکرات اجتناب میکرد و در تعظیم سادات و فضلا و علما باقصی الغایه میکوشید

و هر بامداد و شام بانتظار ظهور صاحب الزمان اسب میکشید و در تمام امور اهمات

بنفسه و پیوسته در زیر قبا جوشن می پوشید میان او و جاجونی قربانی محاربات

رفت و چون پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه

بخراسان آمد و خواجه علی مؤید بخدمتش شتافت و ملازم شد امیر تیمور مملکتی که

در تصرف او بود بدو گذاشت و خود خواجه علی در سفرها ملازم ارکاب بود تا در

ثمان و ثمانین و سبعمائه وفات یافت دولت سربداران [illegible] گشت

تاریخ وفات خواجه علی مؤید گفته اند نظم بر دال محمد چو نهی نقطه تاریخ

وفات نجم دین خواجه علیست

باب چهارم در ذکر امیر تیمور گورکان

اول احوال این صاحبقران امیر

قطب الدین تیمور گورکان و او پادشاه معظم الشان و خسرو رفیع مکان

و صاحب اقبال بوده اکابر و [illegible] اورا در کشورگشایی و جهانگیری و صولت

و شجاعت و دلیری نظیر اسکندر ذوالقرنین و چنگیزخان گفته اند و در بیان حالات
و وقایع او مجلدات پرداخته اند و در توصیف و تعریف و شرح فتوحات و مآثر او کتابها
ساخته کتاب ظفرنامه که تاریخ تیموری مشهور است از مصنفات جناب افصح المورخین مولانا شرف الدین
علی یزدی از آن جمله است اما امیر تیمور پسر امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنگیز بهادر بن ایجل
نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیجن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه
خان بن بایسنقرخان بن دوتومنین خان که پدر چهارم چنگیزخان است و بنهم او
میرسد آبا و اجداد امیر تیمور نزد خانان چنگیزیه [illegible] حشمت و حکومت بوده اند
و امیر قراچار نویان که پدر پنجم اوست در زمان سلطنت جغتای خان بن چنگیزخان منصب امیر
الامرایی و ضبط و نسق لشکر و رعیت بدو مفوض بوده وفات او در سنه اثنی و خمسین و سبعمایه
وقوع یافته هشتاد و نه سال عمر داشت امیر تیمور در شب سه شنبه پنجم شعبان سنه ست و ثلثین
و سبعمایه در قبة الخضرای کش از بلاد ما وراء النهر بوجود آمد و در آن وقت قزان سلطان
خان از نسل جغتای خان پادشاه ما وراء النهر بود و بسبب ظلم و ستمی که داشت امیر قزغن
که یکی از امرای عالیشان پسندیده اخلاق بود بر وی خروج کرده در سنه سبع و اربعین و سبعمایه
او را از میان برداشت و دولت خانان چنگیزی ضعیف شد و مغلوب امرا گشته
بنزول [illegible] و بعضی ایشان منصوب شدند امیر قزغن دانشمندچه اغلان را
بخانی نصب نمودند بعد از دو سال او را شنو نقار کرده بیان اغلان را از نسل
جغتای خان بخانی نصب نمود و مملکت ما وراء النهر ضمن دولت و معدلت امیر قزغن معمور

و آبادان

و آبادان گشت و چون دوازده سال کار حکومت کرد در سنه تسع و خمسین و سبعمایه در شکار
گاه قتلغه می از نزدیکان خود بخبر شهادت رسید بعد از آن امیر عبدالله پسرش بجای
حاکم بر دو بیان قلی خان را بسبب غرض فاسدی که با حرم او داشت بقتل آورد و امیر بوری
شاه اغلان را پادشاهی تعیین کرد امرای ما وراء النهر با او مخالفت کردند و در سنه ستین
و سبعمایه او را از میان برداشتند بعد از آن در مملکت ما وراء النهر هرج و مرج
شد و هر امیری بر خود حکمی بکرده دیگری را حساب نگرفتند و باهم پیوسته در
محاربه و مقاتله بودند و مردم عرصه تلف شدند تغلق تیمورخان از نسل جغتای
خان است که باستقلال پادشاه جته بود لشکر بر آراست و در ربیع الاول
سنه احدی و ستین و سبعمایه با عظمت و شوکت تمام روی بما وراء النهر
نهاد و اکثر امرای آنجا بخدمتش پیوستند پدر امیر تیمور در این سال وفات یافته
بود و او دختر امیر مسلا بن امیر قزغن را هم در این سال بنکاح خود در آورده
بود و سن او به بیست و نه سال رسیده بود و در این وقت که بخدمت تغلق تیمورخان
رفت و چون آثار رشد و دولت از جبین او ظاهر بود او را در دیوان
آن خان اعزاز و اکرام کردند و ایالت ولایت کش و توابع که تعلق
باقوام او میداشت بدو تفویض کردند و ابتدای نشو و نمای امیر تیمور از آن
وقت است بعد از آن چون لشکر تغلق تیمورخان بجته مراجعت کردند امیر حسین بن

امیر قسلا که برادرزادهٔ امیر تیمور بود و نبیره امیر قزغن بحکومت ماوراءالنهر رسید امیر تیمور
بحکم خویشی در زمان او ترقی یافت و ملقب بگورکان شد و میر بزرگ گردید امیر حسین
و امیر تیمور در دولت و نکبت مدتها با هم بودند تا آنکه میان ایشان مخالفت شد
و امرای ماوراءالنهر جانب امیر تیمور گرفته امیر حسین را در شهر بلخ بقتل رسانیدند و در روز
چهارشنبه دوازدهم رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه امیر تیمور بدستور امیر قزغن
حاکم جمیع ماوراءالنهر و پادشاه نشد و سیورغتمش خان از نسل جغتای خان
را بخانی لقب فرمود و بود ازین پیوسته دولت و اقبال او در تزاید بود و هر بار
که توجه فرمود مسخر کرد و در هر مصاف که با دشمنان داشت غالب آمد و هر کرا
او مخالفت نمود بر افتاد و در هیچ معرکه شکست نخورد تا در مدت سی و شش سال
که زمان سلطنت او بود تمام مملکت ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و خراسان
و سیستان و هندوستان و عراقین و فارس و کرمان و مازندران و آذربایجان
و دیاربکر و خوزستان تسخیر فرمود و بسیاری از قلاع حصار حصین مسخر شد و پادشاهان
این ممالک را برانداخت و حکومت و سلطنت این کشورها را بامیران نامدار
و شهزادگان عالیمقدار خود و امرای ذوی الاقتدار تفویض فرمود و در روز
دوشنبه ذی قعده سنه تسع و ثمانین و سبعمائه در اصفهان بسبب خلقی که کرده بودند
و بعضی از لشکریان را بقتل آوردند قتل عام فرمود چنانچه هفتاد هزار کس از

مغولان

مغولان بشماره درآمدند و چون توقتمش خان پادشاه دشت قبچاق که از تربیت
یافتگان او بود و بتقویت و اعانت او بسلطنت آن دیار رسیده بود
کفران نعمت نموده با او مخالفت ورزید امیر تیمور دو نوبت بقصد او
لشکر بدشت قبچاق که طول آن هزار فرسنگ و عرض آن ششصد فرسنگ
در هر دو نوبت با توقتمش خان جنگ کرد مظفر شد چند نوبت بهندوستان
و ولایت انجا رفت و با کفار آنجا غزا کرد و جزیه بر ایشان تعیین فرمود
و اسیر بسیار در دست لشکر افتاد و چون در شهور سنه سبعین و سبعمائه سیور
غتمش خان وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را در جای او لقب فرمود
در سنه اثنی و ثمانمائه در نوبت آنکه با ایران آمد قشلاق در قراباغ کرد و در سنه
ثلث و ثمانمائه سفر شام کرد و در حدود حلب امرای شام با او مقابله کردند
و مغلوب و مقهور شدند و سرداران ایشان بدست افتادند و شهر حلب
مفتوح شد امیر تیمور از انجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را
که مقید ساخته بود بقتل رسانید و با پادشاه مصر سلطان فرج مصاف
کرد و برو غالب شد سلطان فرج بجانب مصر گریخت و امیر تیمور بدمشق آمد
و اکثر ولایات شام بتاراج رفت و القدر غنیمت بدست لشکر افتاد که از
ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال که فتح شام کرده بود در بغداد بسبب

نمی لغتی که از مردم انجا بظهور آمده بود قتل عام فرمود و قشلاق در قراباغ کرد و در
سال دیگر سفر روم کرد و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه اربع و ثمانمایه در حدود انگوریه
با سلطان ایلدرم بایزید پادشاه روم جنگ عظیم کرد و ایلدرم بایزید گرفتار شد
لشکر جغتای بر تمام بلاد روم مستولی شدند و امیر تیمور قریب یکسال در زمین روم
توقف فرمود و در آن اوقات سلطان محمود خان در اردوی امیر تیمور وفات
کرد و ایلدرم بایزید نیز در سیزدهم شعبان سنه خمس و ثمانمایه در اردوی امیر تیمور در گذشت
بعد از آن امیر تیمور در اواسط سنه مذکوره بآذربایجان معاودت فرمود و
قریب یکسال و نیم در آذربایجان و عراق توقف فرمود و سلطانان اطراف از
گیلان و رشت و دیگر محال تحفه پیشکش آوردند و بعضی هم فرستادند و اطاعت
کردند و پادشاه مصر زر بسیار بنام او سکه کرد و تحفه پیشکش ارسال داشت
در حرمین شریفین زادهما الله شرفا دیگر با خطبه بنام او خواندند بعد از آن در تاریخ
ذی قعده سنه ست و ثمانمایه بفیروزکوه رفت و در کمتر روزی فتح آن نمود و از
فیروزکوه بطلب اسکندر شیخی که در آن ولایت یاغی شده بود روانه شد
با لشکرها بولایت و بیشه‌های رستمدار در آمدند و در حدود در بیس که ارتباع
تنگها بن نزول فرمود و اسکندر شیخی را بر انداخت و از آنجا بولایت لارجان و فیروز
کوه معاودت فرمود و متوجه خراسان شد و در غره محرم سنه سبع و ثمانمایه از
انجا متوجه ماوراءالنهر شد و در مرغزار کان گل از حدود سمرقند طوی بزرگ کرد

قتلان

قتلان شاهزادگان فرمود و دختران را با نبیرها تزویج کرد و از انجا بعزم تسخیر
خطای با تاتار و قاریاب رفت و زمستان انجا بود و در اثنا زمستان در شب
هفدهم شعبان المعظم وفات یافت رحمة الله علیه یکی از فضلا گفته • سلطان تیمور
آنکه بجهان چو او شاه نبود • در هفتصد و سی و شش آمد بوجود • در هفتصد و هفتاد و یک
کرد خروج • در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود • دیگری در وفات او گفته
سلطان تیمور آنکه صرح را دل خون کرد • در خون عدو روی سپه گلگون کرد •
در هفده شعبان سوی علیین تاخت • فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد •
نعش او را از اترار بسمرقند نقل کردند و در گنبدی که بجهت خوانقاه خود
ساخته بود دفن کردند امیر تیمور چهار پسر داشت اول امیر غیاث الدین جهانگیر
که او در اول سلطنت پدر در سنه ست و سبعین و سبعمایه در سمرقند وفات
یافت و از او دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر تیمور او را ولیعهد ساخته
بود و بعد از فتح روم در منتصف شعبان سنه خمس و ثمانمایه در سوری حصار روم وفات
یافت دوم پیر محمد بعد از فوت برادرش ولایت عهد بدو مفوض شد و امیر
تیمور در وقت مرض الموت امرایی را که در آن وقت در حضورش بودند
با اطاعت و سلطنت او وصیت کرد و او حاکم غزنه و حدود هند بود و تا
در چهاردهم رمضان سنه تسع و ثمانمایه بدست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود
کشته شد دوم معز الدین عمر شیخ که حکومت فارس داشت هم در زمان پدر در

ربیع الاول سنه ست و تسعین در پای قلعه خرمانو تبریز بدو رسید و بعد از ان در گذشت
بعد از ان امیر تیمور جای او را به پسرش پیر محمد بن عمر شیخ داد و سیوم جلال الدین میرانشاه
تخت هلاکو که عبارت از عراقین و آذربیجان و دیاربکر باشد تا سرحد روم و شام بدو داده
بود و بعد از پدرش در سنه عشر و ثمانمائه در محاربه با قرا یوسف در اوجان کشته شد
چنانچه بعد از این ایراد خواهد یافت چهارم معین الدین شاهرخ سلطان ذکرش در اوراق گنجیده میشود
ذکر شاهرخ سلطان بن امیر تیمور پادشاه شرع پرور معدلت گستر مروت شعار بود بر اولاد
رافضی و سنی و نواصی مداومت و مواظبت نمود و در تقویت دین و ترویج شرع
سید المرسلین و تعظیم سادات و محبت مؤمنین و طلبه علوم و تکریم علما و مشایخ سعی بلیغ
میفرمود و امیر تیمور در سنه تسع و تسعین و سبعمائه حکومت خراسان بدو تفویض فرموده بود و او
در ایام پدر شاهرخ با پدر مرافقت و موافقت میکرد و چون خبر وفات پدرش در رمضان سنه سبع و ثمانمائه
در خراسان بدو رسید در سلطنت مستقل شده و او را با برادرزادهای که در اطراف ایران
و توران رایت سلطنت برافراخته بودند در مقام مخالفت بودند مکرر محاربات
داد و اکثر ایشان با اندک وقتی منهزم شدند و بعضی اطاعت و انقیاد در آمدند و او
بر تمامت ملک ایران و توران که در تصرف ممالک پدرش بود استقلال یافت
و سه نوبت لشکر بقلع و قمع قرا یوسف ترکمان و پسران او که بعد از فوت امیر
تیمور بر آذربایجان مستولی شده بودند لشکر بدان دیار کشید و در نوبت اول
و ثانی بعد از فوت قرا یوسف که در آن زمان واقع شده بود لشکر کشید بار دیگر

الغوز

اسکندر و میرزا جهانشاه پسران قرا یوسف جنگ کرد و غالب آمد و در نوبت
سیوم میرزا جهانشاه در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بخدمتش رسید و امیر اسکندر
چون از توجه او خبر یافت بگریخت و میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان را به میرزا
جهانشاه تفویض فرمود و از انجا برون آمد میرزا شاهرخ بعد از امیر تیمور فارس
به برادرزاده اش میرزا پیر محمد بن عمر شیخ تفویض داشت و اصفهان به میرزا رستم
بن عمر شیخ مسلم فرمود و همدان به میرزا اسکندر بن عمر شیخ ایشان نیز
سکه و خطبه بنام میرزا شاهرخ کردند بعد از مدتی که میرزا پیر محمد بدست یکی
از ملازمان خود بقتل رسید و برادرانش میرزا رستم و میرزا بایقرا با یکدیگر
در افتادند میرزا اسکندر چند وقت سلطنت باسم خود کرد و با میرزا شاهرخ
مخالفت نمود و بعد از انهزام او از حضرت برادرش میرزا رستم او را میل
کشید و چون بعد از فتنه یکدیگر دفع نمود و میرزا رستم بقتل آمد میرزا شاهرخ فارس
به پسر خود ابو الفتح ابراهیم سلطان در سنه ثمان و ثمانمائه تفویض فرمود و بالجمله سلطان
عالم بود در مقام تنزل و در زمان بردباری بود و مدت چهل و سه سال بعد از پدر
باستقلال تمام پادشاهی جهان کرد و مدرسه و مساجد و باغ الجزء جهان الی بسیار
ساخت و قلعه اختیار الدین که ملک فخر الدین کرت انرا متصل به دار السلطنه
هرات ساخته بود و امیر تیمور تخریب آن فرمان داده بود و در سنه ثمان عشر و
ثمانمائه تجدید عمارت کرد و بروایت صاحب روضة الصفا مقصد از رجب

نسخه در این کار کرده بودند و در ماوراء النهر بلده شاهرخیه را که بنوعی سعی همت معمور کرده اند
و در صباح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمایه در قصبه ری وفات یافت
ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه بوده و در تاریخ او گفته اند
سلطان جهان شاهرخ شه نور ظهور در هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور در هشتصد و پنجاه
در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور هفتاد و یک سال عمر کرده بود میرزا شاهرخ پنج پسر
داشت اول میرزا الغ بیک سلطان ماوراء النهر و ترکستان بود و اوده بوجه نمود احوال
او مذکور خواهد شد دوم میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان که مدت بیست سال حاکم فارس بود
در زمان پدر در چهارم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه وفات یافت ولادتش در شوال سنه
ست و تسعین و سبعمایه و او را در شیراز آثار بسیار است و در مدرسه دار الصفا از نشان است
و خطوط او بر جدران مدارس و مساجد شیراز مشهور با نسبت جناب افصح المورخین مولانا
شرف الدین علی یزدی در تاریخ سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه کتاب ظفرنامه که بتاریخ تیموری
مشهور است بنام او نموده او ترتیب داده بنام او نوشته سیوم میرزا بایسنغر و او نیز در ایام
حیات پدر روز صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه ۸ در شهر هرات درگذشت و در تاریخ
وفات او گفته اند سلطان سعید بایسنغر بکرم گفتا که سر اهل عالم خرم من فرستم
و تاریخ وفات او است باد الجهان وارث عمر پدرم ولادتش در شب جمعه بیست و یکم
ذی الحجه سنه ۷۹۹ بوده و از میرزا بایسنغر سه پسر ماندند میرزا علاء الدوله و میرزا
سلطان محمد و میرزا بابر احوال هر یک خواهد آمد چهارم میرزا سیورغتمش ایالت ملک گرفت

احمد در هند بود و مفوض بود و او نیز در زمان پدر در شاهرخیه دوازدهم محرم سنه ثلثین و ثمانمایه
وفات یافت ولادتش در روز شنبه ششم رمضان المبارک سنه احدی و ثمانمایه بوده
پنجم میرزا محمد جوکی و او نیز در زمان پدرش در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه درگذشت
ذکر احوال خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور با جد بزرگوار خود در یورش ختای همراه بود
چون امیر تیمور وفات یافت بعضی امرا او را بسلطنت برداشتند و او در چهارشنبه هژدهم
رمضان سنه سبع و ثمانمایه در سمرقند بر تخت نشست و تمام ماوراء النهر و ترکستان در ضبط او در آمد
و میرزا شاهرخ نیز سلطنت آن دیار برو مسلم داشت چون چهار سال در پادشاهی بماند
امیر خداداد حسینی که یکی از امراء کبار او بود با او یاغی شد و او را محبوس ساخت
و شمع جهان پادشاه مغولستان را بسلطنت ماوراء النهر طلب کرد و چون شمع جهان بحدود
ماوراء النهر رسید امیر خداداد حسینی بخدمتش پیوست در وقت ملاقات شمع جهان
سر او را برداشته و نزد میرزا شاهرخ بخراسان فرستادند و لشکریان گروهان نیز
گرفتار شده و میرزا خلیل از حبس خلاص یافته بعضی از حصون متحصن شد و در این اثنا
شاهرخ بماوراء النهر آمد و میرزا خلیل بعد از عهد و پیمان بخدمت شاهرخ سلطان رسید
و احترام یافت میرزا شاهرخ او را بطرف عراق و آذربایجان که در زمان امیر تیمور نامزد
پدر و برادرش میرزا عمر بود فرستاد و ماوراء النهر را به پسر خود میرزا الغ بیک داد و او
در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمایه بود و چون میرزا خلیل سلطان بعراق آمد بعد از مدتی در ری
شب پنجشنبه رابع عشر ربیع الاول سنه ۸۱۴ بوده در شهر ری وفات یافت

میرزا الغ بیک ابن شاهرخ

پادشاه فاضل عالم عالیقدر بود و در اقسام ریاضی مهارت تمام داشت در سنه ثلث
وعشرین و ثمانمائه باتفاق مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و مولانا علاء الدین علی قوشچی
که شارح تجرید است و بزبان عنایت او را فرزند خطاب میفرمود و مولانا غیاث الدین
جمشید و مولانا معین الدین که ایشان را از کاشان بسمرقند آورده بود در شمال سمرقند
بابل شرف رصد بست و زیج جدید خانی که در ایام مدار استخراج تقاویم است
از مصنفات اوست یکی از فضلا در باب میرزا الغ بیگ گفته ، چون الغ بیگ سلکی پولکنم
یافت نبود در بهاران مدرسه ، میرزا شاهرخ در سنه اثنی عشر و ثمانمائه سلطنت ماوراء النهر
و ترکستان بدو ارزانی داشته بود و تا انقراض ایام حیات پدرش حاکم آن دیار بود و چون
در محرم احدی و خمسین و ثمانمائه خبر فوت پدرش بدو رسید لشکر کشیده بجانب بلخ آمد و از آنجا شنید
که برادرزاده اش میرزا علاء الدوله بن بایسنقر در هرات بر تخت سلطنت نشسته و پسرش میرزا عبد اللطیف
را گرفته محبوس کرده بنابر این با میرزا علاء الدوله از در صلح درآمد و ایلچی بهرات فرستاده
میرزا عبد اللطیف را طلب کرد و میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را نزد پدرش فرستاد و
میان ایشان صلح شد میرزا الغ بیگ بسمرقند رجعت نمود و بعد از یکسال در سنه
اثنی و خمسین و ثمانمائه میرزا الغ بیگ با لشکر آراسته و میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز همراه آمد
و در چهار ده فرسخی هرات در موضع ترناب با میرزا علاء الدوله جنگ کرد و او را شکست
میرزا علاء الدوله گریخته باستراباد نزد برادرش میرزا بابر رفت و میرزا الغ بیگ بهرات آمده
بر جای پدر بر تخت سلطنت نشست و چون شنید که میرزا بابر و میرزا علاء الدوله با هم متفق شده اند

و قصد او

و قصد او داشتند از شهر هرات تا پل ابریشم بمقابله آمد و پسرش میرزا عبد اللطیف استعلام
تاخت کرد در این حالت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر متفق الکلمه شده بودند که از استراباد
بعراق نزد برادرشان میرزا سلطان محمد روند که میرزا الغ بیگ از پل ابریشم بسمرقند
مراجعت کرده بهرات رفت و چون در غیبت او هرات غارت شده بود در ایام بیرون
حصار شهر بواسطه متهم گشته بودند که با یار علی ترکمان ولد میرزا اسکندر بن قرا یوسف از خرت
اختیار الدین بدر کرده اند محلات بیرون شهر را بر امرا قسمت کرده امر بغارت کرد و این
نوع ستمی در ماه رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در غیبت مشتهر است که مردم از شدت سرما
هوا سر از خانه بیرون نمی توانستند کرد واقع شد و از وقایع این امر غرایب عجیبه واقع
شده و بعد از این میرزا الغ بیگ از هرات بجانب ماوراء النهر رفت و در غیبت او
میرزا بابر از استراباد بهرات آمده بر تخت نشست و میرزا عبد اللطیف ببلخ آمده با پدر
یاغی شده و در حدود سمرقند با او جنگ کرده غالب آمد و پدر را گرفت و بدست
عباس نامی داد تا بقصاص پدرش بکشت و این سزای غارت آن شهر و محلات
هرات بود و در رمضان دیگر این قضیه بسر او آمد و قبل از قتل پدر میرزا عبد اللطیف
میرزا عبد العزیز را بقتل آورده بود در تاریخ او گفته اند ، شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمه
آنکه خود را بسوی کعبه مقصود رسانند ، راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید ، خلق را
ماتم او بر سر زانش بنشانند ، گر از اهل زتو تاریخ وفاتش پرسند ، گوی ای پسران مولد الغ
بیگ نماند ، و این بیت نیز در تاریخ وفات او گفته اند ، چون عباس کشتش تیغ جفا بود

سال در دست عباس کشته گشت ولادت او روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه
در شهر سلطانیه بوده مدت سلطنت او در سمرقند چهل یک سال عمرش پنجاه و هشت سال میرزا علاء الدوله
بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در زمانی که میرزا شاهرخ در نوبت آخر بعراق آمد
او را قایم مقام خود ساخت و در هرات بگذاشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ
بوی رسید بر تخت سلطنت نشست و بر خزاین جد خود که در قلعه خراسان بود دست
یافت لشکر بسیار بر وی جمع آمد و از آن طرف میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیگ در اردوی
میرزا شاهرخ در اردو که شاهرخ پادشاه و حاکم شده بود و گوهرشاد بیگم حرم محترم
میرزا شاهرخ را که جده میرزا علاء الدوله بود در میان [illegible] و خزانه در [illegible] ذی الحجه
سنه خمسین و ثمانمائه گرفته نعش میرزا شاهرخ را با اهل اردوی اردو بسمرقند میبرد چون بحدود [illegible] بود
بوی رسید چون از [illegible] میرزا علاء الدوله در پنجشنبه بیستم صفر سنه احدی و خمسین و ثمانمائه
او را در آنجا گرفته نزد میرزا علاء الدوله بردند و گوهرشاد بیگم را خلاص دادند و نعش
که میرزا الغ بیگ بصلح آمد میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف را نزد پدرش میرزا الغ بیگ
فرستاد و با او صلح کرد و حدود بلخ و شبرغان میرزا الغ بیگ مسلم داشت و میرزا
الغ بیگ بموجب این مصالحه بماوراء النهر مراجعت فرمود چنانچه گذشت و در اثنای
این وقایع میرزا بابر برادر میرزا علاء الدوله از استراباد بر وی خروج کرد و در [illegible]
فرقتین بهم رسیدند و بعد از توجه صفوف [illegible] در میانه صلح شد میرزا علاء الدوله
طرف غزنین و خراسان تا [illegible] دامغان و استراباد بمیرزا بابر مسلم داشت [illegible]

از یکدیگر گذشتند بعد از این در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه عمش میرزا الغ بیگ با لشکر ماوراء
النهر بخراسان آمد و با او در چهار دهی [illegible] هرات جنگ کرد و او را بشکست میرزا
علاء الدوله از آنجا گریخته نزد برادرش میرزا بابر رفت و دیگر او را دولت نبود و سیزده
سال دیگر در حیات بود از این طرف بآن طرف میرفت و با برادران میرزا سلطان محمد
و میرزا بابر مخالفت مینمود و با وجود آنکه بفرموده میرزا بابر میل در چشمش کشیده بودند
چون از نور باطل نشده بود هر چند وقت فتنه می‌انگیخت و بالاخره اوقات در عراق
عمارت میرزا جهانشاه مینمود و بعد از فوت برادرانش چون میرزا ابو سعید در
خراسان بسلطنت رسید میرزا علاء الدوله بر استمداد افتاد و در کنار دریای
قلزم در خانه ملک ستون در سنه خمس و ستین و ثمانمائه وفات یافت نعش او را
بهرات بردند و در شب جمعه بیست و یکم صفر در مدرسه گوهرشاد بیگم دفن
کردند ولادت او در شب پنجشنبه غره جمادی الاولی سنه ۸۲۰ بود میرزا سلطان محمد
بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در زمان حیات میرزا شاهرخ در شهور سنه ثمان عراق
و اربعین و ثمانمائه بحکومت عراق آمد و بعد از مدتی با جد بزرگوار عصیان نموده بر
و فارس مستولی شد میرزا شاهرخ جهت تدارک کار او از خراسان بعراق آمد
و بعد چون فارس قرار نکرد میرزا سلطان محمد از فارس بکوهستان گریخت و میرزا
شاهرخ بازگشته در ری قشلاق گرفت و امرای [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
در آن اثنا میرزا شاهرخ وفات یافت میرزا سلطان محمد بری آمد و در عراق و فارس

بر تخت سلطنت نشست بعد از این میل خراسان کرد و سه نوبت با میرزا بابر
محاربه کرد و در اول ظفر او را بود و در آخر بر دست میرزا بابر در موضع خباران از
حدود اسفراین روز یکشنبه سیزدهم ذی الحجه سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بقتل رسید مدت
سلطنتش در عراق و فارس باستقلال شش سال بود و ولادت او در سنه
احدی و عشرین و ثمانمائه میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ چون جدش در ری
وفات یافت اردو بازار را غارت کرد و باستراباد رفت و در سنه اثنی و خمسین
و ثمانمائه که میرزا الغ بیک خراسان را گذاشته بما وراء النهر مراجعت نمود میرزا
بابر در هرات در ماه ذی الحجه سنه مذکوره بر تخت سلطنت نشست برادرش
میرزا سلطان محمد در کار خراسان با او منازعت نمود و در حدود جام با میرزا
بابر جنگ کرد و مظفر شد و خراسان گرفت میرزا بابر بعد از شکست با سی و
هفت نفر بقلعه عماد گریخت بعد از چند وقت از قلعه عماد با ابیورد آمد و از آنجا
باستراباد رفت و مردم میرزا سلطان محمد را از آنجا بیرون کرد لشکر
خراسان میل بجانب میرزا بابر کردند و سپاه بر او بسیار جمع شد از استراباد
بیرون آمد و میرزا سلطان محمد لشکر بجنگ او فرستاد و در مشهد زار در قریه لنگر
با او جنگ کرد میرزا بابر غالب آمد بعد از حرب میرزا سلطان محمد با سعید
فرد بموضع حرب رسید و میرزا بابر از او گریخت و مردم میرزا سلطان محمد متفرق
شدند میرزا سلطان محمد منهزم شد در این اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله در

هرات

هرات بپادشاهی نشست میرزا سلطان محمد ناچار خراسان بگذاشت و بعراق آمد و میرزا بابر با
سر پادشاهی آمد و بر تخت نشست بعد از مدتی میرزا سلطان محمد یکبار در حدود اسفراین
خابوسان بقلعه گور شد با میرزا بابر جنگ کرد و کشته شد برادر او میرزا
بابر در پادشاهی مستقل گشت و از راه یزد بعراق و شیراز رفت و از
آنجا شنید که میرزا علاء الدوله در خراسان رایت سلطنت برافراخت
میرزا بابر از شیراز بتعجیل بخراسان آمد و میرزا علاء الدوله از خراسان بعراق گریخت
بعد از این در غیبت میرزا بابر عراق و فارس و کرمان در سنه سبع و خمسین
و ثمانمائه از تصرف میرزا بیرون رفت و بتصرف میرزا جهانشاه بن قرا یوسف
ترکمان که در آن وقت پادشاه آذربایجان بود در آمد و میرزا بابر لوای سلطنت
سلطان ابوسعید که در ماوراء النهر بسلطنت رسیده بود و طمع در خراسان داشت
از تدارک کار عراق باز ماند میرزا بابر هفت سال باستقلال پادشاهی خراسان
کرد و در عدل و داد کوشید و سخاوت بافراط داشت بعد از آن در بیست و پنجم ربیع الثانی
سنه احدی و ستین در مشهد مقدس بعالم آخرت انتقال کرد و در تاریخ وفات او مولانا
شرف الدین عبدالقادر فرموده آفتاب ملک بابر خان نماند کی جهان خورشید سلطانی ز حرارت
در ربیع الثانی و فصل ربیع سال غلاله ز خون دل برست خرج را القم جهان گشته
دیده را از رشک دانه‌ها برست این چه حالت وه چه تاریخ است گفت موت سلطان
سعید بابر است و دیگری گفته ناگاه قضا و قدر سبحانی بر خاک افکند تاج بابر جانی

و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه در سادس عشر ربیع الثانی ولادت میرزا بابر در دوم
رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه در شهر هرات بوده مدت عمرش سی و پنج سال نه ماه و نه روز
میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ در ماوراء النهر بود از آنکه پدر خود میرزا
الغ بیک را بکشت و پادشاهی ماوراء النهر گرفت و او پادشاهی بود بلطف طبع و دقت
ذهن موصوف بود و خدمت اهل الله کردی و در مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود
آن جمالات بغایت تندخوی بود و سیاست با فراط داشت و در ضبط ملک و قمع اعدا جهان
سعی نمود که هر سال لشکر ازبک و غیر شهری آمدند غارت میکردند در زمان او العبد سبک
ولایت ماوراء النهر از بیم صولت و سطوت او نیامدند میرزا عبد اللطیف بود از قتل پدر
شادکامی نبرد و پیوسته این بیت از اشعار شیخ نظامی میخواندند که پدرکش پادشاهی را نشاید
و گر شاید بجز شش مه نپاید نوکران میرزا و میرزا عبد العزیز در قصد او متفق شدند
و منتظر فرصت میبودند تا در وقتی که میرزا عبد اللطیف از باغ چهار بشهر میآمد باجمعی
از جماعت در شب بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمایه تیری بود از دخت
تیر بر مقتل میرزا عبد اللطیف آمد و دست بر بال اسپ زده فریاد کرد که او را بجای تیز
تیر رسید معدودی چند که با او بودند متفرق شدند و آن جماعت که قصد او کرده بودند
بوی رسیدند و فی الحال سر او را از تن جدا کردند و بشهر آوردند از منظر طاق مدرسه
میرزا الغ بیک بیاویختند و در تاریخ او گفته اند بابا حسن شاه تست پسر جامه شش بر بابا
فوت او دست شکر باجمعین گشت میرزا عبد الله بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بود از

قتل میرزا عبد اللطیف در ماوراء النهر پادشاهی رسید سلطان ابو سعید سلطان محمد
بن میرزا میرانشاه امیر تیمور بیرون آمد و با او جنگ کرد و منهزم گشت چون سلطنت میرزا
عبد الله بکجا رسید دگر باره سلطان ابو سعید اتفاق ابو الخیر خان که از جمله پادشاهان ازبک
جرجیان بود و بر جاه و حشمت و عظمت ممتاز بود جنگ آمد و در شهر جمادی الاول سنه خمس
و خمسین و ثمانمایه با میرزا عبد الله در حوالی سمرقند جنگ کرد و میرزا عبد الله کشته شد و میرزا
سلطان ابو سعید بسلطنت رسید ولادت او در هفتم رجب سنه خمس و ثمانمایه
بوده در شهر هرات میرزا شاه محمود بن میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بود از
آنکه پدرش در مشهد وفات یافت او بجای پدر بسلطنت نشست و در آن وقت
سن او نه سال و چهار ماه بود و عمش میرزا ابراهیم بن علاء الدوله که در هرات
با او یاغی شد و در حدود رباط ابرشاه جنگ با میرزا شاه محمود جنگ کرد
و ظفر یافت میرزا شاه محمود باسترآباد گریخت و دیگر بسلطنت تمکن
نیافت و در سنه ست و ستین و ثمانمایه بعالم بقا انتقال کرد و ولادت او در
شانزدهم محرم سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه بوده در ولایت مازندران میرزا
ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بود از آنکه میرزا
شاه محمود غالب شد از عقب او متوجه استرآباد شد اتفاقا میرزا
جهانشاه دین وارایف ترکمان با لشکر فراوان بطمع ملک خراسان بجهت فتح استرآباد
آمده بود میرزا ابراهیم از حال او خبر نا گاه در آن راه لشکر میرزا جهانشاه در جنگ شد

و جنگ در پیوست در یک لحظه لشکر کلان سپاه میرزا ابراهیم را زیر و زبر
کردند و قریب پانصد کس از میرزادها و جغتای در جنگ کشته شدند و این واقعه
در روز سه‌شنبه بیست و پنجم محرم سنه اثنین و ستین و ثمانمایه در [illegible] استراباد روی نمود
میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود که در استراباد گریخته بودند از صولت و سطوت
و صدمت انبوه فوج بر یک طرفی افتادند و دیگر سلسله دولت ایشان منتظم نشد
میرزا ابراهیم بعد از آن [illegible] در ماه [illegible] سنه ثلث و ستین و ثمانمایه
وفات یافت نعش او را بهرات بردند در مدرسه گوهرشاد آغا دفن کردند
و در ولادت او گفته‌اند تاریخ شد و شب سیوم از شعبان میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا
سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بعد از میرزا عبدالله گورکان در
تخت سلطنت نشست پادشاه عادل عاقل صاحب رای بود با مشایخ وقت
نقشبندیان ارادت تمام داشت و علما و طلبه علوم را دوست میداشت و اوان
سلطنت در خدمت میرزا الغ بیک کرده بود در میان او و میرزا بابر محاربت
دست داد میرزا بابر لشکر بدر سمرقند آورد و سلطان ابوسعید را در حصار [illegible]
و در آخر بصلح مراجعت بخراسان نمود و سلطان ابوسعید در ماوراءالنهر و ترکستان
استقلال تمام یافت و بعد از میرزا بابر در خراسان هرج و مرج شد
میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود بهم در افتادند میرزا سلطان ابوسعید بعزم تسخیر
خراسان با [illegible] از آب آمویه عبور نموده [illegible] شعبان سنه احدی و ستین و ثمانمایه

بهرات آمد و گوهرشاد بیگم را بقتل آورد و بسبب اخبار خروش که از ماوراءالنهر [illegible]
رسید خراسان را انداخته در نهم ماه شوال سنه مذکوره از هرات بیرون رفت [illegible]
مراجعت نمود بعد از این چون میرزا جهانشاه بقصد تسخیر خراسان لشکر کشید در استراباد [illegible]
با میرزا ابراهیم غالب آمد سپاه جغتای را شکست داد میرزا جهانشاه بتقلب تمام
در نصف شعبان سنه اثنی و ستین و ثمانمایه در هرات نزول نمود و قریب شش ماه در آن
حدود باستقلال توقف کرد سپاه انبوه از هر طرف بر میرزا سلطان ابوسعید جمع
گشتند میرزا سلطان ابوسعید با لشکر بسیار و سپاه بیشمار از بلخ آهنگ جنگ
میرزا جهانشاه کرده بر غاب آمد مردم در میان [illegible] صلح گفتند بشرط آنکه میرزا
جهانشاه خراسان بر میرزا سلطان ابوسعید مسلم دارد و بعراق [illegible]
نماید طرفین بصلح راضی شدند میرزا جهانشاه در اوایل صفر سنه ثلث
و ستین و ثمانمایه از [illegible] یکجا کوچ کرده از حدود هرات [illegible]
بعراق معاودت نمود لشکرش بهر جا که رسیدند اثر [illegible]
و میرزا سلطان ابوسعید در نصف ماه مذکور در هرات نزول فرمود
بعد از این در اواسط جمادی الاول سنه مذکوره میرزا سنجر بن میرزا
احمد بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور باتفاق میرزا علاء الدوله
و برادرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس با سلطان ابوسعید جنگ سخت کردند
میرزا سنجر در آن جنگ کشته شد و میرزا علاء الدوله و برادرش میرزا ابراهیم

گریخته بیرون رفتند یکی از ظرفا در آن وقت گفته قطعه علاء الدوله میرزا از بد خیف
دگر در سپاهش فریدون بود پسر کرد گریز دمی عجب او ازان پر هنر بی هنر خود بود
و در سنه اربع و ستین و ثمانمائه باستراباد رفت میرزا سلطان حسین بایقرا که
در آنجا بود و استقلال یافته بود از وی فرار نموده بطرف آداق رخت
بیرون قرار گرفت و بدخشان و حصار شادمان و غزنه و کابل و سیستان نیز در تصرف
او آمد و چون در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه که میرزا جهانشاه در دیار بکر بدست حسن بیگ
ترکمان حاکم آن دیار رفت و آنجا در دوازدهم ربیع الثانی سنه مذکوره بقتل آمد
و لشکر او پریشان شدند از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان ایلچیان بسلطان ابو سعید
متوجه گشته بطلب او فرستادند و او آن سال قشلاق در مرو کرده بود چون این خبر رسید
امرا و اردو و اعیان را با اسباب یام بین ممالک فرستاد و پسر خود سلطان احمد را
در ما وراء النهر گذاشته با لشکرها در آخر حوت موافق اواخر شعبان سنه مذکوره بود
که قمر در برج عقرب بود از قشلاق بیرون آمده متوجه عراق و آذربایجان شد و
قبل از وصول او امرا که از پیش رفته بودند تسخیر عراق کرده بودند سلطان ابو سعید از
عراق عبور نموده چون بمیانه رسید حسن علی میرزا جهانشاه که دشمنی او بسوی
و از جانب حسن بیگ ایلچیان باردوی او می آمدند و التماس صلح میکردند
و سلطان ابو سعید از غایت غرور قبول نکرد سلطان ابو سعید از راه
اردبیل بقراباغ رفت و حسن بیگ چون از صلح ناامید شد با سلطان ابو سعید

مخالفت

مخالفت نمود و راه ... ساخت تا در اردوی سلطان ابو سعید قحط
پدید آمد چنانچه دوازده روز اسبهای پادشاهی چوب خوردند و اردوی او
پریشان شده بود بعد از آن حسن بیگ با امرای ابو سعید میرزا در حدود اردبیل
جنگ کردند و مظفر شد سلطان ابو سعید خواست که مراجعت نماید حسن بیگ
با امیران در رسیدند و او را در وقتی که از اردو بیرون رفته بود گرفتند و
نزد حسن بیگ آوردند حسن بیگ بعد از سه روز او را بدست یادگار
محمد که نبیره زاده گوهرشاد بیگم بود داد او بقصاص گوهرشاد بیگم
بکشت و این واقعه در سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه روی نمود و در تاریخ
این واقعه گفته اند قطعه چو لشکر سلطان ابو سعید شکست ز ترکمان
که رنگ سیاره و ماه است بشیروان چو بین برد ماند بر لب آب بعزتی که از آنجا
نظام دین را ست گذشته بود زماه رجب ده و شش روز فیروز بخت
که رستش زملک او نا است لطیفه الیست عجب که لشکر او را
از اوزون حسن زد و تاریخ شیروان است و علامه عالم جلال الدین محمد دوانی علم در
تاریخ او گفته بیت سلطان ابو سعید که در فرخروی چشم سپهر بر جمالش
چو او ندید الحق چگونه کشته شکستی گذشته بود تاریخ سال قتل سلطان
ابو سعید بود سلطنت او هجده سال میرزا سلطان احمد بن میرزا سلطان ابو سعید
بعد از پدر در سمرقند ... ال در ما وراء النهر پادشاه شد و در غره ذی قعده سنه

تسع و تسعین و ثمانمائه وفات یافت بادشاهی میرزا سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان ابو سعید
بود بجای او پادشاه شد و بعد از شش ماه در محرم سنه تسعمائه از گذشت بعد از میرزا سلطان
محمود پسرش میرزا بایسنقر و میرزا سلطان علی چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت و مجادلت
مینمودند تا آنکه میرزا بایسنقر از میرزا سلطان علی منهزم شده بقندز نزد امیر خسروشاه که از
بزرگان پدرش میرزا سلطان محمود بود رفت و آن کافر نعمت غدار در محرم سنه خمس و تسعمائه
آن شاهزاده را بدرجه شهادت رسانید و در آن اثنا شیبک خان ازبک قصد تسخیر ماوراء النهر کرده بخارا
گرفت بعد از آن سمرقند محاصره نمود والده میرزا سلطان علی بنکاح خود نوید داد و میرزا سلطان علی
بتحریک و ترغیب مادرش نزد شیبک خان رسید شیبک خان او را با مادرش بقتل
در سمرقند برفت و خواجه یحیی پسر خواجه عبید الله را که از نقباء سلاطین مشهور است بقتل آورد
بعد از مدتی اهل سمرقند در غیبت شیبک خان میرزا بابر بن عمر شیخ را بسمرقند آوردند و پادشاه
شدند دیگر باره شیبک خان سمرقند را حصار داد و میرزا بابر برگشت دیگر سمرقند بتحت[?] شد
و بعضی اکابر بقتل رسیدند و ماوراء النهر شیبک خان را صاف شد و از خسرو شاه نیز بدست او گرفتار
بقتل رسید میرزا بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید در شهور سنه سبع و تسعمائه و بعد از آن
شیبک خان در سنه ست عشر و تسعمائه در خراسان در محاربه با لشکر ظفر اثر پادشاه جم جاه
سلطان شاه اسمعیل بهادر خان تغمده الله بغفرانه بقتل آمد بعد از آن لشکر قزلباش
بپادشاهی ماوراء النهر رسید عبید خان ازبک بماوراء النهر آمد و سلطنت از دست میرزا
بابر بعد از محاربات بیرون رفت و بعد از این از نسل امیر تیمور تا غایت سنه ... از نسل

و تسعمائه است کسی دیگر در ماوراء النهر سلطنت نکرده و حالا پادشاهی ماوراء النهر در دست
خانان ازبک است که احوال ایشان در باب ششم مذکور خواهد شد میرزا بابر مذکور از
آن سلطنت غزنین و حدود هند قناعت کرده قریب سی و چهار سال در آن دیار
ماند و در سنه سبع و ثلثین و تسعمائه وفات یافت و وفات پدرش میرزا عمر شیخ بن میرزا
سلطان ابو سعید در شعبان سنه تسع و تسعین و ثمانمائه همایون پادشاه و کامران میرزا
پسران میرزا بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بعد از پدر بجای او پادشاه شدند
و معظم ممالک هند در تصرف همایون میرزا در آمد و پادشاه معظم ایشان شد
و حالا مدت یازده سالست که پادشاهی قندهار و غزنین و کابل و بسیاری
از ممالک هند در دست ایشان است و درین دو سال از شیر خان افغان شکست
عظیم بدیشان رسیده از ممالک هندوستان ایشان بیرون رفته
میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور
گورکان بعد از میرزا سلطان ابو سعید بتقویت امیر کبیر ابو النصر حسن بیک
بسلطنت خراسان نامزد شد و بعضی از امرای جغتای که بعد از قتل
سلطان ابو سعید سرگردان شده بودند بدو پیوستند و حسن بیک بسیاری از
لشکر آق قوینلو همراه کرده او را بخراسان فرستاد و او در استراباد نزول
کرد و قبل از وصول او بخراسان میرزا سلطان حسین بایقرا از نسل عمر شیخ بن
امیر تیمور در سلطنت خراسان تمکن یافته بود چون خبر نزول یادگار محمد در استراباد[?]

و بر سپید لشکر جمع کرده بجنگ یادگار محمد در حدود استراباد آمده در نواحی ... شغان
میان ایشان در شنبه ربیع الثانی سنه اربع و سبعین و ثمانمایه جنگ شد و یادگار محمد منهزم گشت
حسن بیک دیگر بار او را مدد کرد و باز بخراسان فرستاد و درین نوبت بعضی از امرای
سلطان حسین میرزا ازو روگردان شده بیادگار محمد ملحق شدند و سلطان حسین میرزا
هرات را گذاشته بجانب میمنه و فاریاب رفت یادگار محمد بفراغت در ماه صفر
در موسم ... سنه ... ثمانمایه در هرات نزول کرده بعیش و عشرت مشغول گشت و از
کید دشمن قوی غافل ماند سلطان حسین میرزا از موضع بابا الهی از حدود مرغاب با ... از
مرد یلغار نموده بر سر او شبیخون آورد و در نصف شب چهارشنبه بیست و هفتم صفر
مذکوره او را در باغ زاغان بگرفت و بکشت و نسل میرزا شاهرخ منقطع شد
و خراسان بر میرزا سلطان حسین قرار گرفت مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ
یادگار محمد گفته بیت شد شهر صفر ... [illegible] ... از سال ثمانمایه ... باز جز
میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور پادشاه
صاحب دولت و اقبال بود از سلطنت و عمر دراز بهره مند بود و اعیان علما و فضلا
مصنفات جز بنام میمون او ... و طلبه علم و مدرسین از ابتدای سلطنت تا انتهای عهد او از
وظایف او منتفع می یافتند و جمله ایشان در شهر هرات مدرسه ساخته و عمارات عالی
پرداخته که نظیر آن در ایران و توران نیست و در زمان او ده هزار از طلاب علم
در شهر هرات جمع آمده بودند و مجلس ایشان از انعام پادشاه و امرا بکشید و

خراسان

خراسان بنوعی آبادان شده بود که هرگز مثل آن نبوده در شهر هرات تا باغ جهان
آرا که از آثار باغ مراد نیز گویند از مستحدثات اوست و در آنجا خانهای
پرکار و قصرهای زرنگار کرده و شعرای نامدار در توصیف و تعریف آن
عمارت اشعار زیبا و قصاید غرا بنظم آورده اند و چون عمارت دوست
بود و امرای همه میل عمارت کردند و هر یک سراهای خوب و منزلهای
مرغوب ساختند و خاتمه امیر نظام الدین علیشیر که مقدم امرا و مطاع پادشاه
بود و نسبت با میرزا سلطان حسین نسبت قدمت خدمت موصوف
بود و جمیع امرا و اکابر و افاضل و اعالی و اعیان خراسان قریب سی و ...
سال با او در مقام اطاعت و انقیاد بودند از مساجد و مدارس
و رباطات و خوانق و بقاع الخیر در بلاد و قصبات و براری خراسان با تمام
رسانیده که زبان قلم از شرح و بیان آن عاجز است و بسیاری از علما و فضلا
و شعرا تصنیفات از نظم و نثر بنام او کرده اند و از مواجب او محظوظ
و بهره مند گشته ولادت امیر علیشیر در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه بود و
وفاتش در روز یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه ست و تسعمایه در تاریخ وفات او گفته
اند بیت آن امیر بلند قدر عالی رتبت چون کرد از جهان بجنت رحلت سال
وفات رجای او پرسیدم دادند جواب مژده کز رحمت و چون پایان عمر
و حشمت او دولت بر عقب ایشان و ... میرزا سلطان حسین در آخر ... اختلال

او را در خلال احوال بنده سلاطین دیگر کردیم ولادت سلطان حسین میرزا در محرم سنه اثنی و اربعین
و ثمانمائه بوده در شهر هرات و چون شش ساله بود پدرش میرزا منصور در شهور سنه ثمان و اربعین
و ثمانمائه وفات یافته و نسب او از جانب پدر به امیر تیمور میرسد به چهار واسطه و مادر او فیروزه
بیگم دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر موسی است سلطان حسین که جد مادری اوست دخترزاده
امیر صاحبقران امیر تیمور گورکان است و میرزا سلطان حسین باسم جد مادری موسوم گشت
وفات فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمائه بوده سلطان حسین میرزا
در ابتدای جوانی بعضی اوقات در ماوراءالنهر در خدمت میرزا سلطان ابوسعید بوده
و بعضی دیگر از زمان در ملازمت میرزا ابابکر بن میرزا بایسنغر در خراسان بسر برده و دو
نوبت کپکی جهت علوفه او تعیین نموده بودند تا در سنه احدی و ستین و ثمانمائه که میرزا بابر
وفات یافت و خراسان بهم برآمد و میرزا شاه محمود پسر میرزا بابر و میرزا ابراهیم
پسر میرزا علاءالدوله با هم درافتادند و از جانب ماوراءالنهر سلطان ابوسعید میرزا
در همان سال قصد خراسان کرده به بلخ آمد و از بلخ بهرات آمد و باز معاودت به بلخ کرد
و از جانب عراق میرزا جهانشاه در اواخر سنه مذکور طمع در خراسان کرده به جرجان و
استراباد آمد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود از او منهزم شده بطرف [illegible] شتافتند
و از هر طرف فتنه برخاست حاکم مرو [illegible] شده او در مرو آغاز سرکشی
کرد و حسن بیک سعدلو که میرزا جهانشاه او را در حکومت استراباد داده بود در اوایل
ذی الحجه سنه اثنی و ستین و ثمانمائه در موضع سلطان دوین جنگ کرد و او را شکست

داد و از

و استراباد را گرفت و چون خراسان بر میرزا سلطان ابوسعید قرار گرفت میرزا سلطان حسین
در مدت ده سال همیشه با او یاغی بود و هر وقت فرصت می یافت بمیان الکاء
او می آمد و هر گاه لشکر دفع او میفرستاد به بیابانها میرفت و قزاق شده بود
چون خبر فوت میرزا سلطان ابوسعید در حدود ابیورد و مرو رسید بعضی از امرا
از طریق نسا و ابیورد متوجه هرات فرستاد و خود به مرو رفت و از آنجا بهرات آمد
و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه بر تخت سلطنت نشست
در ابتدای سلطنتش یادگار محمد [illegible] حسن بیک با او در سلطنت خراسان منازعت
کرد و بقتل رسید چنانچه گذشت و میرزا سلطان حسین در سلطنت مستقل شد
و از این به هر کس در کار خراسان با او مخالفت نمود مخذول گشت در اواخر عهد
او پادشاهان ازبک سلطنت ماوراءالنهر از تصرف اولاد [illegible] بیرون [illegible]
و طمع در خراسان داشتند میرزا سلطان حسین در سنه احدی عشر و تسعمائه بقصد دفع
ایشان از هرات بیرون رفت چون چند مرحله قطع کرد اجلش در رسید و در اواخر
روز یکشنبه بعد از غروب آفتاب یازدهم ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه در
موضع بابا الهی که از توابع بادغیس است در جوار [illegible] بابان که بر لب مرغاب است
اند وفات یافت بعد از چهار روز نعش او را بهرات آوردند و در گنبدی که جهت
مقبره خود ساخته بود دفن کردند سی و هشت سال و چهار ماه در تمام خراسان
پادشاهی کرده بود و هفتاد سال عمر داشت و در زمان سلطنت خود چند سال

متقلب بود و قدرت بر رفتار و سواری نداشت همیشه چهار کس او را بر تخت روان

براه می‌بردند کودک طبع بود همیشه ببازی قوچ و کبوتر و خروس میل تمام داشت

و هر جا که می‌رفت قفصهای پر از کبوتر همراه بود و در شهر هرات او را در تخت روان

بمعرکه‌های مردم تفرج می‌بردند از پسران او چهارده کس نام یافته‌ام بدیع الزمان میرزا

مظفر حسین میرزا احوال این هر دو مذکور خواهد شد کپک میرزا ابو المحسن میرزا محمد معصوم

میرزا فرخ حسین میرزا ابن حسین میرزا فریدون حسین میرزا محمد حسین میرزا [illegible] در زمان پدر فوت

بود از زمان پدر وفات یافتند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پسران سلطان حسین بعد از پدر در شهر

هرات آمدند و بر تخت سلطنت نشستند چون یکسال از دولت ایشان گذشت

شاهی بیگ پادشاه ازبک از ماوراء النهر بخراسان آمد و با ایشان جنگ کرد و

ایشان را در [illegible] سنه ثلث عشر و تسعمایه منهزم ساخت بدیع الزمان فرار نموده که در حوالی

شهر هرات بود و از آنجا بطرف قندهار افتاد و بجانب تبریز شتافت و در وقتی که در

آنجا با امرای ازبک جنگ کرد شکست یافته بعراق آمد و از شرف پابوس نواب کامیاب

حضرت اعلی پادشاه جهان وارث ملک سلیمان ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل

بهادر خان انار الله برهانه و فتح ابواب [illegible] مشرف گشت و بحسب حکم همایون

او را در شنب غازان تبریز منزل دادند و هر روز مبلغ [illegible] جهت اخراجات

او تعیین کردند مدت [illegible] سال در تبریز بود و در سنه عشرین و تسعمایه که سلطان سلیم

روم به تبریز آمد او را همراه خود بروم برد و او در روم وفات یافت و مظفر حسین میرزا

باستراباد

باستراباد گریخت و در آنجا در سنه ثلث عشر و تسعمایه بعالم آخرت رحلت فرمود

میرزا عمر بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان چون بیان احوال او و برادرش بیان

احوال جابر احفاد احوال امیر تیمور مقدم بود اما برادر اسباب سلطنت قراقوینلو با احوال

او و برادرش میرزا ابابکر تا آخر از سیاق تاریخ اولی در نسب نمود القصه

در نوبت آخر که امیر تیمور بایران آمد در سنه اثنی و ثمانمایه میرزا عمر برادر ماوراء النهر

حکومت داد و او مدت سه سال بحکومت آن دیار مشغول بود و چون امیر تیمور

از سفر شام و روم آمد بنابر آن رخصت نمود که در قرایاغ قشلاق کرد میرزا

عمر را از سمرقند بقرایاغ طلب کرد و حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام

بدو تفویض فرمود و حکام فارس و عراق تابع ساخت که بکار رسانی احکام

شوند و حکومت عراق عرب برادرش میرزا ابابکر ارزانی داشت و میرزا [illegible] شاه را

با او بعد از دو سال [illegible] چون خبر فوت امیر تیمور در تبریز

میرزا عمر شنید بسبب سلطنت آن دیار با هم نزاع کرد و میرزا ابابکر از عراق عرب

نزد خود طلب نمود چون میرزا ابابکر در اردوی میرزا عمر نزول کرد او را گرفت

در قلعه سلطانیه بند کرد و بعد از چند روز کس تعیین کرده بسلطانیه فرستاد تا

او را از قلعه بیرون آورند چون آن شخص بدر خانه که میرزا ابابکر در آنجا محبوس بود درآمد

میرزا ابابکر پیش دستی کرده آن شخص را با دو کس دیگر بقتل رسانیده و از بند

بیرون آمده قلعه و شهر را فرو گرفت و از حضرت [illegible] در سنه [illegible] ثمانمایه

واقع شد در ینوقت میرزا میرانشاه بخراسان رفته درگاه پدرش بود و میرزا
ابابکر از سلطانیه بخراسان نزد پدر رفت و میرزا عمر بسلطانیه آمد و در این میرزا ابابکر
بحرارت و دشته روی بعراق نهاده چون بشهر بازآمد لشکر فوج فوج بدو ملحق شدند
و میرزا عمر در ینوقت در آذربایجان بود و میرزا ابابکر از شهر سلطانیه رفت
جمعی که آنجا بودند تسلیم کردند لشکر بسیار برو جمع شدند آهنگ جنگ میرزا عمر
کرد و متوجه آذربایجان شد و اکثر امرای میرزا عمر از و روگردان شده نزد میرزاده
ابابکر آمدند میرزا عمر قوت مقابله با میرزاده ابابکر نماند بطرف عراق رفته پیش نزد
میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر پسران میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور که از جانب
میرزا شاهرخ حکومت آن ممالک تعلق بایشان داشت رفت و از ایشان استمداد
نمود و میرزا ابابکر در آذربایجان الاول سنه ثمان و ثمانمایه به تبریز رفته بر تخت نشست لیکن
از ینجا میرزا عمر با تفاق اولاد میرزا عمر شیخ لشکرهای فارس و عراق بقصد میرزا ابابکر
کشیده و در حوالی آمدند و میرزا ابابکر نیز با لشکرهای آذربایجان برابر رفت در موضع
خرزه بایکدیگر جنگ سخت کردند چنانکه جماعت بسیار کس از سوار و پیاده در آن جنگ کشته
شدند و میرزا ابابکر غالب آمد و میرزا عمر منهزم شده بخراسان آمد میرزا شاهرخ او را
اعزاز و احترام نموده استراباد و مازندران بدو شفقت فرمود و چون آن الکا
گرفت با میرزا شاهرخ یاغی شده در روز دوشنبه تاسع ذی الحجه سنه تسع و ثمانمایه در
حدود جام با او جنگ کرد و شکست یافت و بطرف هرات گریخته و بجوار است فرمود

گرد آورد

نزد برادر خود خلیل سلطان رفت و در خشم تیری داشت داروغگان آن حدود او را گرفته
نزد میرزا شاهرخ فرستادند میرزا شاهرخ طبیب جراح تعیین کرده حکم فرمود که
او را بهرات برند و معالجه کنند چون میرزا عمر را بنقدور ابادان آوردند وفات یافت
در رجب پنج الی القعده سنه ثمانمایه او را در بهلوی فخر رازی دفن کردند
میرزا ابابکر شاه بن امیر تیمور بعد از هزیمت برادرش میرزا عمر در آذربایجان بر تخت
سلطنت نشست مردی مشهور و شجاع بود و در میان اولاد و احفاد امیر تیمور کسی نیز او
کسی نبود و قرا یوسف بن قرا محمد ترکمان که در آن ایام از تیمور گریخته بروم رفته بود
در آن زمان بیرون آمده بود و میرزا ابابکر دو بار با او جنگ کرده هر دو بار
مغلوب گشت و در نوبت دوم پدرش میرزا میرانشاه در جنگ بدست قرا یوسف
کشته شد و در صورت در رجب چهارم ذی القعده سنه عشر و ثمانمایه روی نمود
و از آن آذربایجان از تصرف میرزا ابابکر بیرون رفت و قرا یوسف آن را ضبط
شد و میرزا ابابکر بکرمان رفت حاکم کرمان سلطان اویس پسر ایدکو بارلاس
کرد بسیستان افتاد و از سیستان بکرمان معاودت فرمود و در حدود کرمان
با سلطان اویس جنگ کرد کشته شد و این واقعه در اواخر رجب یا اوایل شعبان سنه احدی
و عشر و ثمانمایه روی نمود

(باب پنجم) در ذکر پادشاهان ترک قراقویونلو (و بعضی قراقویونلو نیز میگویند)
آق قویونلو و سلطنت ایشان بازاری لقب داده‌اند و سلطنت ایشان شصت و سه
سال اول ایشان (قرا یوسف) بن قرا محمد بن تورمش بن بیرام خواجه ترکمان است

وقرا محمد از امرای سلطان احمد ایلکانی بوده و دخترش در حباله سلطان احمد بوده
و سروری الوس قراقوینلو بوده نیکی داشته و جد امیر بیرام خواجه که بعد از وفات
سلطان اویس بر سر صلح و رستگاری او حسن حکومت یافته بود و در زمان تمامی جماعت
یافته قرا یوسف در زمان امیر تیمور در روم بود و بر عراق عرب مستولی شد سلطان
احمد ایلکانی را از آنجا بیرون کرد چون امیر تیمور از روم بازگشت آمد عراق عرب را
به پسرزاده خود ابابکر داد و او را بدفع قرا یوسف به بغداد فرستاد و حکم فرمود که
فرزندزاده دیگرش میرزا رستم بن عمر شیخ نیز از حدود اصفهان مدد میرزا ابابکر
به عراق عرب رود ایشان در زیر حله بقرا یوسف رسیدند با او جنگ کردند
و برادرش یار علی را کشتند قرا یوسف ایشان منهزم گشته بمصر رفت پادشاه
مصر او را با سلطان احمد ایلکانی بموجب حکم امیر تیمور گرفت و بند کرد
و قرا یوسف را در آنجا پسری متولد شد پیربوداق نام کرد و سلطان احمد
آن پسر را بفرزندی قبول نمود بعد از آن چون خبر وفات امیر تیمور بمصر
رسید قرا یوسف را از بند بیرون آوردند و تربیت کردند و هزار
سوار از ترکمانان که با او بمصر رفته بودند بر وی جمع شدند و او در آنجا از
مصر با آن زکینه بکنار آب فرات حلب فرستاد و جنگ با حفظان
و امرای مصر جمعا کرد و در همه معارک غالب آمد و دوان را اسما او برکه ایش
هر چه دیدند غارت کردند و چون بدیار بکر رسید خبر ایشان و تمام



بود پیوسته و او قلعه اونیک در تصرف آورد و در غره جمادی الاول سنه
تسع و ثمانمائه در حوالی نخجوان با میرزا ابابکر بن میرانشاه مصاف داد و
او را شکست و تبریز آمد و در بیست و چهارم ذی قعده سنه عشر و ثمانمائه میرزاده
ابابکر بار دیگر در حدود تبریز با قرا یوسف جنگ کرد و قرا یوسف استیلا
تمام یافت و پسر خود پیربوداق را که سلطان احمد او را بفرزندی خوانده بود
بسلطنت نصب کرد و تمام آذربایجان در ضبط آورد و بعد از فتوحات ابابکر
شد و قرا عثمان بایندری را که حاکم آنجا بود منهزم ساخت و از آن سنه
ثلث عشر و ثمانمائه سلطان احمد ایلکانی در تبریز جنگ کرد و او را بگرفت
و در پنجم ربیع الاول بکشت و عراق عرب نیز بتصرف آورد و برادر خود
شاه محمد را داد و یکبار دیگر بر سر قرا عثمان رفت و قلعه رعتی را
مدتی محاصره کرد و عاقبت بازگشت قرا عثمان با او در مقام تنزل شده
التماس صلح کرد و قرا یوسف در سنه خمس عشر و ثمانمائه با امیر شیخ ابراهیم
شیروانی و کستندیل ملک گرجستان مصاف کرد و شیخ ابراهیم
را با جمیع امرای بگرفت و کستندیل را با جمیع اقوام بکشت و شیخ ابراهیم
را به تبریز آورد و خون بها ستده آزاد کرد و بشروان باز [illegible]
فرستاد و شیخ ابراهیم بعد از آن پنج سال دیگر در شروان پادشاه بود
تا در سنه عشرین و ثمانمائه بجوار رحمت حق تعالی پیوست و پسرش امیر خلیل

بجای او پادشاه شد و مدت چهل سال و شش ماه در پادشاهی بماند در سنه
ثمان و ستین و ثمانمائه وفات یافت قرا یوسف در سنه ست عشر و ثمانمائه متوجه اران شد
و بجهت عارضه از همدان بازگشت و سلطانیه و طارم و قزوین و ساوه را گرفت
و در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه بجانب عساکر رفت و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه میرزا
شاهرخ از خراسان متوجه او شد و قرا یوسف نیز باستقبال نمود در اوجان در
روز پنجشنبه ششم ذی قعده سنه مذکوره بمرگ طبیعی بماند و همگی متفقین و متحیر او گذاشت [?]
و فرزندان او هیچکدام در آن حال حاضر نبودند لشکریان شروع کنند و خانه اش غارت
کردند و هیچکس او را متوجه نشد که او را دفن کند و او را در همان خرگاه که مرده بود در بالای
کشت [?] نشستند و احاد الناس [illegible] که خرگاه را غارت کردند و جامها را از تن
او بیرون کردند و بطمع حلقه طلا که در گوشش داشت ببریدند و او را از روی گشت
برهنه بر روی زمین انداختند و دو شبانه روز بدین حال افتاده بود تا بعد از آن
اخی جیان او را بطرف ارجیش بردند و در مرقد آبا و اجداد او دفن کردند مدت
سلطنت او چهارده سال اکثری قرا یوسف شش پسر داشت پیر بوداق خان قرا یوسف
او را بسلطنت نصب کرده بود و در زمان حیات پدرش درگذشته بود از او
قرا یوسف سلطنت باسم خود کرد و اسکندر میرزا و جهانشاه احوال ایشان [illegible]
مذکور خواهد شد امیر شاه محمد مدت بیست سال باستقلال حاکم عراق عرب بود
تا در سنه ست و ثلثین و ثمانمائه برادرش اسپهان بغداد از دست او بیرون کرد

و شاه محمد

و شاه محمد گریخته از بغداد بیرون رفت و بموصل رسید و موصل را مسخر کرد بعد از آن
بطرف بغداد عزم کرد و بشفویه رسیده غارت کرد و به ورنگ آمد و قصد
شیخ حسن داشت در حدود و شمیان بر دست امیر حاجی همدانی بقتل آمد و در سنه
ذی قعده سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه امیر اسپهان بعد از اخراج شاه محمد از آن
حاکم بغداد بود و در روز سه شنبه ثانی عشرین ذی قعده سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه
بمرگ خود وفات یافت و آن قران نحسین در سرطان بود و امیر ابو سعید برادرش
برادرش امیر اسکندر بقتل رسید **امیر اسکندر** بن قرا یوسف نهایت متهور و شجاع
و دلیر بود و در طایفه قرا قوینلو کسی بشجاعت او نبود و بعد از پدر لشکر قرا قوینلو
بر وی جمع شدند و او در روز دوشنبه هفتم رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمائه در حدود
الشگرد [?] و [illegible] که انرا [illegible] خوانند با میرزا شاهرخ مصاف داد و دو روز از لشکر
قتال و جدال بسیار اتفاق [illegible] اشتغال داشت سپاه طرفین بسیار هلاک شدند و
روز بازگشتن و آوردن [illegible] برفتند و در روز سیوم میرزا اسکندر منهزم گشت و بعد
[illegible] و چون میرزا شاهرخ به دارالملک خراسان مراجعت نمود
امیر اسکندر به تبریز آمد و بر تخت نشست و بر آن دیار بالکل مستولی شد و در سنه
ثمان عشرین و ثمانمائه عزالدین شیر ملک کردستان را [illegible] و در سنه [illegible] سال
امیر شمس الدین ملک اخلاط را بقتل آورد و در سنه ثلثین و ثمانمائه سلطان [illegible]
مردم میرزا شاهرخ را بیرون آورد و سلطان احمد گرد را بقتل آورد [illegible]

میرزا شاهرخ نوبت دوم بقصد قلع و قمع او تا آذربایجان آمد در روز سه شنبه هفدهم ذی الحجه
سنه مذکوره در ظاهر سلماس امیر اسکندر با میرزا شاهرخ جنگ کرد و میان ایشان
دو روز قتال و جدال بود امیر اسکندر زخمی خورد دست بردی ننمود که شرح آن
در این مختصر نخواهد بود در آخر چون طاقتش نماند بجانب روم فرار کرد چون میرزا
شاهرخ در سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه بخراسان رفت امیر اسکندر آذربایجان را در
آورد و یکی از مردم خراسان که اسکندر بار از و جست [illegible] مملکت
گرفت و بگذاشت امیر اسکندر برادر خود ابوسعید را که از جانب میرزا شاهرخ
بایالت آذربایجان منصوب شده بود بقتل آورد و در سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه بار
دیگر لشکر بدان رفت و نهب و غارت و قتل کرد و در دوم ربیع الاول سنه [illegible]
ثلثین و ثمانمائه میرزا شاهرخ بار سیم بجهت دفع او از خراسان متوجه شد چون بری
رسید میرزا جهانشاه برادر امیر اسکندر در شعبان سنه مذکوره
[illegible] میرزا شاهرخ پیوست و بعنایات الطاف مفتخر گشت و همچنین امیر
زاده شاه علی ولد امیر شاه محمد پسر قرا یوسف و امیر بایزید استاجلو که
از عظمای امرای ترکمان بود بمیرزا شاهرخ ملحق شدند و میرزا شاهرخ
بجانب آذربایجان نهضت فرمود و امیر اسکندر این نوبت قوت مقاومت
نداشت فرار کرد و آذربایجان بگذاشت و [illegible] فتنه انگیز قرا عثمان بایندری
را که سرراه بر او گرفته بود بکشت میرزا شاهرخ تا آذربایجان آمد و [illegible] آن

مملکت

مملکت را تا حد روم و شام بمیرزا جهانشاه تفویض فرمود و [illegible]
عنان [illegible] داشت و چون میرزا شاهرخ در اوایل سنه [illegible] و ثمانمائه
بخراسان معاودت فرمود امیر اسکندر از روم مراجعت نموده در [illegible]
تبریز با میرزا جهانشاه جنگ کرد و شکست یافته بقلعه النجق گریخت و محصور شد
و در اثنای محاصره در بیست و هفتم شوال سنه احدی و اربعین و ثمانمائه بر دست پسر خود
شاه قباد که با یکی از متعلقان پدر لیلی نام نظری داشت بقتل آمد مدت سلطنت
او شانزده سال میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بن قرا محمد در شهور سنه [illegible]
و ثمانمائه بحکم میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بدو تعلق گرفت و [illegible]
دولت و حکومتش در تزاید گرفت برادرش امیر اسکندر با او جنگ کرد و منهزم شده
در قلعه النجق بدست پسرش کشته شد چنانچه گذشت میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] و مملکت میرزا جهانشاه را اضافه شد و او در سنه [illegible]
و ثمانمائه بغزای گرجستان رفت و فتح کرد و بعد از فوت برادرش [illegible]
[illegible] عراق عرب بتصرف آورد و بعد از فوت میرزا سلطان محمد بن میرزا
بایسنقر در سنه [illegible] و ثمانمائه بر عراق مستولی شد و مردم اصفهان را در
سنه [illegible] و ثمانمائه بقتل آورد و مجموع قلاع و حصون بلاد عراق را [illegible]
و فارس و کرمان بتصرف گرفت و در اواخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه [illegible] میرزا
[illegible] فتنه [illegible] سابقا در احوال سلطان ابوسعید میرزا [illegible]

بافته بعزم تسخیر خراسان از راه عقبه صندوق‌شکن توجه جرجان شد و در روز سه
شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمائه با میرزا ابراهیم پسر میرزا
علاء الدوله در کنار سیخی استراباد جنگ کرده مظفر شد و بسیاری از امرا و امیر
زادگان جغتای در این جنگ کشته شدند و میرزا جهانشاه باستقلال تمام بخراسان درآمد
و پانزدهم شعبان سنه مذکوره در شهر هرات نزول فرمود و قریب شش ماه باستقلال
در آن حدود توقف کرد و در آنجا میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر در روز
عید اضحی در سنه مذکوره بحضورش رسید و احترام یافت بعد از آن سلطان ابوسعید
از بلخ متوجه او شد و خبر بمیرزا جهانشاه رسید که پسرش حسن علی که در قلاع آذربایجان
محبوس بود بیرون آمده و تبریز را گرفته و یاغی شده بنابرین میرزا جهانشاه با
سلطان ابوسعید صلح کرده خراسان بدو مسلم داشت و در اوایل سنه ثلث و ستین و
ثمانمائه بعراق مراجعت نمود و لشکرش در آن راه بهر جا رسیدند از آبادانی اثری
نگذاشتند و میرزا جهانشاه چون بمملکت خود آمد حسن علی را گرفته محبوس ساخت و پسر دیگرش
پیر بوداق که ملک فارس بدو داده بود در او پسندیده مخالفت میکرد در سنه مذکور
از آنجا اخراج کرده ببغداد فرستاد چون بمکان عقوق منمود و حقوق ابوت
نمیگذاشت میرزا جهانشاه در سنه سبع و ستین و ثمانمائه متوجه بغداد شد و پیر بوداق را محاصره
کرد و مدت یکسال بر در بغداد نشست مردم در میان تنگی ارجاع گفتند پیر بوداق را در بغداد
بکشند و برادرش محمدی میرزا بمشورت جهانشاه در صباح روز پنجشنبه دوم ... 

سبعین

سبعین و ثمانمائه بر سر او رفت و او غافل نشسته و بضرب تیغ کشته او را بکشت
و میرزا جهانشاه بتبریز آمد شوکت و عظمت او بمرتبه اعلا رسیده بود بنوعی
که پدران او را عشر عشیر آن در خیال نمی آمد و تمامی ممالک عراق عرب و عجم و اران
و سواحل دریای عمان و آذربایجان تا سرحد روم و شام در زیر نگین او بود
و بعد ازین دولت او روی در انحطاط نهاد و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بقصد
دفع حسن بیک که حاکم دیاربکر بود بدانجا رفت و کاری از پیش نبرد و زمستان
در رسید که مراجعت نماید در کوچ دادن احتیاط عزیمت اردو
و لشکر را در اول از پیش روان میکرد و خود تا آخر روز بر بستر استراحت
می‌خفت و بعد از آن در عقب لشکر میرفت حسن بیک فرصت غنیمت دانسته
در وقتی که لشکر وارد و از پیش رفته بود میرزا جهانشاه خفته با برادران سوار
متکفل بر سر او فرود آمد و میرزا جهانشاه در وقت گریز کشته شد و پسرانش محمدی
میرزا و ابو یوسف میرزا را اسیر کشیدند و این واقعه در دوازدهم ربیع الثانی
سنه مذکوره وقوع شده مقتضا و سال عمر داشت نعش او را به تبریز نقل کردند و
در مظفریه مدفون ساختند میرزا جهانشاه مرد بدخویی نا راغب بود و سر داران را
باندک بهانه میکشت و شرع را خوار میداشت و بر فسق و فجور اقدام مینمود
حسن علی بن میرزا جهانشاه بن قرا یوسف در قلعه ماکو به محبوس بود بیرون آمد و
تخت را بگرفت و قلاع و خزاین بدست آورد و موازی بقصد و پنجاه از ایشان

بخشش کرد و قریب دویست هزار سوار بر او جمع شدند و چون قریب بیست و پنج سال در
قلعه محبوس بود و داعیه از حصول این فتنه تدبیری نداشت گردی چندی وجود در این حرکت
کرد و حسن علی نام نهاد و امرای بزرگ پدر را ذلیل کرد و اخذ در اثنای این حرکات
متوجه آذربایجان شد حسن علی باستقبال او رفت و در جوار مرند او را از او تخلف
نمودند و او منهزم شد در رفت سلطان ابوسعید از خراسان بعد از خبر رسیده بود
نزد او رفت سلطان ابوسعید محمد قشلاق او در تبریز بنفس بر سر حسن علی سلطان
ابوسعید در قراباغ قشلاق آمد حسن علی بولایت رفت باز جمعی کثیر از او بر حسن علی
بر او جمع شدند و در همدان با سپاه مظفر که مقدم ایشان اغرلو محمد
بن حسن بیگ بود مصاف داد و گرفتار شد و در ماه شوال سنه ثلث و
سبعین و ثمانمائه خود را کشت و دولت قراقویونلو با آخر رسید

فصل دوم در ذکر آق قویونلو و ایشان را بایندریه نیز گویند نه تن سلطنت
داشتند و مدت سلطنت ایشان چهل و دو سال اول ایشان امیر کبیر اوزون حسن بیک بن علی بیک بن عثمان بیک
بن قتلغ بیک بن حاجی بیک است پادشاه دانا و جاه و حشمت و شوکت
و رعیت پرور بود و عدل و رافت تمام داشت و سیاست بالا کلام داشت
تا غایت عمل او در استیفای مال و حقوق دیوانی قانون ثبت خود نمود
قضایا و مهمات سیر شد و حکم بر نهج راستی و عدالت میکرد و شرع شریف
در زمان او رواج تمام گرفت و قضات اسلام اعتبار تمام داشتند با

علما و فضلا

علما و فضلا می‌نشست و از تفسیر و حدیث و فقه سخن در مجلس علا او گذشت
و سادات و مشایخ را اکرام و تعظیم نمود و بهر ایشان سیورغال داد و مساجد
و مدارس و رباطات ساخت و دو فتح بزرگ او را در اوایل دولت
میسر شد و بر دو پادشاه نامدار عالمگیر بعد از ظفر یافت اول فتح
جهانشاه میرزا چنانچه در احوال او مذکور شد دوم فتح سلطان ابو
سعید میرزا و شرح آن پاره در احوال او سمت ذکر یافت و بر خاطر ارزان
درین موضع ایراد می‌باید جدان او در دیار بکر حاکم بوده‌اند و قلاع و محال
تحت ایشان بوده اند و همیشه با دودمان امیر تیمور طریق موافقت مسلوک می‌داشتند
جد او قرا عثمان در سفر روم با امیر تیمور همراه بوده بخلاف قرا یوسف و در زمان
امیر اسکندر و میرزا جهانشاه که همیشه ازیشان مخالفتها ظاهر می‌شده بعد از
میرزا جهانشاه حسن بیک بآذربایجان آمد و حسن علی پسر میرزا جهانشاه از او
فرار کرد و بخدمت سلطان ابوسعید رفت و احترام یافت حسن بیک در تبریز
آمد و تخت گرفت و آذربایجان در ضبط آورد و در زمستان قشلاق قراباغ
رفت پس از آن سلطان ابوسعید از عراق متوجه آذربایجان شد چون بمنزل
میانه رسید لشکر خطای بر تبریز رفتند و معامله بسود کردند و بخشش بانعام
ایشان نشد و حسن بیک مکرر ایلچی باردوی سلطان ابوسعید فرستاد
و حقوق خدمت قدیم آبا و اجداد باز نمود و خدمت عثمان و قرا یوسف

و اولاد و حفید او نوح داد و التماس صلح کردند بدین نوع که آذربایجان سیورغال که
پادشاه مرحوم شاهرخ میرزا بمیرزا جهانشاه شفقت نموده بود و بدیشان که دشمنان او
بر اندوخته بود گذارند سلطان ابوسعید قبول نکرد و بقول اینها حسن بیک
چون دید که سلطان ابوسعید در مقام تمرد و نخوت و تجبر است از صلح ناامید
گشت در مقام مخالفت شد و در اهمال سد راه جهت و مردم شیروان
نیز با حسن بیک موافقت کردند و قوت باز گرفتند لشکر جغتای مضطرب شدند
و قحط عظیم در اردوی ایشان پدید گشت چنانچه دوازده اوری بهای گاو
پادشاهی جو بخوردند سلطان ابوسعید امیر فرید ارغون را که امیر الامرای بود
با سرداران لشکر بمقابل حسن بیک فرستاد حسن بیک برایشان غالب آمد و امیر
فرید گرفتار شد و حسن بیک در حدود اردوی جغتای نزول فرمود سلطان
ابوسعید متزلزل گشت و مادر خود نزد حسن بیک فرستاد و التماس صلح کرد حسن بیک
چون میدانست که اردوی ایشان پریشان شده و کارش از دست رفته صلح
قبول ننمود سلطان بعزم فرار از اردوی خود بیرون آمد حسن بیک در اردوی
جغتای نزول کرد و پسرش زینل بیک بسلطان ابوسعید رسید و او را گرفته
نزد حسن بیک آورد و بعد از سه روز مقتول گشت و این واقعه در ماه رجب
سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه بوقوع انجامید چنانچه گذشت بعد از آن حسن بیک
با امرا و لشکر جغتای ... عمل کرده ایشان را در خدمت یادگار محمد



بخراسان فرستاد چنانچه در احوال یادگار محمد مذکور شد حسن بیک در سنه
اربع و سبعین و ثمانمائه بعراق آمد و از عراق بشیراز رفت و ابو یوسف
میرزا پسر جهانشاه میرزا در آن وقت در فارس بود بر سر لشکر حسن بیک
مقتول شد حسن بیک شیراز را در اوایل بمنصور بیک پرناک داد و بعد
از آن به پسر خود سلطان خلیل شفقت نمود و اتابک او عمر بیک حاکم
فارس بود و شهر اصفهان به پسر خود اغورلو محمد تفویض نموده بود
و او در آخر عهد بابا مخالفت ظاهر کرد و بعد بروم رفت و بعد از
به پسر دیگر مقصود بیک ارزانی داشت و با جمله عراقین و فارس
و کرمان را در یکجا بتصرف حسن بیک در آمد و چون استقلال
تمام یافت در اواخر شهور سنه ست و سبعین و ثمانمائه قصد روم
کرد و در حدود ارزنجان رومیه با مقدمه لشکر روم غالب شد و مراد
و خاص مراد رومی را بکشتند بعد از آن در روز دوشنبه تاسع
ربیع الآخر سنه سبع و سبعین و ثمانمائه با سلطان محمد پادشاه روم جنگ
کرد و شکست یافت و پسرش زینل بیک که والی مملکت فارس
بود در آن جنگ کشته شد حسن بیک به تبریز آمد و لشکر روم از عقب
نیامدند و سلطان محمد بروم معاودت کرد بعد از قتل زینل بیک
قزوین را به برادرش یعقوب تفویض نمود حسن بیک در اوایل شهور

احدی و ثمانین و ثمانمائه بگرجستان رفت و سادات مرعشی علم در پیش
داشتند همراه بگرجستان برد و بسیاری از ولایت گرجستان را
فتح کرده و برده بسیار گرفت و بهر یک از سادات و امرا را از آن
نصیبی داد و هم در سنه مذکور بتبریز معاودت فرمود چون یازده سال
دیگر در پادشاهی بسر برد در شب عید فطر سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه
در تبریز وفات یافت و در باغ نصریه که از منشآت اوست مدفون شد
حسن بیگ هشت پسر داشت اغورلو محمد در اوایل ظهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه
نماند سلطان خلیل یعقوب میرزا و یوسف میرزا احوال اینها مذکور خواهد شد
مقصود بیگ بعد از حسن بیگ بفرمان سلطان خلیل مقتول گشت و زینل بیگ در جنگ
روم کشته شد سلطان خلیل بن حسن بیگ بعد از پدر بسلطنت نشست و دیار بکر
ببرادر خود یعقوب بیگ داد و در عراق مراد بیگ بن جهانگیر که عموزادهٔ پدرش بود باداد
در جمادی سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه یاغی شد و بسلطانیه آمده با منصور بیگ پرناک
که از امرای سلطان خلیل بود جنگ کرد و غالب آمد سلطان خلیل از تبریز آهنگ
جنگ او کرد و مراد بیگ از او فرار نموده بقلعه فیروزکوه رفت حسن کیای چلاوی
که حاکم آن قلعه بود او را بقلعه راه داد چون امرای سلطان خلیل پای قلعه رسیدند
مراد بیگ را با چند نفر دیگر که همراه بودند بدیشان سپردند تا در روز
دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکور بکشتند و سرهای ایشان [illegible]

سلطان

سلطان خلیل در خرقان آوردند در بین این اثنا خبر رسید که یعقوب بیگ در دیار بکر
یاغی شده و بآذربایجان آمده سلطان خلیل بعزم رزم او متوجه آذربایجان شد
و در روز چهارشنبه چهارم ربیع الآخر سنه مذکوره در رودخانهٔ خوی با یعقوب بیگ
جنگ کرد و بعد از کوشش بسیار کشته شد مدت سلطنتش شش ماه و نیم یعقوب بیگ
بن حسن بیگ بعد از قتل برادر بپادشاهی بر قرار گرفت [illegible] و
که پدرش بمردم داده بود در انقضا فرمود و بشورش ... زمین سنام داد
شعرا در دولت او رونق گرفتند و از اطراف و جوانب قصاید و
مدایح باسم او گفتند و بتبریز فرستادند و در سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه
بایندر بیگ که امیر الامرای شام بود بطمع ملک بدیار بکر آمد و در سنه
لشکر یعقوب بیگ در ماه رمضان سنه مذکوره بقتل رسید و در سنه
ست و ثمانین و ثمانمائه پسر جلال الدین احمد در شام وفات یافت والد
مؤلف این کتاب یحیی بن عبد اللطیف الحسنی در عهد او بتحقیق در روم بود
این سال بوده و در اواخر سنه ست و ثمانین و ثمانمائه بایندر بیگ که
امیر الامرا بود با پادشاه یاغی شد یعقوب بیگ در حدود ساوه با او
جنگ کرد و او را بکشت و در این سال سلطان محمد اول پسر سلطان مراد در روم وفات
یافت چون ده سال از سلطنت او بگذشت در سنه ست و تسعین و ثمانمائه
نواب رفیع جناب حضرت سلطان اعظم خاقان اعدل اکرم ظهیر الباهر ابو المظفر

ظل الله فی الارضین الداعی الی الخیر فخر السلطنة والولایة والهدایة شاه ابو الغازی
سلطان حیدر الحسینی الصفوی تغمده الله بغفرانه واسکنه علی فرادیس جنانه لشکر
بشیروان کشیدند وفتح بسیار پادشاه آنجا از یعقوب بیگ استمداد نمود یعقوب
راه صواب و صلاح گم کرد و سلیمان بیگ بیجن را با لشکر بسیار بمدد فرخ یسار
فرستاد و در حدود طبرسران با آن مظهر الطاف الهی جنگ کردند و آن حضرت
بعز شهادت فایز گشت پس از آن یعقوب بیگ شاهزادگان آن حضرت را که
ماه آسمان پادشاهی بودند در قلعه اصطخر محبوس کردند قصد خاندان نبوی و
عداوت دودمان مرتضوی که خلاصه اهل عالم و زبده بنی آدم اند بر نفس ایشان مبارک
نیامد لاجرم یعقوب بیگ از عمر بهره نیافت و عنقریب نسلش را انقراض و در
اوان جوانی هنوز سال عمرش بسی نارسیده در جمادی الآخر سنه ست
و تسعین و ثمانمائه در یورت سلطان بود در اباغ که در ایام قشلاق کرده
وفات یافت مدت سلطنتش دوازده سال و دو ماه مدت عمرش بیست و هشت سال
و قبل از وفات او برادرش یوسف بیگ و مادرش سلجوق شاه خاتون
از عالم رحلت کردند و مولانا بنایی شاعر در آن وقت گفته که از یوسف
تا ن دیدم ندارد یعقوب آگاهی عزیزا یوسف از کم شد چه شد یعقوب را باری
و جای دیگر این رباعی گفته ع عمر دل من ز شوق یعقوب طلبید ع یعقوب ز فرقت دل یوسف نشنید ع
رنجی که هم از غم یعقوب رسید ع هر کس یعقوب از غم یوسف شنید ع و این دو بیت نیز از او

در باب

در باب گفته ع در راه طلب طالب و مطلوب نماند ع در بزم طرب راغب و مرغوب نماند ع
بل ملک از موج فنا طوفان کرد ع در مصر بقا یوسف و یعقوب نماند ع
در زمان او ابواب افراحات مسدود بود و بغیر از زمان آسایش مطلق از
رعیت منقطع نشد و از یعقوب بیگ سه پسر ماند بایسنقر میرزا سلطان مراد
مادر ایشان گوهر سلطان خانم دختر فرخ یسار بن امیر خلیل شروانی بود و برادر
حسن بیگ مادرش بلقیس خانم دختر سلیمان بیگ بیجن بود و احوال او در باب
گفته خواهد شد انشاء الله تعالی **بایسنقر میرزا** بن یعقوب بیگ بن حسن بیگ
بعد از فوت پدرش بسعی صوفی خلیل موصلو سلطنت بر وی مقرر شد
چون کودک بود زمام امور پادشاهی بقبضه اقتدار صوفی خلیل در آمد
و او در زمان شب یعقوب میرزا وفات یافت میرزا علی الدوله سلطان خلیل را
که امیر دیوان پادشاه بود بقتل آورد و جماعت بایندریه و دیگر امرا
از حکومت صوفی خلیل ... خشم در آن چند روز مسیح میرزا ابن حسن بیگ
را پادشاهی برداشتند و با صوفی خلیل و امرای موصلو در یورت سلطان
بود جنگ کردند و مغلوب گشتند و مسیح میرزا با بسیاری از امرای بایندر
و جمعی که با ایشان متفق بودند بقتل آمدند مگر رستم بیگ بن مقصود بیگ بن حسن
بیگ که او را ابیه الفتح فرستاده بند کرده بودند و محمود بیگ بن اغرلو محمد
بن حسن بیگ در جنگ گریخته بجانب ... آمد و لشکر بر او جمع شدند با اهتمام

رجب سنه سبع وتسعین وثمانمایه به تبریز آمده بر تخت پادشاهی نشسته بود القدر
سیوی رنجان که او بر دم داد از طبقه آق قوینلو و قراقوینلو کسی نزاد از اول سلطنت
او مع ازمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان بهوس تسخیر عراق کرد
و در چهاردهم محرم سنه ثمان وتسعین در ورامین نزول کرد و بعد از چند روز ازو جمعی
امرای آق قوینلو توهم کرده فرار بجانب خراسان داد و چون کیال سلطنت
رستم بیک بگذشت کوسه حاجی بایندر در شهور سنه مذکوره در اصفهان یاغی
شده رستم بیک براق آمد بعضی امرا او بدفع کوسه حاجی نامزد فرمود ایشان
کار او را در حدود قم کفایت کردند سر او نزد رستم بیک فرستادند و چون
دران وقت از کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان مخالفتها ظاهر شد و میر عبدالملک
حسینی سیفی از سادات عظام قزوین که مقدم امرای گیلان بود و بعضی از
بایندریه را در قزوین و ری بقتل آورده و سلطانیه را غارت کرده بود
ایبه سلطان را با لشکر قاجار بر سر گیلان فرستادند ایبه سلطان از حوالی
قزوین گذشته در کوه لاره بشلم در منزل دریاوک نزول فرمود و میر عبدالملک
ازو فرار کرد لشکر قاجار تمام الکای رودبار که تعلق بپادشاه گیلان داشت
غارت کردند و بسیاری از لشکر گیلان را در راه زنجان در سنه مذکوره
بقتل آوردند و از سرهای ایشان منارهها ساختند رستم بیک بجمیع [illegible]
بایسنقر میرزا که از شیروان خروج کرده بود باذربایجان معاودت نموده و

بر تخت سلطنت نشست بایسنقر میرزا و صوفی خلیل با لشکر با رستم بیک جنگ محمود بیک
کردند و در رباط اتابک از حدود درجزین و قلقشین بهم رسیدند جمعی عظام از امرا شدند
بایسنقر میرزا غالب گشت و محمود بیک و شاه علی بیک نیز کشته شدند و از سلیمان بیک
بیجن و دارا بیک با صوفی خلیل مخالفت نمود صوفی خلیل بعزم دفع او متوجه دیاربکر گشت
میان او و بیکن در حدود قلعه وان محاربه دست داد و بعضی امرا از جانب صوفی
خلیل روگردان شدند و بایسنقر میرزا از طرف سلیمان بیک بر رفتند صوفی خلیل در ان
جنگ کشته شد سلیمان بیک صاحب اختیار گشت و به تبریز آمد و این وقایع در اواخر
در شهور سنه ست وتسعین وثمانمایه بوقوع پیوست بعد از ان ایبه سلطان بایندر باتفاق
لشکر قاجار با میرزا بایسنقر یاغی شدند و باتفاق عزم سیدی علی حاکم ملوالجنی
رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن را از قلعه بیرون آوردند و پادشاه ساختند
و بعد از سلیمان بیک متوجه تبریز شدند اکثر امرا و لشکریان میل با ایشان کردند سلیمان بیک را
قوت مقابله نماند بطرف دیاربکر گریخت و آنجا بر دست نور علی بیک بایندر
بقتل آمد و امرای آنجا با خاندان عظیم الشان حیدری کرده بود و رسید مثنوی
اگر بدکنش بر دهد روزگار ۝ بگردون گرادان رسد هر دو بار ۝ زمانه ز کردار فرود
آورش ۝ بقصد بد خویش بسپاردش ۝ و بایسنقر میرزا نزد جد مادری خود
فرخ یسار بشیروان رفت شرح احوال او در ضمن احوال رستم بیک مرقوم آید
رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک بعد از انهزام بایسنقر میرزا و سلیمان بیک در اواخر

ابر

کامکار شاهزاده عالی قدر ماه آسمان سلطنت و ابنهای سلطانعلی پادشاه
بن سلطان حیدر را با برادران رفیع مکان از قلعه اصطخر بیرون آورد و همت
و عنایت نواب سلطانعلی پادشاه غازیان ظفر پناه دو نوبت میان ارای رستم
بیک و بایسنغر میرزا مقابله و مقاتله واقع شد و در نوبت دوم در حدود
گنجه و بردع بایسنغر میرزا در جنگ گرفتار شد مدت یکسال و نیم پادشاهی کرده
بود در اواخر شوال سنه مذکور یا اوایل ذی قعده بقتل آمد و برادرش حسن بیک بن یعقوب بیک
نیز که در اردو بود مقتول شد بعد از آن رستم بیک از سلطانعلی پادشاه و همه قوم نفرت
دستگاه متوهم شد و اندیشه غدری داشت سلطانعلی پادشاه از آن واقف شده
با غازیان عظام بجانب اردبیل توجه فرمودند لهذا رستم بیک زیاده شد ایبه سلطان
را با حسن بیک علیخانی که پسر خال رستم بیک بود با لشکر بسیار بقصد سلطانعلی پادشاه
باردبیل فرستاد ایشان در حوالی اردبیل با سلطانعلی پادشاه و غازیان عظام در اواخر سنه
مذکوره جنگ کردند سلطانعلی پادشاه بدرجه شهادت رسید و عنقریب ایبه سلطان
و حسین علیخانی از بیک در وقتی کشته شدند و بسزای عمل بد گرفتار شدند و از آن فتنه
نواب کامیاب حضرت اعلی پادشاه دین پناه ابوالمظفر اسمعیل بهادر خان بگیلان
تشریف بردند و کارکیا میرزا علی آنجا نیز القدوم تعظیم و تجلیل استقبال نمود و در
اعزاز نواب اعلی از روی صدق و اخلاص اهتمام نمود رستم بیک مکرر ایلچی نزد کار
کیا میرزا علی جهت طلب نواب نامدار پادشاه کشورگشا فرستاد کارکیا میرزا علی بعذر ابد

ابوالبقا

ابن عبد الملک حسینی سیفی که مطاع پادشاه گیلان بود در حفظ نواب کامیاب بشارت
اثر و دو رمیان رستم بیک را جواب داده تعلل کرد بعد از آن چون رستم بیک
پنج سال سلطنت کرد در سال ششم در شهور سنه اثنی و تسعمایه احمد بیک بن
اغرلو محمد بن حسن از روم خروج کرد چون این خبر بعراق رسید حسن بیک علیخانی
عبد الکریم بیک لله که از خاصان رستم بیک بود در حدود سلطانیه بقتل آورد
و در غره رمضان سنه مذکوره خطبه و سکه بنام احمد بیک که برادرزنش بود
کرد و در آذربایجان دو نوبت میان رستم بیک و احمد بیک مقابله و محاربه واقع شد
در نوبت اول ایبه سلطان از رستم بیک روگردان شد و بطرف احمد بیک رفت
و رستم بیک منهزم گشت و از آب ارس عبور نموده بطرف گرجستان رفت و احمد بیک
بدین طرف در تبریز نزول فرمود و در نوبت دوم در ماه ذی قعده سنه مذکوره رستم
بیک بدست افتاد و بقتل رسید قریب پنج سال و نیم پادشاهی کرده بود

احمد بیک

بن اغرلو محمد بن حسن بیک بعد از قتل رستم بیک بر سریر سلطنت تمکن یافت پادشاه
رعیت پرور بود و در اندک زمانی که او پادشاه بود ابواب اوقات
بنوعی مسدود شد که هیچ آفریده را یارای آن نبود که بر سر کار بخلاف از
رعیت تواند رفت از مناهی و ملاهی اجتناب نمود و در ترویج شرع شریف
و تقویت دین حنیف بکوشید و علما و فضلا را تعظیم و تکریم بسیار نمود و در زمان
او مظلمه‌ای عظیم بسیار واقع نشد و خود بدان واقف رسید شیخی دارنت

که او را نفطچی از آن گفتند احمد بیک با او طریق ارادت داد و سلوک میکرد
و از سخن و صواب دید او تجاوز نمی‌نمود اما مسالک بر طبق شیخ و پادشاه غالب
بود و در آوان فوز در اجرای سیورغالات و ادرارات که اجداد و اعمام او
سلاطین ماضی بمردم انعام فرموده بودند تعلق می‌نمود و در نظر رعیت و برایشان
مبارک نبود لاجرم دولت بر وی پاینده نبود و ایام سلطنت او زود بآخر رسید
احمد بیک از غدر امرا ایمن نبود حسن بیک عثمانی را که از جانب خواهر داماد حسن
بود در ماه ذی الحجه سنه اثنی و تسعمایه با چند کس دیگر از امرا بقتل آورد
درین اثنا ایبه سلطان را امارت کرمان داد و او فرصت غنیمت دانسته
رخصت یافت و خود را بعزم کرمان از تبریز بیرون انداخت و بفارس رفت
و در آنجا باتفاق حاکم آنجا یار قاسم بیک پرناک یاغی شد پادشاه ازین
معنی آگاهی یافت و بعزم دفع ایشان در زمستان آهنگ عراق کرد و ایشان
نیز از شیراز با اندک مایه سپاه قصد او کردند و در حدود خواجه حسن ماضی در
روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثلث و تسعمایه فریقین بهم رسیدند لشکر
پادشاه در جنگ سستی کردند احمد بیک کشته شد و شیخ نفطچی اعلا نیز با
بسیاری از خاصان احمد بیک کشته شدند بعد از قتل احمد بیک دولت آق
قوینلو روی در انحطاط نهاد و از اتفاق ایشان نفاق شدن یافت در آن وقت
از نسل حسن بیک سه کودک مانده از یک بطن و از قفا هرلو بودند سلطان مراد

الوند میرزا

پسر یعقوب بیک در شیروان بود و الوند بیک پسر یوسف بیک در آذربایجان و برادرش
محمدی میرزا در یزد و امرای آق قوینلو و طایفه بایندریه سه فرقه شدند و هر فرقه
یکی را پادشاهی برداشتند و بهر سه با یکدیگر در محاربه و مخالفه بودند و در
خانواده بیدبر لشکر کشیدند و ممالک را ویران ساختند تا دولت از طایفه ایشان
بیرون رفت و جمع آق قوینلو مستاصل و منهزم شدند و شرح حال هر یک گفته
شود الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن بیک چون ایبه سلطان احمد بیک را بقتل آورد
در آن وقت از پادشاهی که در وقت او بود در عراق سکه و خطبه بنام
سلطان مراد غایب کرد و طغرا و نشان نیز بنام او فرمود و چون با آذربایجان رفت
قبل از رسیدن او بدانجا داراب قاسم که حاکم دیار بکر بود و سیدی علی بیک بایندر
الوند بیک را بسلطنت نصب فرموده بودند و جمعی دیگر سلطان مراد را از شیروان
بیرون آورده با ایبه سلطان در مقام مخالفت بودند ایبه سلطان با ایشان جنگ کرده
غالب شد و سلطان مراد را گرفته در قلعه اوجان محبوس ساخت و مادر او را
آورده و با الوند بیک اتباع او صلح کرده الوند بیک را به تبریز آورده
شهور سنه خمس و تسعمایه بر تخت نشاند و عاقبت کار الوند بیک و مآل حال او
در خلال احوال سلطان مراد خواهد آمد ان شاء الله تعالی محمدی میرزا بن یوسف بیک
بن حسن بیک جمعی از امرا او را در عراق پادشاه کردند و بعد از تسخیر اصفهان و فارس
با قاسم بیک پرناک جنگ کردند قاسم بیک از ایشان منهزم شده تحصن بقلعه اصطخر

نمودند ایشان شهر تبریز را گرفته بعراق معاودت کردند ایبه سلطان با الوند بیک بقصد دفع ایشان از
آذربایجان بعراق آمد چون بحدود ری رسید محمدی میرزا فرار کرده بقلعهٔ استا نزد حسین کیای
جلاوی رفت ایبه سلطان و الوند بیک در قم قشلاق کردند و بعضی از امرای کرد از ورامین
جهت دفع محمدی میرزا آمده کشته شدند در اواخر زمستان محمدی میرزا باتفاق حسین کیای جلاوی
شبیخون بر سر امرا که در ورامین بودند آورده ایشان را منهزم ساخت ایبه سلطان و الوند
بیک از قم بآذربایجان رفتند محمدی میرزا در عراق قوت گرفت و لشکر بسیار از ترکمان
و کیل بر وی جمع شدند با ایبه سلطان در عزیز کندی در ماه شوال اربع و تسعمایه جنگ کردند
و غالب شدند ایبه سلطان در جنگ کشته گشت ایبه سلطان از طبقهٔ بایندریه از خویشان
و پادشاه زادگان بود در شجاعت و بهادری و صولت و هیبت عدیم النظیر بود
چون بخت و دولت این دودمان برگشته بود او نیز در میانه کشته شد و او از خصال
طمع در ملک کردند بغرور سلطنت از دست ایشان بیرون رفت چنانکه بتفصیل ایراد خواهد
یافت پس از واقعهٔ ایبه سلطان و الوند بیک بعد دوبار تبریز رفت محمدی میرزا در تبریز
نزول فرمود و درین اوقات برادران ایبه سلطان سلطان مراد را از اردوی وی
بیرون آورده بجانب فارس نزد قاسم بیک پرناک بردند در آنجا او را پادشاه ساختند اگرچه
در ... شد محمدی میرزا از آذربایجان جهت دفع ایشان بعراق آمد سلطان مراد
نیز از فارس آهنگ او کرد و میان این دو لشکر در کهریز الک از حدود اصفهان
در شهور سنهٔ خمس و تسعمایه حربی عظیم واقع شد محمدی میرزا بقتل رسید بعد سلطنت ... رسید

مراد

یکبار الوند سلطان مراد بن یعقوب بیک بعد از واقعهٔ فارس مستولی شد و الوند بیک در
آذربایجان بار سلطنت خود رفت در این اثنا شخصی سلطان حسین نام از جانب
اگه میرزا احمد شاه بن قرایوسف است در آذربایجان خروج کرد و لشکر بسیار
بر وی جمع شد الوند بیک در شهور سنهٔ خمس و تسعمایه با او کارزار کرده غالب آمد
و شخص سلطان حسین را بدست آورده بقتل رسانید پس از این در شهور سنهٔ ست و تسعمایه
الوند بیک و سلطان مراد آهنگ یکدیگر کردند در حدود قزوین در ابهر در برابر
یکدیگر نشستند مردم در میانه سخن از صلح گفتند بدین نوع که عراق و فارس
سلطان مراد را باشد و آذربایجان و دیار بکر الوند بیک را از طرفین بدین
راضی شدند و هر یک بمملکت خود معاودت نمود سلطان مراد در ماه جمادی
الآخر سنهٔ مذکوره بقزوین آمد و قریب یک هفته آنجا مقام کرد الوند بیک بتبریز
رفت بعد از نهب و غارت و ظلم و ستم و مطالبات عنیف در اطراف
عالم شیوع یافت در اصفهان آمد و دست رعایا از املاک
بیرون آمد و قاسم بیک پرناک را که سالها حکومت شیراز بود و بعد ...
متعلق بود در هفتم صفر سنهٔ سبع و تسعمایه بگرفتند و بقلعهٔ اصطخر فرستادند
و بعد از آن بقلعهٔ اصفهان نقل کردند و در آنجا بقتل رسید و در یوم ...
سیوم صفر سنهٔ ثمان و تسعمایه ابوالفتح بیک بایندر که حاکم کرمان بود
بشیراز آمد و یعقوب جان بیک که از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود

ازو برگشت و ابوالفتح بیگ در فارس باستقلال حکومت یافت و الوند در شش ماه
در یوم الاحد ثامن شعبان سنه مذکوره در شکارگاه از کوه بیفتاد و باجل در زمان
ایشان مملکت عراق خراب شد و از شومی ظلم و ستم قحط و وبا پیدا آمد و خلق بسیار
از گرسنگی و علت طاعون هلاک شدند و رعیت پریشان و متفرق گشتند
و مردم جلای وطن کردند و احوال عالم دگرگون شد تا آنکه شمس عنایت الهی
از مهب مرحمت نامتناهی بر فضای عالم وزیدن گرفت و شعشعه آفتاب جهان
تاب نواب کامیاب شاه دین پناه ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان از
مطلع سلطنت و اقبال طلوع یافت و همای رایت نصرت آیت شاهی
سایه مرحمت و عنایت بر مفارق اهل عالم انداخت و با امرای قدار
و غازیان عالیمقدار در اوایل شهور سنه سبع و تسعمایه از حدود نخجوان با الوند بیگ و طایفه
آق قوینلو جنگ کردند و الوند بیگ مغلوب شد و فرار کرد و مملکت آذربایجان
بتصرف غازیان ظفرنشان درآمد و اهالی آن دیار از جور و ستم ترکمان سالها
خلاص شدند و از انوار معدلت نواب کامیاب شاهی مرفه الحال و آسوده
گشتند الوند بیگ مدتی سرگردان بگشت تا آنکه ببغداد رفت و از بغداد
بدیاربکر افتاد و در آنجا با قاسم بیگ ولد جهانگیر برادرزاده حسن بیگ که در آنجا
والی آنجا بود و سلطنت بنام خود کرده بود در حدود ماردین جنگ کرد و غالب شد
و بسلطنت نشست و بعد از چند وقت در شهور سنه عشر و تسعمایه در آنجا وفات

یافت

یافت اما رایات جلال شاهی بعون عنایت الهی پس از اخراج الوند بیگ
از آذربایجان و تسخیر آن بلاد عزیمت دفع سلطان مراد بجانب عراق عجم
کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنه ثمان و تسعمایه در حدود همدان
با سلطان مراد محاربه نمودند و نصرت یافتند و سلطان مراد بطرف شیراز گریخت
و از آنجا ببغداد نزد باریک بیگ پرناک که مدتها حاکم آن دیار بود رفت
و پنج سال و نیم در آنجا بسر برد و چون نواب کامیاب حضرت اعلی در
شهور سنه اربع عشر و تسعمایه بجانب عراق عرب توجه فرمودند سلطان مراد
و باریک بیگ بغداد را گذاشته بجانب قرامان روم رفتند و سلطان مراد
دیگر روی دولت ندید تا در سنه عشرین و تسعمایه بدیاربکر افتاد و در آنجا
بر دست غازیان ظفر اثر بقتل آمد و دولت طایفه آق قوینلو سپری شد

باب ششم

در ذکر سلاطین ازبکیه که بعد از سنه تسعمایه بماوراءالنهر و خراسان آمده اند
اول ایشان شاهی بیگ خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیرخان است از نسل توشی بن چنگیز
خان و در سنه اربع و تسعمایه سلطنت ماوراءالنهر از تصرف اولاد امیر تیمور برآورد
و چون نه سال در آن دیار حکم کرد سلطان حسین میرزا که پادشاه خراسان بود
وفات یافت و پسرانش باهم اتفاق نداشتند و هر یک در مملکتی حاکم بودند و
اطاعت یکدیگر نمیکردند و شاهی بیگ در محرم سنه ثلث عشر و تسعمایه لشکر بخراسان
کشید و با بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا که بسلطنت متعین بودند جنگ کرد

و نصرت یافت میرزا بدیع الزمان که مقدم اولاد سلطان حسین میرزا بود و برادران دیگر
و دیگران بعضی در دست ازبک کشته شدند و بعضی وفات یافتند و رشته پادشاهی ایشان
در سلطنت خراسان منقطع شد چون سال نهم از تاریخ مذکور گذشت نواب کامیاب
شاه دین پناه ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان حسینی صفوی لشکر بخراسان کشیدند
و او را در روز جمعه سلخ شعبان سنه ست عشر و تسعمایه در حدود مرو کشتند و بر تمام
خراسان مستولی شدند **کوچکنجی خان** که مشهور بکوچم خانست بعد از قتل شاهی بیگ
چون اسن بود و در توره ایشان چنین است که هر کس از نژاد ایشان اسن باشد
خان شود در ماوراءالنهر بپادشاهی رسید و قریب بیست سال سلطنت کرد و در زمان
میر یار احمد اصفهانی که نجم ثانی لقب بود با بعضی امرای نامدار در شهور سنه ثمان عشر
و تسعمایه بعزم تسخیر ماوراءالنهر از عراق بکنار جیحون رفت و چون از آب آمویه عبور
کرد میرزا بابر که پادشاه حدود هند بود بدیشان ملحق شد و باتفاق از در
آهنین عبور کردند و در بلده قرشی نهب و غارت و قتل عام فرمودند بعد از آن در حوالی
غجدوان با لشکر ازبک و عبید سلطان که یکی از اعاظم ایشان بود در شب سه شنبه
هفتم رمضان سنه مذکوره جنگ کردند و شکست یافتند میر یار احمد که سر لشکر بود
با جمعی از میران معتبر در آن جنگ کشته شدند پس از آن در شهور سنه اربع و ثلثین و تسعمایه عبید سلطان
بتحریک کوچکنجی با تمامی خانان ازبک بخراسان آمدند و در روز آباد جام در روز شنبه
یازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و تسعمایه با نواب کامیاب اعلیحضرت [illegible] زمان خاقان سلیمان مکان

السلطان

السلطان ابن السلطان ابو الغازی شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه
و سلطانه جنگ کردند و شکست یافتند و بماوراءالنهر گریختند و در سال دیگر
که سنه ست و ثلثین و تسعمایه بود باز بمرو آمدند و هجوم کردند و [illegible] بازگشتند
چون بدان دیار رسیدند کوچکنجی در سنه مذکوره وفات یافت **ابو سعید خان**
بن کوچکنجی بعد از پدر بسلطنت نشست قریب چهار سال حکم کرد و در سنه سبع
و ثلثین و تسعمایه وفات یافت **عبید خان** بن محمود سلطان که برادرزاده شاهی
بیگ خان بود بعد از ابو سعید خان در ماوراءالنهر پادشاه شد و او بکرات
و مرات در زمان کوچکنجی و ابو سعید و در زمان سلطنت خود بخراسان آمد
و میان او و امرای حضرت اعلی کارزارها رفت و بواسطه فتنه او اکثر
بلاد خراسان و ولایات روی بخرابی نهاد و مردم بسیار تلف شدند
و هر وقت که نواب کامیاب اعلی بنفس نفیس متوجه دفع او میشدند
بماوراءالنهر میرفت تا در اوایل ذی قعده سنه ست و اربعین و تسعمایه در آنجا
وفات یافت **عبد الله خان** بن کوچکنجی خان بعد از عبید خان بپادشاهی رسید
و قریب شش ماه پادشاه بود و در سنه سبع و اربعین و تسعمایه در گذشت
**عبد اللطیف خان** بعد از عبد الله خان بسلطنت نشست و او نیز پسر کوچکنجی خان است
و حالا که سنه ثمان و اربعین و تسعمایه پادشاه است در ماوراءالنهر
**قسم چهارم** در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و دودمان امامت و هدایت

رفیعه عالیه صفویه حفظهم الله بالانوار الجلیة القدسیة و الدولة الابدیة
که مقصود اصلی ازین تالیف نشر شمه از مناقب بهیه و مآثر علیه ایشانست
والله المستعان و علیه التکلان سلاطین عظیم الشان صفویه در [illegible] رفیع المکان [illegible]
بادشاهان بزرگوار و شهریاران کامکار عالیمقدار اند و بشرف سیادت
و منصب ولایت و هدایت و سلطنت صوری و معنوی موصوف
و متصفند و بصفات کمال و نعوت جمال از جمیع بادشاهان عالم و خسروان
بنی آدم مستثنی و ممتازند اولئک علیهم صلوات من ربهم و اولئک
هم المهتدون نسبت سیادت این طبقه علیه خاقانیه بتفصیل ایراد
خواهد یافت بحضرت امام همام امام موسی کاظم صلوات الله الرحمن و سلامه
علیه میرسد و سلسله هدایت و ولادت ایشان بسلطان طریقت و برهان
حقیقت قطب آفاق شیخ صفی الحق والدین ابو اسحق قدس الله سره العزیز
که جد اعلای این طبقه علیه است می پیوندد و آنحضرت در طریق طریقت ارادت
بحضرت شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی رحمة الله علیه دارند و وفات
شیخ زاهد در سیاورود گیلان در سنه سبعمایه وقوع یافته و [illegible]
و سلسله حضرت شیخ زاهد بتوسط مشایخ کرام بحضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوات الرحمن و آله اجمعین که سر رشته امامت
مجموع ایشانند منتهی میشود و حضرت شیخ صفی الدین ابو اسحق غوث زمان و قطب دوران
والد

و مرشد کامل اوان خود بوده اند و انوار ولایت و هدایت آنحضرت در زمان
بادشاهان مغول چنگیزیه ظهور یافته و طوایف مغول با آنحضرت ارادت و اعتقاد
تمام داشته اند و بسیاری از آن قوم را که در تاریخ شیخ زاده مذکورست
از ایذای مردم باز داشته اند و در شرح مقامات قدسیه و کرامات علیه
و حالات نفیسه و ریاضات و مجاهدات آنحضرت مجلدات پرداخته اند و کتاب
صفوة الصفا از مولفات ابن بزاز از آن جمله است و آنحضرت بتاریخ صبح روز
دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمایه در زمان بادشاهی سلطان ابو سعید
خان پسر الجایتو سلطان در دار الارشاد اردبیل این جهان فانی را وداع فرموده
بسرای باقی انتقال فرموده اند و در حظیره مقدسه منوره صفویه باردبیل که
[illegible] خلف الصدق ایشان حضرت مرشد کاملین و سلطان العارفین قطب
الاولیا شیخ صدر الدین موسی است و مطاف اهل ایمان و مقصد طالبان آن
مدفون شده اند و اول بادشاهی که ازین دودمان عالیشان بموجب آیه کریمه
هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات بر تمام
ممالک ایران حکم فرمود و بر تخت سلطنت و سریر خلافت عروج و صعود نمود
و بر اعدا غالب آمده و دشمنان را قهر کرد و سرداران زمان و گردنکشان دوران
غبار نعل را کحل توتیا ساختند و در چشم اعتبار کشیدند و ملوک اطراف بروزگار
عرش [illegible] بپای غلامان کمر بستند نواب کامیاب حضرت اعلی خاقان

صاحب قران سلاطین جهان خسرو پادشاهان رافع رایات عدل و احسان
ماحی آثار جور و طغیان شهنشاه کشورستان باسط امان و امن المغفور من الله العزیز القوی
معز السلطنة و الدنیا و الدین ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر الحسینی الصفوی انار الله برهانه
و تغمده بالبرکات بر ارباب دانش واضح است که آنحضرت پادشاهی بود در نهایت عظمت و جلال و غایت
ابهت و کمال در شجاعت و مردانگی و صولت و فرزانگی بمرتبه بود که با اندک از
سپاه بر صد هزار سوار رخشی و در شکارگاه تنها کشتن شیر و پلنگ شغلی فرمودی کلام
در نظام حکیم فردوسی مناسب این حالت که بیت بنخجیر شیران شکار آمدند
دو در دام در زنهار و بند ز آواز گرزش همی روز جنگ بدرد دل شیر و چرم پلنگ
و در صلابت و مهابت چنان بود که ارکان دولت و اعیان حضرت را در بارگاه
رفیعش سر حضرت بازپس نبود و اعاظم سلاطین را در مجلس رفیعش زهره گفتار نه و
همانا که در شان عالی ایشان گفته اند بیت مهابت تو گر بانگ بر زمانه زند
نطاق رفعت ایام بگسلد ز عیار و در کرم وجود بمثابه که چون بارخانها و خزاین
از اطراف رسیدی هم در بارگاه بخشیدی بیت دست جودش نگذارد که شود
زر مجموع زان پراگنده بود صرف زر از جلو بر شعاعی و ماثر حضرت اعلی مجدد
شمارت اگر کسی تصدی بیان تفصیل آن نمود کتاب مجلده در آن باب بالغ باید
کرد و درین مختصر شرح حالات و بیان فتوحات آنحضرت و کیفیت وصول ابا
خاندان ولایت نشان سلطنت مؤید و دولت ممهد بر سبیل اجمال تحریر خواهد یافت

الحواز

و بعد از ان هرجا حضرت اعلی گفته شود مراد آنحضرت اند و ابتدا به بیان نسب
شریف آنحضرت نموده شود اسامی شریفه حضرات آبای عظام و اجداد کرام
عالی مقام آن حضرت ارتب باین ترتیب در سلک نسب انتظام یافته که
شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ خواجه
علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین ابو اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل
بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ
بن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد شرف شاه بن محمد حسن
بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی بن ابو
محمد قاسم بن ابو القاسم حمزه بن امام الهمام موسی الکاظم صلوات الله علیه و علی
آبائه الکرام حضرات آبای کرام رفیع الدرجات حضرت اعلی همه صاحب
ولایت و هدایت و کرامات بوده اند و مرشد عالمیان اند نور ارشاد و هدایت
ایشان منور و مهتدی بوده اند و مریدان و معتقدان ایشان از ربع مسکون
و تا زیک روز بروز زیاده تماد در سال بسال زیاده میگشته اما ابتدای سلطنت
ارتباط نفس نفیسه در زمان حضرت سلطان جنید بوده و شیوع آن بسبیل
اجمال و ایجاز آنکه چون نوبت ارشاد بحضرت سلطان جنید که پدر والد حضرت
اعلی است رسید آنحضرت داعیه سلطنت صوری فرمودند و در تقویت
دین مصطفوی و ترویج مذهب حق ائمه اثنی عشری کوشیدند و بجهت تحصیل

ارباب ارادت به غزو کفار نمودند روز بروز اسباب سلطنت آنحضرت
از جمعیت اسباب ارادت لشکر زیادت میگشت و چون پادشاه آن زمان میرزا
جهانشاه از طبقه سلاطین قراقوینلو بر داعیه ایشان اطلاع یافت بسبب توهم
زوال ملک آنحضرت را از قلمرو خود عذر خواست آنحضرت با جمع کثیر از اصحاب
ارادت بجانب حلب شتافتند و بعد از مدتی بدیار بکر که والی آنجا امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک
بود با میرزا جهانشاه مخالفت و مخاصمت مینمود تشریف بردند حسن بیک تقدیم
اعزاز و تعظیم استقبال ایشان نموده و بمصاهرت آنحضرت مفاخرت جسته
خواهر اعیانی خود را مسمی بخدیجه بیگی آغا بنکاح آنحضرت درآورد و حضرت شاه صفدر
ابوالغازی سلطان حیدر ازین خاتون متولد شده حضرت سلطان جنید بعد از
چند وقت با مردم بسیار از دیار بکر بعزم غزو کفار بطرف [illegible] رفتند
و با کفار آنجا غزاها کردند و از آنجا مراجعت نموده بملک شروان درآمدند امیر خلیل والی
آنجا از استیلا و استقلال ایشان ترسید و لشکر بسیار بقتل ایشان فرستاد
و میان فریقین جنگ عظیم دست داد و حضرت سلطان جنید در آن جنگ بشهادت
فائز گشتند بمقتضای آیه کریمه ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء ولکن لا تشعرون بحیات جاودانی واصل شدند بعد از ایشان
حضرت سلطان حیدر بر مسند ولایت و ارشاد بجای پدر بزرگوار برآمدند
زمره معتقدان و مریدان سر نیاز بر عتبه اقبال آنحضرت نهادند و امیر کبیر حسن بیک

که بعد از میرزا جهانشاه سلطنت و پادشاهی ایران بوی تعلق گرفته بود از وفور اخلاص جوهر
گوهران خاندان ملائک آشیان وراثت مجدد بمصاهرت آنحضرت کمر بسته زاده
او بود میل نموده دختر خود بلقیس زمان علم شاه خاتون را بآنحضرت بعقد
شرعی تزویج نموده حضرت اعلی شاه هدایت پناه ازین خاتون بوجود آمده
ولادت همایون آنحضرت در اول صباح روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین
و ثمانمایه با شواهد پادشاهی و اقبال و قران جهانگشایی بر سلطنت و کمال شرف
وقوع یافته حضرت شاه صفدر ابوالغازی سلطان حیدر در زمان سلطان یعقوب
بیک بمملکت شروان نهضت فرمودند شیروانشاه فرخ یسار ازین امر
[illegible] و منکوب گشته و از یعقوب بیک استمداد نمود یعقوب بیک با آنکه
از طریق مصاهرت با حضرت سلطان حیدر خویش بود در راه صواب گم کرده
سلیمان بیک بیجن را با لشکر بسیار بمدد شیروانشاه فرستاد تا با آنحضرت
در حدود طبرستان جنگ عظیم کردند و خلق بسیار از طرفین کشته شدند در آن جنگ بموجب
آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون از کمال قضا
و قدر تیری بحضرت سلطان حیدر رسید و آنحضرت جرعه شهادت بچشیدند
در گذشته و بهار جنان و روضه رضوان خرامید و این واقعه هایله در شعبان سنه مذکوره
وقوع یافت نظم چیست دنیا سرای آفت و شر خانه محنت مکان ضرر
نیست در وی وفا و یاری یار دیده و آزموده بسیار بعد ازین واقعه یعقوب بیک

شاهزادگان آنحضرت را که هر یک ماه آسمان سلطنت و مهر سپهر ولایت و
هدایت بودند بجانب اصطخر فارس فرستاد و اوقات شریف ایشان قریب
چهار سال و نیم دران دیار گذشت و دشمنی آل یعقوب و قصد خاندان حیدری [illegible]
لاجرم یعقوب بیگ در عنفوان جوانی بمرد و پسرانش بعد از او کشته شدند و در پیش بر
افتاد و طبقه آق قوینلو منقرض بقهر و دشمنی سوز نواب کامیاب حضرت اعلی
گرفتار شده که از آن طایفه از شمشیر آبدار غازیان ظفر آثار دمار برآوردند
القصه چون نوبت سلطنت آق قوینلو برستم بیگ رسید حضرات شاهزادگان
را از اصطخر بآذربایجان طلب نمود حضرت شاهزاده ولایت پناه سلطان علی
پادشاه چنانکه سابقا در احوال رستم بیگ گذشت از غدر آن ظالم بدرجه شهادت
فایز گشت و درین فتنه حضرت اعلی و برادران خورشید رسته [illegible] و ثنا نامه
بطرف گیلان تشریف بردند و پادشاه گیلان حضرت سیادت منقبت سلطنت
منزلت کارکیا میرزا علی نسبت بآنحضرت در مقام خدمتکاری و جانسپاری
درآمده لوازم اعزاز و تعظیم و اکرام بتقدیم رسانید حضرت اعلی مدت شش سال در گیلان
توقف فرمودند چون دولت آق قوینلو چنانکه سابقا ایراد یافت منقرض گشت
رایات نصرت آیات شاهی بعون عنایت الهی در اواسط محرم سنه خمس و تسعمایه
بعزم تسخیر ممالک ایران و اطفاء نایره ظلم و طغیان در حرکت آمد و در
اردوی سامان از حدود دیلمان کارکیا میرزا علی را وداع کرده از گیلان بیرون آمد

و قشلاق

و قشلاق هم دران حدود از مملکت استاره [illegible] کردند و در بهار از آنجا بجانب اردبیل
تشریف بردند و از آنجا بطرف آذربایجان و از نجان نهضت کردند در آنجا از طوایف
مریدان و معتقدان و صوفیه قدیم قریب بهفت هزار کس از استاجلو و شاملو
و تکلو و ورساق و روملو و ذوالقدر و افشار و قاجار و صوفیه قراجه داغ
و غیرهم بر درگاه سلطنت پناه آنحضرت جمع شدند و حضرت اعلی از اوایل
شهور سنه ست و تسعمایه با غازیان ظفر پناه با دولت و اقبال ظهور فرموده بقصد
شیروانشاه متوجه مملکت شیروان گشتند و دران دیار با پسران شاه و لشکر بسیار
محاربه نموده ظفر و نصرت یافتند و در جنگ خلق بسیار از مخالفان کشته شدند
و شیروانشاه بقتل آمد و بعد از قتل حسب الفرمان قضا جریان [illegible]
سپاه ما عساکر ظفر فرجام شده بجزای اعمال و افعال خود رسیدند
بدکیشی تو [illegible] ارکان بدعت گردون فرو گذارد و [illegible] رها کند تا حضرت
فعلهای بد بت پیش روزگار و در هر کدام روز که باشد ادا کند فتح بسیار
تهور از پدرش سلطان خلیل در سنه ثمان و ستین و ثمانمایه بسلطنت شیروان
رسیده بود و مدت سلطنت او سی و هشت سال و چند ماه امتداد یافت
تهوار و مردم شیروان در بعضی از حدود آنجا بهرام بیگ نام پسر او را بپادشاهی
قبول کردند و قریب یکسال و نیم اسم سلطنت داشت و در گذشت بعد از وی
غازی بیگ بن فرخ یسار در سنه سبع و تسعمایه بسلطنت متعین شد و او نیز

قریب یکسال پادشاه بود و وفات یافت بعد از شیخ شاه ابن فرخ یسار
در سنه ثمان و تسعمایه پادشاه شد و مدت بیست سال در سلطنت آن دیار
کامرانی کرد و در روز شنبه بیستم رجب سنه ثلثین و تسعمایه وفات یافت بعد از او
پسرش سلطان خلیل در شیروان پادشاه شد و مدت یازده سال و چند ماه سلطنت کرد
و دختر حضرت اعلی پادشاه گیتی ستان شاه اسمعیل بهادر خان را در نکاح آورد
و در روز جمعه نهم جمادی الاول سنه اثنی و اربعین و تسعمایه وفات یافت حضرت
اعلی بر حسب آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء
و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر بر تخت سلطنت شیروان برآمد
و در آن سال قشلاق همایون در محمودآباد شیروان گرفتند و در آن سال در قشلاق
جناب وزارت پناه معالی دستگاه امیر شمس الدین زکریا که سالها وزارت سلاطین کرده
بود بشرف بساط بوسی نواب کامیاب حضرت اعلی مفتخر و سرافراز گشت
و عنایت شاهانه شامل حال او شده منصب وزارت دیوان اعلی بدو تفویض فرمودند
و او را کفیل آذربایجان خواندند و منصب صدارت بجناب قضا مآب مولانا شمس الدین
بغدادی که بفضیلت صفت موصوف بود تعلق داشت از طبقه غازیان ظفر
حسین بیک لله شاملو و ابدال بیک دده امیر الامرا و صاحب اختیار بودند
بعد از آن در شهور سنه سبع و تسعمایه بقصد الوند بیک و فتح ممالک آذربایجان اراده
نهضت فرموده در حدود نخجوان در موضع شرور با الوند بیک و امرای آق
قوینلو

قوینلو جنگ کردند و مظفر شدند و از امرای لشکر آق قوینلو قریب هشت هزار کس
کشته شدند و الوند بیک بجانب دیار بکر گریخت حضرت اعلی نزول اجلال
در دار السلطنه تبریز فرمودند و سریر سلطنت آذربایجان از شکوه پادشاهی
ایشان زیب و زینت گرفت و روی سکه و منابر و وجوه دنانیر بنام نامی
و نام حضرات دوازده امام علیهم افضل التحیه والسلام و بالقاب همایون
شرف گشت و مردم بمذهب حق اهل بیت درآمدند و بتاج وهاج دوازده
امام که از سقرلاط قرمزی ترتیب یافته سرافراز شدند و خلایق از
جور و ظلم اهل عدوان خلاص شده بیمن مرحمت و عدالت حضرت اعلی
در مهد امن و امان آسایش یافتند و زبان زمانه بیان حال بدین مقال مترنم
گشت بیت سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش
افگند خسرو غازی شکوه شهنشهی بیمن تیغ جهانگیرش دل عقاب سپهر
از بلند پروازی فلک کلاه غرور این زمان ز سر بنهد که افسر
شه بر سر سرافرازی بعد از این رعب و صولت غازیان ظفر اثر
بنوعی در دلها اثر کرد که مخالفان بمجرد آوازه ایشان از اقلیم
مسکن نکنند و بر حدیث صحیح نصرت بالرعب مسیرة شهر از ایشان ظاهر
بود و در این سال قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در بهار ارجای
کیوان پوی بجانب آذربایجان در حرکت آمده تا حدود مملکت

ذوالقدر کرد والی آنجا علاء الدوله ذوالقدر بود فرستند در غیبت ایشان الوند بیک از تبریز
آمد و چون حضرت اعلی برین اطلاع یافتند در اوایل شهور سنه ثمان و تسعمائه بیلغار بجانب
تبریز توجه فرمودند الوند بیک از وصول لشکر ظفر اثر خبر یافته فرار کرده به بغداد
رفت و از بغداد بدیار بکر افتاد و در آنجا در سنه عشر و تسعمائه وفات کرد و حاکم
سابقا مذکور شد و مملکت آذربایجان با توابع از خبث وجود
اعدای دولت قاهره پاک شد و قشلاق در تبریز کردند پس از ان
در اواخر شهور سنه ثمان و تسعمائه موکب ظفر لوا بعزم دفع سلطان مراد
بن یعقوب بیک آهنگ عراق کرد و بعد از طی منازل و مراحل روز
دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنه مذکوره در حدود همدان با سلطان مراد
که حضرت اعلی او را نامراد خوانده بودند محاربه فرمودند و ظفر یافتند
و قریب ده هزار کس از آق قوینلو درین جنگ کشته شدند و حضرت
اعلی از عقب نامراد که بطرف فارس گریخته بود توجه فرمودند
و در ماه ربیع الاول سنه تسع و تسعمائه در شیراز نزول اجلال فرمودند
و ممالک عراق و فارس و کرمان بتصرف نواب کامیاب در آمد و نامراد
از فارس به بغداد گریخت و درین سال قشلاق همایون در قم
گرفتند و درین قشلاق جناب وزارت مآب … شرف الدین
محمود جان دیلمی قزوینی که بانواع فضایل و خصایل اتصاف داشت

در وزارت

در وزارت شریک جناب امیر شمس الدین زکریا شد چون از حسین
کیا چلاوی که مدتها حاکم فیروزکوه و دماوند و خوار و سمنان
بود عصیان ظاهر شد برین آمده بود و الیاس بیک ایغوت اغلی
که از جانب حضرت اعلی والی آنجا بود بقتل آورده مردم الکه را
غارت کرده و جمعی بقیة السیف از طایفه آق قوینلو نزد او جمع
شده بودند حضرت اعلی در اواخر زمستان این سال در دوازدهم
رمضان بقصد قلع و قمع او از قشلاق قم بیرون آمدند و از راه
دبرو کاج بیلغار نموده در ری نزول فرمودند و از آنجا بپای قلعه
گلخندان که در دست مخالفان بود در اواخر شهور مذکوره نهضت
کردند و درین سال قاضی محمد کاشی در منصب صدارت شریک مولانا
شمس الدین گیلانی گشت و روز بروز کار او در ترقی بود تا امارت
با صدارت جمع کرد فی الجمله غازیان عظام در دو روز فتح قلعه مذکوره
نموده و در دوم شوال مردم قلعه را بقتل آوردند و در روز ... باوند
غارت و قتل عام رفت و در نصف شوال قلعه فیروزکوه را
در حصار گرفتند و مدت پانزده روز میان اهل حصار و غازیان
ظفر کردار قتال و جدال بود و بعد از پانزده روز حسین کیا علی کیای خاندار
که کوتوال قلعه بود از طرف عمه بوس مفتوح گشته قلعه تسلیم کرد و بیان

ربیان امان یافت از مردم این قلعه هر کس سپاهی بودند بقتل رسیدند و هر کس از جمله
رعایا بود خلاص شد حضرت اعلی بعد از فتح قلعه از راه ابهر و دبای قلعه استا
که حسین کیای چلاوی در آنجا با مرادبیک جهانشاه لو از طبقه آق قویونلو لشکر و مردم بسیار
در آنجا تحصن نموده بودند نزول اجلال فرمودند و قریب یکماه بحرب و قتال اشتغال
داشتند در آخر آب جوی که اهل قلعه از آن سیراب می‌شدند از ممر آن
انداخته ایشان باز گرفتند اهل قلعه مضطر شدند از تشنگی بیچاره گشته
حسین کیای چلاوی با مرادبیک و توابع در اوایل ذی الحجه سنه مذکوره از قلعه بیرون
آمدند مرادبیک را با آتش سوختند و صوفیان گوشت او را بخوردند و حسین کیا را در قفص
کرده تعذیب بسیار نمودند و او خود را در منزل [illegible] کشته جسد او را نیز بسوختند
و دیگران طعمه شمشیر غازیان ظفرنشان گشتند و قلعه را خراب ساختند و بیست و یک
هزار کس از مخالفان بقتل آمدند مولف این مختصر در این سفر ملازمت استاد کتاب ظفر
انتساب بود و مشاهده این وقایع می‌نمود و در زمانی که حوالی قلعه استا مخیم
عساکر نصرت مآثر شده بود والی استراباد محمد حسین میرزا که والد سلطان حسین
میرزا بایقرا در آن ایام پادشاه تمام خراسان بود و کارکیا سلطان حسن برادر کارکیا
میرزا علی پادشاه گیلان بصدق نیت و صفای طویت و اعتقاد درست به
بساط بوسی سرافراز گشتند و بعد از فتح قلعه چون از روی امان در پناه مرحمت
و مرحمت و عواطف خسروانه شامل ایشان شده بتاج زر و کمر خنجر مرصع و خلعت



و اسب و زین طلا و غیره اختصاص یافتند محمد حسین میرزا با فوجی از لشکر ظفر
اثر باستراباد معاودت نمود و برادرش مظفر حسین میرزا که در غیبت او در استراباد
استقلال یافته بود از او منهزم شده بهرات نزد پدر رفت و استراباد
یکبار دیگر بتصرف محمد حسین میرزا در آمد و آن مملکت تا آخر حیات در تصرف او
بود و کارکیا سلطان حسن در سادس صلاح رخصت انصراف بجانب جیلان
یافت و در محرم سنه عشر و تسعمائه اردوی همایون شکوه به ییلاق خرقان
سلطانیه حرکت کرده بعیش شکار اوقات گذرانیدند و در فاتر موسم اصفهان
گشتند و از وقایع این سال یکی آنست که کارکیا سلطان حسن در حدود دیلمان
با برادرش کارکیا میرزا علی که پادشاه گیلان بود اظهار مخالفت کرد و
فرصت یافتن را که از جانب کارکیا میرزا علی وکیل السلطنه بود در موضع
شهید کرد و از حدود دیلمان گذشت کارکیا میرزا علی سلطنت برو گذاشت
و عبادت اختیار کرد و دیگر آنکه رئیس محمد کره که منتقضه در قریت ای
ابرقوه را دست آورده بود و در یزد بر قلعه مستولی شد حضرت اعلی بجهت
دفع او متوجه یزد شدند و تفصیل این حال آنست که در آن ایام که مراد
شکست یافته بجانب شیراز و بغداد رفت مرادبیک با بیندر که والی یزد بود
چون خبر شکست آق قویونلو رسید یزد را گذاشته بجانب ابرقوه
رفت از خواص سلطان احمد [illegible] برادر او بود در

ضبط نمود حضرت اعلی بعد از فتح تا مراد حکومت یزد را بحسن بیک لله
تفویض فرموده بودند و او جوقه بیک شاملو را با معدودی چند از غازیان [illegible]
بیزد فرستادند سلطان احمد ساروی استقبال داد و عزم نموده او را بیزد
فرود آورده بود و بعد از چند روز داروغه را در حمام کشته با هر کس از غازیان
که همراه بودند بقتل آوردند و با جمعی از پیادها بر یزد مستولی شد و این
خبر در ابرقوه که جوقه بیزد آمده بود سلطان احمد ساروی را محاصره
کرده بعد از مدتی یزد را گرفته سلطان احمد را با جمیع [illegible]
بقتل رسانید و یزد و ابرقوه حاکم مطلق العنان شد چون این احوال
بر ضمیر منیر همایون واضح شد در ماه رجب سنه مذکوره با عساکر نصرت
مآثر متوجه تسخیر یزد شدند و تا ماه رمضان در پای حصار یزد با مخالفان بقتال
و جدال اشتغال داشتند بتائید الهی و اقبال شاهی یزد مفتوح شد
و رئیس محمد کرهی را با آتش سوختند و هر که بعد از فتح یزد حضرت اعلی [illegible]
نصرت شعار ایلغار فرموده تا تختگاه طبس [illegible] کردند
در آنجا توقف فرمودند و قریب هفت هزار کس از مخالفان در آن حدود بقتل آمد
ند و آوازه ایشان در تمام خراسان شایع گشت و پادشاه خراسان میرزا
سلطان حسین میرزا بایقرا با فرزندان و امرا در غایت اضطراب افتادند و حضرت اعلی از
[illegible] طبس کوکبه عراق معاودت فرمودند و در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه

درتابستان

درتابستان از حوالی همدان گذشته تا تخت سلیمان سیر فرموده بعضی وقت
گوران شدند و درین اوقات فرمان همایون عز اصدار یافته بود که
هر کس در جنگ سلطان حیدر با مخالفان همراه بوده باشند و در نوبت
رسد او را بقتل آورند و پرسش این را با بدال بیک ده ده که در آن
وقت قورچی باشی بود رجوع فرموده بودند چون بسبب بسیاری از آن مردم
بقتل آمدند و درین سال قشلاق همایون در طارم اتفاق افتاده بود
و در اثنای قشلاق خبر فوت پادشاهان گیلان [illegible] رسید و آنجا بود
که جمعی از مردم گیلان با کارکیا میرزا علی در خفیه اتفاق کردند و در شب پنجشنبه
چهارم رمضان سنه مذکوره در آنکوه بر سر کارکیا سلطان حسن رفتند
و او را در حمام خواب کشتند و او یکسال و نیم پادشاهی گیلان کرده بود
و در همین شب این خبر بلاهیجان رسید امرای سلطان حسن با لشکر لاهیجان
اتفاق نموده درین روز بر آنکوه آمدند و کارکیا میرزا علی را بقتل رسانیدند
و کارکیا میرزا علی قریب سی و هشت سال باستقلال پادشاهی گیلان کرده
بود و در زمان پدر بیست و دو سال و بعد از پدر شانزده سال دیگر سلطنت
لاهیجان بدو تعلق داشت و ولیعهد پدر بود و ولادت او در روز [illegible]
رمضان سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بوده و او پادشاه عابد زاهد بوده و
مبرات داشت و اکثر اوقات او بتلاوت قرآن و طاعت و عبادت

میگذشت و با جمعی در زمانی که این وقایع در گیلان روی نمود کارکیا سلطان احمد
پسر کارکیا سلطان حسن در اردوی همایون بود حضرت اعلی عنایت شاهانه و مراحم خسروانه
شامل حال او فرموده سلطنت گیلان به وی تفویض فرمودند و جمعی از غازیان ظفر نشان
همراه او فرموده بودند و در آنکوه رسید امرای پدرش که کارکیا میرزا علی را کشته بودند
باستقبال او بیرون آمدند و چون کارکیا سلطان احمد نزدیک شدند از اسب
فرود آمدند که پای بوس نمایند کارکیا سلطان احمد فرمود تا همه را به قتل آوردند
و در آنکوه نزول کرده به تخت سلطنت نشست و قریب بیست روز در سال در پادشاهی ماند
و در روز دوشنبه شعبان سنه احدی و تسعمایه وفات یافت و هم در قشلاق طارم حضرت اعلی
بعضی از امرا را از راه خلخال بسر امیره حسام الدین پادشاه رشت فرستاده و خود بنفس همایون
باعث که حضرت آن ماثر از راه طارم گذشته در رشت نزول اجلال فرمودند امیره
حسام الدین جمعی را به شفاعت و استغفار به اردوی همایون فرستاده شیخ نجم
رشتی که از مقربان حضرت اعلی بود شفیع جرایم او شده گناهان
را درخواه کرد التماس او درجه قبول افتاده از جرایم او در گذشتند و در اردوی
همایون که در موضع زرلق و التون کش بود مراجعت فرمودند و چند گاه [illegible]
گرو دیلمان طارم بود و به نفس حضرت اعلی گرفتار شده در قشلاق قم رسیده در قشلاق [illegible]
دنباله سنه این سال پادشاه خراسان میرزا سلطان حسین بایقرا وفات کرد و پسران او به جای او
نشستند حاکم سلطنت بایقرا مقرر شده حضرت اعلی در این بار از طارم سلطانیه به قشلاق

بدیع

برانند و در نوروز سنه اثنی عشر و تسعمایه شکار کنان به آذربایجان رفتند و قشلاق
در خوی کردند و در این سال امرای عظام را با سارو [illegible] به جنگ [illegible] شدند
شاملو را با سارو پیره مهردار گذشتند و در محرم سنه ثلث عشر و تسعمایه
شاهی بیگ خان به خراسان آمد پسران سلطان حسین میرزا از او شکست یافته
بدیع الزمان میرزا با برادران ابوالحسین میرزا و فریدون حسین میرزا [illegible]
آمدند و [illegible] شاهی بیگ مستحکم شده و شرح این صورت و مال حال ایشان
سابقا ایراد یافته و در بهار این سال حضرت اعلی [illegible]
ذو القدر نهضت فرمودند و امرا و اعیان از حدود قیصریه [illegible]
بر سر علاء الدوله ذو القدر رفتند که حضرت اعلی [illegible]
شکست شده او فرار نموده پناه به کوهستان ذو القدر برد غازیان ظفر آثار
الکای او را غارت کرده حضرت اعلی با ظفر و نصرت به آذربایجان
آمد و در حین مراجعت امیر بیگ موصلو که از جانب [illegible]
مدتها حاکم دیار بکر بود با اقوام و اتباع و اویماق موصلو [illegible]
همایون مستحکم گشت و [illegible]
[illegible] و بلاد دیار بکر ضمیمه ممالک محروسه شد و [illegible]
[illegible] و اوقات [illegible]
کرد و علاء الدوله ذو القدر مکرر لشکر بر سر او فرستاده [illegible]

اثنای محاربات واقع شد همه بار او غالب آمد و پسران علاء الدوله ابن
محاربات بقتل رسیدند و محمد خان رتبه بزرگ یافت و مآل احوال او
بعد ازین خواهد آمد و حضرت اعلی ازربیگ موصلو را منصب مهرداری
همایون سرافراز گردانیدند و در سنه مذکوره قشلاق عسکر بیکران
در خوی و سلماس اتفاق افتاد بعد از آن حضرت اعلی نیر جلال
در سنه شهور اربع عشر و تسعمایه عازم عراق عرب شدند بارک بیگ پرناک
والی بغداد بود چون از وصول رایات ظفر آیات خبر یافت نامراد راه فرار در پیش
بحدود روم و شام گریخت و بغداد با سایر بلاد عراق عرب بی قتال و جدال
مفتوح گردید و بسیاری از مخالفان در آن دیار از شمشیر آبدار غازیان کشته گشتند
خانچه در دجله بجای آب خون جاری بود و غازیان عظام تاخت بر سر اعراب بادیه
بردند و شتر بسیار و غنایم گرفتند و ایالت عراق عرب با نواع و تعلقات بخادم بیگ
[illegible] ارزانی داشتند و او را خلیفة الخلفا لقب کردند جناب سیادت مآب سید محمد
کمونه را که از کبار نقبای سادات عراق عرب بود و بارک بیگ او را در جاه
بند کرده بود از قید خلاص داده تربیت فرمودند و تولیت نجف اشرف و مشهد
بعضی از بلاد عراق عرب با طلوع و علم و مرحمت فرمودند و حضرت اعلی لوای توجه به آن دیار
و فرقد سای شرف زیارت روضات متبرکات عتبات عرش درجات و حفاظ و
مؤذنان و خدام و قنادیل طلا و نقره و فرشهای لائق و صنادیق عالیه [illegible]

نقش

تنسیق مهام شاه علیه ازمال بعضی محال عراق از عراق عرب بر آن آستانه
های منوره مسلم داشتند و زر بسیار بطبقات مردم آنجا مرحمت نمودند
و بعد از این متوجه خوزستان شدند و فتح ششتر و حویزه فرمودند و بسیاری
از مخالفان و معاندان و حکام اعراب در آن محال بقتل آمدند و چند روز
در شهر ششتر توقف همایون واقع شد و از آنجا از راه کوه گیلویه شیراز
آمدند و در این طریق منصب امیرالامرای و رتق و فتق مهمات جمیع ممالک محروسه
بر شیخ نجم مقرر شد و مهر او در دیوان اعلی در بالای مهر جمیع امرا زدند
و او دست امرا و بزرگان بربست و کار عالم را با نسق و نظام آورد و
سوار بر جناح نهاد و در اوایل شهور سنه خمس عشر و تسعمایه از شیراز متوجه عراق
عجم گشتند و قاضی محمد کاشی که در دیوان اعلی منصب صدارت با امارت
جمع کرده بود و خونهای ناحق ریخته و با نواع فسق اقدام نموده و حکومت یزد
و کاشان و خیلی از محال عراق عجم بدو مرجوع بود و درین اوقات
حکومت شیراز نیز بدو تعلق گرفته بود و بسوی افعال و اعمال خود گرفتار
شد و حسب الفرمان قضا جریان در ماه صفر بقتل رسید و هم در آن ماه
ابدال بیگ دده را که صاحب الکاء دارالموحدین قزوین بود و سوخ
بلاغ و خوار و ری بود از امارت عزل فرموده امارت الکاء او را
بزنبیل خان شاملو عنایت فرمودند و منصب صدارت [illegible]

بجناب سیادت و افادت مآب میر سید شریف شیرازی که از دختر زادهای
عالیجناب استاد المحققین صاحب التصانیف الفایقه میر سید شریف علامه بود تفویض فرمودند
و وزارت بمیر یار احمد خوزانی اصفهانی و استیفا بمولانا شمس اصفهانی شفقت
کردند و اردوی همایون از عراق بجانب آذربایجان حرکت فرموده
چند روز در تبریز توقف فرمودند و در آنجا حسین بیک لله که منصب
امیر الامرائی و امیر دیوانی داشت از امارت عزل فرمودند و الکاء و لوکران
او را بمحمد بیک سفره چی استاجلو ارزانی داشتند و بعد ازین او را
چایان سلطان لقب کردند و از تبریز متوجه خوی شدند و در موضع
خمنه از حدود شبستر نزول اجلال واقع شد شیخ نجم گیلانی
دران منزل بمرض ذات الجنب درگذشت جسد او را بموجب فرمان
همایون بنجف اشرف نقل کردند و منصب او بمیر یار احمد خوزانی تفویض فرمودند
و او را نجم ثانی لقب کردند و جشن سبیع از انقدیم فرمودند و موکب همایون
در خوی نزول فرموده بعد از چند روز در اثنای تابستان بجانب شروان
نهضت فرمودند و تا دربند باکویه رفته شدند و قلاع آن دیار مفتوح گشته و در بهار
دولت و اقبال بآذربایجان معاودت فرمودند و چون خاطر خطیر حضرت اعلی
نیز همایون از انتظام کلیات امور مملکت آذربایجان و عراق و دیاربکر و
فارس و کرمان باز پرداخت تسخیر ممالک خراسان را وجهه همت عالی نهمت

ساخته

ساخت و لوای اقلیم گشا بعزم دفع شیبک خان ازبک که بر بلاد خراسان
مستولی شده بود و غرور و طغیان او از حد گذشته در اواسط شهور
سنه عشر و تسعمائه متوجه خراسان گشت و شیبک خان از توجه ایشان
خبر یافته در اواخر رجب سنه مذکوره در روزی که قمر در طریقه محترقه بود از آنجا
بمرو رفت و تحصن بقلعه مرو نمود حضرت اعلی با جمیع امرا و عساکر بعد از شرف
تشرف بزیارت حضرت امام هشتم علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه و سلامه
علیه و آبایه الکرام و استمداد همت از آن آستان ملایک آشیان در
بیستم شعبان سنه مذکوره نزول اجلال در ظاهر مرو فرمودند و یکدو روز
میان غازیان ظفرنشان و ازبکان جدال و قتال و استداد و چون صرفه
جنگ با مخالفان دران مکان نبود از پای حصار کوچ کرده بمنزل [illegible]
نشستند شیبک خان ازبک این صورت را حمل بر فرار کرده و دلیر
شده با قریب پانزده هزار کس از حصار بیرون آمده از عقب لشکر ظفر
اثر برسید حضرت اعلی بتوفیق ربانی و تایید سبحانی تعبیه میمنه
و میسره فرموده در یک منزلی مرو با شیبک خان ازبک مصاف دادند
و بین العسکرین از صباح تا وقت زوال جنگی واقع شد که
ناسخ داستان رستم و اسفندیار گشت و قریب ده هزار کس از
ازبک درین جنگ کشته شدند و شیبک خان ازبک را در موضع حرب مرده

بافتند و سرداران ایشان را دستگیر کرده گردن زدند و این فتح بزرگ در اواخر
جمادی پنجشنبه ششم شعبان سنه مذکوره اتفاق افتاد و تمام بلاد خراسان
بشرف بندگان درگاه فلک اشتباه درآمد و لشکر منصور غنایم نامحصور گرفتند
منشیان بلاغت شعار شرح این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار
تواند بود بقلم گهربار گرفته فتحنامها بعراق و فارس و آذربایجان و کرمان
و بغداد و خوزستان و دیار بکر و شیروان و هندوستان و ترکستان و شام
و روم فرستادند و عساکر ظفر مآثر سه روز در مرو که مسکن ازبکان
و موطن مخالفان بود غارت کردند و بعد از سه روز عنایت پادشاهانه
شامل حال عجزه و مساکین آنجا شده بر ایشان بخشودند و آن مملکت را
بابدال بیک ده ده ارزانی داشتند و درین سال قشلاق همایون در شهر هراه
واقع شد و در بهار سبع عشر و تسعمایه اردوی کیهان شکوه بعزم تسخیر
ماوراء النهر در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مراحل حدود آب آمویه مخیم
عساکر نصرت مآثر شد سلاطین ازبکیه با امرای جلالت اقتدار برده
طلب شفاعت کردند حضرت اعلی شفاعت ایشان را قبول نموده بدولت
و اقبال معاودت فرمودند و شهر هرات را بحسین بیک لله ارزانی فرمودند
و در خریف این سال عازم عراق شدند و چون شهریار در منزل ... همایون شد
قریب پانزده هزار کس تکلو که در روم خروج کرده بودند و با امرای روم مکرر
حرا

حرب کرده غالب آمده و خیلی از محال روم غارت کرده قریب
پانصد کس را از تجار در حدود ارزنجان بقتل درآورده اموال ایشان
را تاراج کرده درین وقت بعز زمین بوس سرافراز گشتند حسب الفرمان
همایون سرداران ایشان را بواسطه حرکات شنیعه سیاست فرمود
و دیگران را بر امرا قسمت فرمودند و ملازم ساختند و درین سال قشلاق
همایون در قم واقع شد و درین قشلاق سلاطین مازندران بتقبیل آستانه
علیه سرافراز گشتند و مبلغ سی هزار تومان بر سبیل پیشکش بعز
عرض رسانیدند و هم درین قشلاق جناب سیادت مآب میر سید شریف
شیرازی بجهة احراز سعادت زیارت مشاهد متبرکه حضرات ائمه هدی
علیهم افضل التحیة والثنا متوجه عراق عرب گشت و منصب صدارت در اوایل
سنه مذکوره بجناب سیادت انتساب عرفان دستگاه امیر عبد الباقی
یزدی که از احفاد حضرت عارف ربانی میر نعمت الله ولی بود تفویض
شد و در عشر اخیر ذی حجه این سال میر یار احمد اصفهانی که ملقب بنجم
ثانی بود بعزم تسخیر ماوراء النهر از قم متوجه خراسان گشت و در بهار سنه ثمان
عشر و تسعمایه موکب همایون از قشلاق بیرون آمده بطرف تخت سلیمان
و ییلاقات آنحدود نهضت فرمودند و درین سال چند واقعه روی داد اول
واقعه قدرت روم است و آن چنان بود که پادشاه آنجا ایلدرم بایزید بیر

سلطان محمد رومی سه پسر داشت سلطان احمد و سلطان سلیم و سلطان قرقود
و هر یک از فرزندان را طرفی داده بود از روم و قریب سی سال در آن دیار
انجا بسر برده درین سال جماعت ینکچری با بعضی از لشکر روم اتفاق
کردند و ابدرم بایزید را از پادشاهی معزول کردند و سلطان سلیم را
بپادشاهی برداشتند و او بعد از انکه در سلطنت ممکن شد
برادران را بکشت و پدرش نیز درین سال درگذشت بعد ازین سلطان
سلیم بر تمام ممالک روم تمکن یافت و هم درین سال خیاث الدین زکریا
وزیر خراسان وفات یافت و در مشهد مقدس مدفون شد دیگر انکه
نجم ثانی درین سال با بسیاری از امرا و لشکر جون از آب آمویه
عبور کرد میرزا بابر که از اولاد امیر تیمور بود و پادشاه غزنین بود
تعلق داشت از حدود هند بمدد امیر نجم آمده باردوی میر نجم
ملحق شد و باتفاق از دربند آهنین گذشته بظاهر قرشی نزول نمودند
و آن شهر را بجنگ گرفته در آنجا قتل عام و غارت کردند مولانا بنائی
شاعر از جمله مقتولان انجاست بعد از تسخیر قرشی از آنجا کوچ کرده
و از حدود بخارا گذشته بپای قلعه غجدوان که تیمور سلطان با شیبک
خان در انجا بود فرود آمدند عبید سلطان که برادرزاده شیبک
خان بود بمدد تیمور سلطان آمده بود ملحق شد و جانی بیگ نیز با لشکر
خود بدیشان پیوست میان ایشان و لشکر میر نجم جنگ اول آب و اسطه

بود

بود بعضی از امرای ذوالقدر از خروج جنگ درین مکان ندیدند نجم ثانی قبول نکرد
و با ازبکان در پای حصار غجدوان مقابله و مقاتله فرمود شکست بر غازیان
افتاد و نجم ثانی با بسیاری از امرای کبار درین جنگ کشته شدند و میرزا بابر
بجانب غزنین و حدود هند بمملکت خود گریخت و بعضی بسیار در وقت فرار
تلف شدند و اموال و اسباب بیشمار در دست ازبک افتاد و دیگر سلطان
و عبید سلطان بخراسان آمدند و تمام بلاد خراسان بهم برآمد و حسین لله
ایرانی که اشفته از راه سیستان بکرمان آمد و این محاربه در روز سه شنبه سیم رمضان
سنه مذکوره روی نمود و چون این خبر در اصفهان که قشلاق معمول بود
بورود عرض رسید بعضی از امرا در پیش بخراسان فرستادند و فرمان همایون
باحضار لشکرهای ممالک محروسه نافذ شد و در بهار سنه تسع عشر و تسعمایه
بعزم مخالفان از موضع قشلاق نهضت و در زمانی یورت ساروقمش از اعمال
شهریار لشکرگاه پادشاه جم اقتدار شد نقیب امیرالامرای که نجم ثانی
متعلق بود بجانب بلخ رسید نیرنگ شیرازی فرار یافت و او را از شیراز
طلب فرمودند و چون اردوی گردون شکوه بمشهد مقدس رسید ابو سلطان
و عبید سلطان که در هرات بودند از توجه همایون واقف شده بماوراءالنهر
گریختند و اموال بسیار بدست کسانی که صاحب الکای مرو بود در وقت فرار
خواستن مرو را انداخته گریخته بود او را جانه زنان در مرو بقتل رسانیده سوال برسر

بجهت [illegible] ابراهیم سلطان

برادر از کوتل سوار کرده با دف و نی بعزت لشکر در اردوی همایون گردانید
بعد از این نزول حضرت اعلی در ظاهر شهر هرات واقع شد و تجدید ممالک
خراسان از غبار آشوب مخالفان صفائی گشت و حضرت اعلی شهر هراة
را با توابع به زینل خان شاملو عنایت فرمودند و شهر بلخ را به بیرام بیگ ... لو
ارزانی داشتند و بدولت و اقبال بعراق معاودت فرمودند و قشلاق
در اصفهان کردند و در آن قشلاق بشارت دولت و شهباز سعادت نغمه
رسانیدند که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال طالع شد و اختر ولایت
و هدایت از ازل پادشاهی لامع گشت و در صباح روز چهارشنبه بیست و
ششم ذی الحجه سنه مذکوره عرصه عالم از انوار ولادت آنحضرت
پادشاه زمان سلطان سریر عدل و احسان خسرو سلیمان مکان دارا
نشان سلطان جهان مخزن اسرار الهی منبع فیض نامتناهی مهر سپهر
شاهنشاهی ابوالمظفر شاه طهماسب خلد الله ملکه و سلطانه منور و روشن گشت و جهان
از یمن وجود مبارکش رشک گلشن برین آمد. بکتبی صحیح از تاریخ شاهی مبینه
که آن ... خاتم کشور ... حضرت اعلی را از استماع ... ولادت آن
مولد همایون انواع مسرت و ابتهاج حاصل و موکب ... اقبال بجانب
دارالسلطنه ... فراهم آورد و آنحضرت بدولت و اقبال طوی سلطنت فرمودند
چند گاه از صبح تا شام اوقات صرف شادمانی بر خواص و عوام گشادند



و غلوی دست افشان و پای کوبان قدم بر لب ... نهادند بعد از این در بهار
سنه عشرین و تسعمائه سلیم پادشاه روم مخالفت و عصیان ظاهر کرده با جمیع
عساکر روم متوجه آذربایجان آمد و این خبر باصفهان بپایه سریر اعلی رسید
تواجیان را باحضار لشکرها فرمان دادند و کس بار دیگر نزد محمد خان
استاجلو فرستادند و حکم جهانمطاع شد که با لشکر دیار بکر در آذربایجان باردوی
گردون شکوه ملحق گردند و رایات جاه و جلال بفر و اقبال از اصفهان در حرکت
آمده متوجه آذربایجان شدند و بعد از طی منازل و مراحل چون از خوی بچالدران
گذشته بحدود موضعی که آنرا چالدران گویند نزول اجلال فرمودند محمد
خان استاجلو با لشکر دیار بکر باردوی همایون ملحق شدند و پادشاه
روم نیز با لشکر بحد شمار بدان حدود رسید و در موضع چالدران
حضرت اعلی تعبیه صفوف نموده میمنه لشکر را بنور حسن بیگ زینت
بخشیدند و میسره را بمحمد خان استاجلو و امرای دیار بکر سپردند
و جناب میر عبد الباقی را با جمعی از سواران قلب تعیین فرمودند و سید
محمد کمونه و میر سید شریف را تابع او گردانیدند و بدین ترتیب در اول
رجب سنه مذکوره باروی میان مصاف دادند و از اول صباح تا نماز
پیشین بین العسکرین آتش قتال و جدال اشتعال داشت و در آن
بهر از کسی از طرفین در جنگ کشته شدند و میر عبد الباقی و میر سید شریف

سید محمد کمونه و محمد خان استاجلو و ساروپیره قورچی باشی و [illegible] بیگ خادم
و حسین بیگ لله با بسیاری از امرا شهادت یافتند و چون پادشاه
روم عرابها در هم کشیده و در زنجیر بر جوانب آن استوار ساخته و در کنارها
آن توپ و تفنگ تعبیه کرده قلعه ساخته بود و در میان آن محفوظ نشسته
ظفر بر وی مشکل بود و لشکر ظفر اثر از توپ و تفنگ رومیه شوریده گشته میشدند
حضرت اعلی صلاح در ترک قتال دانسته دست از جنگ باز داشتند
و به تبریز معاودت فرمودند و از آنجا به [illegible] کندی و از آنجا بدرجزین فرمودند
و در غیبت آنحضرت پادشاه روم به تبریز آمده بود و بعد از دو هفته از
خوف لشکر جرار صلاح در اقامت ندانسته به روم مراجعت کرد و در اواخر
در اماسیه روم قشلاق گرفت و حضرت اعلی در همان روزها به تبریز
معاودت فرموده قشلاق همایون آنجا واقع شد بعد از این منصب امیر
الامرائی بجای سلطان استاجلو تفویض فرمودند و وکالت دیوان
اعلی بخواجه شاه حسین اصفهانی لنبانی داشتند و رتق و فتق مهام ممالک
محروسه و تعیین امرا و لشکر برای او مفوض بود و او را میرزا شاه حسین
خواندند و منصب صدارت جالنجاب سیادت و نقابت پناه میر جلال الدین
محمد استرابادی مقرر شد و هم درین سال نامراد بن یعقوب بیگ که در [illegible]
رومیه شوریده بود بار دیگر آمده بود بدست غازیان کشته شده سر او را به پای سریر اعلی
آوردند

آوردند و هم درین سال جناب ملک شرف الدین محمود دیلمی در قزوین وفات یافت
و منشا رالیه در آخر عمر ترک امور دنیوی کرده بطاعت اشتغال داشت و در
در آخر سنه احدی عشرین و تسعمایه سلطنت بلاد خراسان نواب کامیاب حضرت
شاهزاده بن پادشاه ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان تفویض نمودند و امیر [illegible] بیگ
شاملو را که منصب مهرداری داشت لله [illegible] شد و بخراسان فرستادند
و درین سال سلیم پادشاه روم بپای قلعه کماخ آمد و آن قلعه را متصرف گشت
و از آنجا بدفع علاء الدوله ذوالقدر بمملکت او رفت و او را بقتل رسانیده
بر آن مملکت مستولی شد و از آنجا بشهر برسه رفت و قشلاق آنجا کرد
و در شهور سنه اثنی عشرین و تسعمایه قشلاق همایون در تبریز واقع شد
و در آخر این سال پادشاه روم با سلطان قانصوه که پادشاه مصر و شام
و حجاز بود جنگ کرد و او را بکشت و دیار عرب نیز متصرف گشت و در سنه
ثلث و عشرین و تسعمایه قشلاق همایون در نخجوان بود و درین سال پادشاه روم
بمصر رفت و او را با غلامان مصری کرد و قتال و جدال واقع شد و در آخر
ظفر یافت و قشلاق در مصر گرفت و در سنه اربع و عشرین و تسعمایه قشلاق
همایون در تبریز بوده و در سنه خمس عشرین و تسعمایه کارکیا سلطان احمد پادشاه گیلان
و امیره دباج پادشاه رشت [illegible] بپای بوس همایون مشرف شدند و [illegible] یافتند
و حضرت اعلی تشریف بسیار رو نمودند و امیره دباج بمظفر سلطان لقب یافت و [illegible]

نخجوان بر قصد حرب ایشان پادشاه شروان نیز به درگاه ملک‌پناه آمده بعنایات بسیار
مفتخر و سرافراز گشت و در سال قشلاق خاتون در قم واقع شد و در سنه ست
و عشرین و تسعمایه قشلاق بهاران در اصفهان واقع شد و در سال سلطان سلیم پادشاه
روم در آن دیار بعلت طاعون وفات یافت و پسرش سلطان سلیمان بجای او پادشاه
شد و در سنه سبع و عشرین و تسعمایه قشلاق در نخجوان واقع شد و در سال ایل
سلطان موصلو میر محمد یوسف را که سالها شیخ الاسلام هرات بود و در آخر بمنصب امارت
و حکومت رسیده و صاحب طبل و علم گشته بود در روز چهارشنبه هفتم رجب بقتل
رسید و در سنه ثمان و عشرین و تسعمایه حضرت شاه دین پناه را از خراسان طلب فرموده
دورمش خان شاملو را با شاهزاده سام میرزا بخراسان فرستادند و قشلاق در تبریز
بود و در سال قشلاق روز یکشنبه بیست و ششم ماه جمادی الاولی سنه مذکور
حضرت شاهی بیگ که از خادمان خاص حضرت اعلی بود میرزا شاه حسین را در حوالی تبریز
ناگاه بکشت و بگریخت و بعد از مدتی بدست افتاده حسب الفرمان بجزای اعمال بسیاست
رسید بعد از میرزا شاه حسین منصب نظارت دیوان بنایب او خواجه جلال الدین محمد
تبریزی تفویض فرمودند و در سنه ثلثین و تسعمایه جایان سلطان استاجلو امیر دیوان بود و
باطوار حسنه و اخلاق مستحسنه اتصاف داشت و پسرش [illegible] عدل الانصاف نمود
وفات یافت جای او به پسرش بایزید سلطان تفویض فرمودند و او نیز بعد از چند روز
درگذشت منصب امیر الامرائی به کوپک سلطان استاجلو مقرر شد و حضرت اعلی در آن سال

طهماسب

بجزو شکار [illegible] میل فرمودند و بعد از نیل مقصود و مراجعت از آنجا در حدود
سراب مزاج همایون از اعتدال باعتلال کشید و چند روز مرض [illegible] شد
و اطبای عصر تشخیص به حصبه کرده بودند هرچند علاج و سعی پیش بردند فایده نداد و
روز بروز خستگی اشتداد می‌یافت از قضا سکنجبین صفرا افزود و روغن بادام
خشکی بیفزود و جلال جاذبه داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة غالب بود و ارواح مقدسه انبیا و ائمه هدی حضور حضرتش را
طالب در صباح روز دوشنبه نوزدهم رجب سنه ۹۳۰ جهان فانی را وداع کرده
برای جاودانی بنعیم باقی انتقال فرمودند و جها بر کدورت [illegible]
انس اختیار نمودند انا لله و انا الیه راجعون دریغ آن شهنشاه صاحب
قران جم تاج بخش ممالک ستان دریغ آن که دیگر نه بیند سپهر نگارش
در آیینه ماه و مهر و نعش مولود الانوار آن حضرت را در شب سه‌شنبه بیستم ماه
مذکور مصحوب جناب سیادت‌مآب امیر جمال الدین صدر بدار الارشاد اردبیل
فرستادند و در خطیرهٔ مقدسهٔ صفویه مدفن ساختند عمر شریف آن حضرت
سی و هشت سال بود و مدت سلطنتش بیست و چهار سال حضرت اعلی شکار دوست
بودند و در فصول اربعه در کوه و صحرا هرگز از آن شغل خالی نبودند و در حق [illegible]
دوران علما و فضلا پیوسته انعام وافر کرده بمعمورهٔ عالم بسیار [illegible]
طلبات ارزانی داشتند و در هر کس بدیدهٔ شفقت نظر کرده [illegible]

زیر و فلک شود و برسد بر زمانه عنان حال کنم ٥ ز خاک پای تو ام
ذره که برخیزد ٥ بر آسمان رود و کار آفتاب کند ٥ و آنحضرت چهار پسر نامدار
کامکار که شراب نسل گرانشان کمتر دیده اولو الابصارست یادگار گذاشتند
اول نواب کامیاب اشرف اعلی پادشاه عالم پناه ابوالمظفر شاه
طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه است که نظام کار جهان و دنیای
نوع انسان بوجود اشرف و عنوان اللطیف آنحضرت منوط و مربوط است.
و بعد ازین هرجا شاه عالم پناه گفته شود مراد آنحضرت است دوم نواب کامیاب
ابوالغازی العباس میرزاست که حالا سلطنت شیروان حسب الحکم قضا جریان
تعلق بدیشان دارد سیم نواب کامکاری ابوالنصر سام میرزاست که
شب نوروزی شرف خدمت حضرت شاه عالم پناه شرف مستعد است ولادت
آنحضرت در روز سه شنبه بیست دویم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمایه چهارم
نواب جهانبانی ابوالفتح بهرام میرزاست و آنحضرت برادر اعیانی نواب کامیاب است
و در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب اعلی بسیار عزیز و گرامی و معظم و محترمست
و شمه از صفات جلال الشان در دیباچه این کتاب که بنام نامی آنجناب جامع
حضرت مؤلف و مرتب گشته ایراد یافته شهد و حی سبحانه و تعالی آن
جهانبانی را چهار پسر کرامت فرمود سلطان حسین و سلطان محسن که از نواب کامیاب
حضرت شاه عالم پناه شرف قبول فرزندی یافته او را پسر خود خوانند فرزند سلطان

دوران ابوالغازی

و میرزا ابدع الزمان ذکر جلوس نواب کامیاب حضرت اعلی شاه
عالم پناه ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه
بر تخت سلطنت ایران از روز ظهور آیات ربانی مجمع عنایات سبحانی
نواب کامیاب شاه عالم پناه است و آنحضرت پادشاهیست که پیرایه سلطنت
صوری را سرمایه سلطنت معنوی ساخته ذات ملکی صفات آن
حضرت جامع اصناف فضایل و کمالات و منبع انواع فواضل
و مکارمست ٥ هم ولایت در نسبتم پادشاهی در حسب ٥ کو سلیمان
تا در انگشتش کند انگشتری ٥ آب و آتش را اگر در مجلسش حاضر کنند ٥ از
میان هر دو بر دارد شکوهش داوری ٥ شاهنشاهیست که با وجود جمعیت
اسباب سلطنت و جهانبانی در حداثت سن و عنفوان جوانی بلحظه
از اوقات قدسی ساعاتش بملاعب و ملاهی نگذشته بلکه روزگار سعادت
آثارش بعد از ادای طاعات و نفرفات صرف غمخواری جهان
و جهانیان گشته ٥ چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم ٥ عجب
مدار که آب حیات از آن بچکد ٥ آثار عدل و سیاست او انوار عاطفت
و رحمت آنحضرت در کل عالم منتشر گشته و اوصاف جلال
و نعوت کمالش در اقطار آفاق ظاهر و باهر شده و معاقد دین
از سنه سلطنت او انتظام یافته و قواعد ملک و ملت از حسن

و هیبت او آرام پذیرفته و اعلام اسلام و شعایر شرایع تقویت و تربیت
او از کنگرهٔ کیوان درگذشته و بنیان ظلم و عدوان از صلابت
و مهابت او بالکلیه منقطع گشته ❊ این چنین سایه سایهٔ حق است
و چنین پادشه به حق حق است ❊ شکر او واجب است در همه حال ❊ زانکه
او نعمتیست ز حق تعالی ❊ ارتقاء مدارج منقبت و معارج مرتبت سادات که بمقتضای
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی شرفمند بدولت بیعت خرد آن
واجب فرموده و تربیت ارباب علم و فضل و تقویت اصحاب نقل و عقل
بر ذمت همت پادشاهانه لازم نموده لاجرم عامه افراد نوع انسان بعد معاد
امن و امان بعد از ادای مرتکب دیان ارحمیم قلب و حریم جان دست
نیاز بر دعا برداشته میگویند که ❊ یارب تو رب به یزدانی را ❊ بدار
تو به مهد جهانبانی را ❊ در کنف عاطفت خویش دار ❊ این حامی حوزه مسلمانی را
الاستسلام و دفع عن الحضرت در متابعت فرمان العزیز تخصیص در فسخ و نسخ
مناهی و ملاهی بمرتبه ایست که در ممالک محروسه همگی امارات آن حضرت
کنام منکرات بر زبان نتواند آورد و شراب چون کبریت احمر در عالم
مفقود است و صهبا مانند کیمیا ناموجود ❊ رسم منجوز دون جهان نشسته از
نیستی کا خران ❊ محتسب بر روی گردون سرنگون دارند طاس ❊
و بالجمله حضرت شاه عالم پناه بعد از پدر نامدار حکم افتد از الحکم ولایت عهد

واتفاق

واتفاق جمیع امرا و اعیان لشکر در روز دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثمانین و تسعمایه
بر عزی که تفاخر کنند بدان انجم ❊ بطالعی که تولا کند بدو تقویم ❊ مسند پادشاهی
و سریر شاهنشاهی را بفر ذات میمون صفات شرف بخشید و همای معدلت
آن حضرت سایه سعادت بر سر جهانیان انداخت نشئی لطف رحمانی بمنشور انا
جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام همایون آن حضرت
فرمود و کاتب رحمت بر دوالی آیه و در فضاء مقانا علیا طغرای
امثال پادشاهی و عنفوان احکام شاهنشاهی گردانید آثار آن کرم
همگنان لامع و ساطع شد اهل عالم از برکت این جلوس کرام
انتظام عقود خلافت و استحکام عقود سلطنت را بدعا و سکنت
مسئلت نمودند و جهانیان در کنف امن و امان قرار گرفت و در وی
منابر و وجوه دنانیر بالقاب همایون زیب و زینت یافت و در
خور طلب آن حال گفت ❊ هوای مهر تو بنشاند غبار غم اعدا ❊
حروف نام تو زر را شرف ترز عیار ❊ و از آن تاریخ که عالم از انوار
آفتاب سلطنت و پادشاهی آن حضرت نور و ضیا یافته تا امروز که سیم
و نهم سنه ثمان و اربعین و لمعات هیجده سال و پنجاه است روز بروز
اعلام دولت در ترقی و رایات سلطنت در بلندیست و همیشه
در جمیع معارک اولیای حضرت منصور و اعدای دولت مقهور بوده اند

هر طرف کوه رو سکندروار ٭ بود فسحت این ظفر زیبا ٭ فیض
خاصش ز عالم جبروت ٭ بوده تسخیر ملک تا ملکوت ٭ مقصود و قصه ای مقال
آنکه از طرف شرق خانان ازبک با صد و بیست هزار سوار عزم
مملکت خراسان کردند نواب کامیاب اشرف اعلی در روز شنبه
یازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و تسعمایه در عمرآباد جام با ایشان مصاف
دادند و از اول صباح تا محل غروب بحرب و ضرب اشتغال داشتند
و با وجود آنکه بعضی از امرا و لشکر از صدمت جنگ هزیمت نموده
بودند آنحضرت با اندکی از سپاه چون کوه برجای تمکن و ثبات ایستاده
جنگ نمودند تا لشکر ایران و توران داد شجاعت داده بر دشمنان
ظفر یافتند ٭ چو سالار شاه سپه تشنه جنگ ٭ نترسد سپاه از
دلاور نهنگ ٭ و کوچنجی خان که پادشاه ماوراءالنهر بود و جانی بیگ
خان و عبید خان با سایر لشکر ازبک ٭ شکسته سلاح و گسسته کمر
نه پروای دست و نه پروای سر ٭ بماوراءالنهر گریختند غنایم بسیار و اسباب
بیشمار بدست عساکر ظفر مآثر افتاد و عبید خان چند بار دیگر بخراسان
آمد و هر بار چون آوازه توجه شاه عالم پناه بگوشش رسید گریخته
و همچنان از جانب غرب سلطان سلیمان پادشاه روم با صد هزار سوار
در شهور سنه احدی و اربعین و تسعمایه در عهد شاه عالم پناه بقرب آذربایجان

١٥/١

آمده و در هر نوبت از خوف لشکر نصرت اثر بروم مراجعت نمود
و بسیاری از روم او بر دست غازیان ظفرنشان بقتل رسیدند
٭ چشم فلک ندیده و نه شنیده گوش بخوش ٭ این نصرتی که دولت شه از سپهر یافت
بیان فتوحات علیه و حالات و واقعات شاه عالم پناه بیش از
آنست که درین مختصرات گنجد انشاء الله توفیق رفیق شود و داعیه
خاطر آنست که بعضی از آن در کتابی منفرد مبین گردد و چون عادت
مولفان و مورخان در تقدیم و تاخیر ذکر پادشاهان بترتیب گردش
زمانست پس برین نسق تتبع اکابر ماضی نموده به بیان شمه از حالات
نواب کامیاب اشرف ارفع اعلی ایجاز و دعای دوام دولت
روزافزون مسک الختام گردانید ٭ الا تا فوائض رحمت فیض جود
پذیرند ذرات فیض وجود ٭ دل پاک شه قابل راز باد ٭ در فیض رحمت بر او
باز باد ٭ سپهرش بفرمان جهانش بکام ٭ دعاگوی او انس و جان والسلام
تمت تاریخ روز شنبه بیست و یکم شهر جمادی الثانی
سنه ١٠١٣ در دار السلطنه اصفهان
الفقیر الحقیر کمال ابن سلیمان الداودی